

www.hekmatist.com

ماهانه منتشر میشود  
اوت ۲۰۱۴ - تیر ۱۳۹۳

## نظم نوین خاورمیانه، دو جدال به موازات هم

ثریا شهابی

ارتش اسرائیل همچنان مردم بیگانه غزه را که در محاصره زمینی، دریایی و هوایی نیروهای اسرائیل قرار دارند، از همه طرف می کوبد. وزیر دفاع اسرائیل، فرمانده عملیات کشتار مردم غزه، و نتانیاهو اعلام کردند که علیرغم همه هشدارهای بین المللی، علیرغم مخالفت های ضمنی دوستان شان در حکومت های اروپایی و افکار عمومی جهان، اسرائیل همچنان غزه را خواهد کوبید. ظاهراً این ارتش اسرائیل و حکومت اسرائیل است که قدرتی میکند و پیش میرود. این تنها ظاهر قضیه است. حقایق پشت صحنه، واقعیات کاملاً متضادی را منعکس میکند.

پروپاگاندهای میلیتاریستی، ششول بندانه و هالیوودی بوش در حمله به مردم بیگانه عراق به بهانه مبارزه با تروریسم، تقلید کاریکاتوری آن توسط وزیر دفاع و ژنرال های دولت اسرائیل در جنگ ناموجود با "محور شر حماس"، کشتار مردم بیگانه غزه ظاهراً به بهانه این محور شر، تماماً نشان ضعف دولت اسرائیل و تلاش آن برای مقابله اش با عواقب انزوایی است که در خاورمیانه به آن تحمیل شده است.

این دور از تعرض و آدم کشی دولت اسرائیل، نه از سر قدرت و برای پیشروی که برای مقابله با شرایطی است که در خاورمیانه و در جهان بوجود آمده است. مقابله جریان قوم پرست صهیونیستی در هیئت حاکمه اسرائیل برای جنگ با شرایط و ضرورت هایی که مدت ها است خود را به جغرافیای سیاسی جهان و خاورمیانه تحمیل کرده است، محکوم به شکست است. قتل عام مردم بیگانه فلسطین، پاک سازی غزه از همه نشانه های حیات، کمی به دولت اسرائیل برای حفظ شرایط دیروز برای حفظ موقعیت دیروز خود در خاورمیانه و در قلب کشورهای عربی، نمی کند.

این دور از ماشین کشتار جمعی اسرائیل، این دور از جنون جنایت علیه مردم غزه، نه تنها کمی به اسرائیل برای حفظ موقعیت ممتاز گذشته این کشور در خاورمیانه نمی کند، نه تنها کمی به حفظ کشور اسرائیل با یک حکومت مذهبی - قومی ضدعرب نمی کند، که حل مسئله فلسطین را وارد فاز خطرناک و مهیبی، هم برای مردم عرب زبان و هم برای مردم اسرائیل میکند.

تقلاهای میلیتاریستی دولت اسرائیل حل مسئله فلسطین را از حرکت در مسیر حل صلح آمیز، متمدنانه، مدنی و انسانی، از مسیر راه حلی برای سلگن کردن مردم اسرائیل و فلسطین در دو کشور سکولار و در رابطه ای صلح آمیز با هم، خارج میکند. از زاویه منافع نه تنها اکثریت مردم محروم فلسطین، که از زاویه منافع مستقیم اکثریت مردم در اسرائیل، جنون جنایت دولت قوم پرست اسرائیل امروز، خاورمیانه را وارد فاز دیگر از جنگ های مذهبی، قومی و قبیله ای، در ابعاد بشدت مخرب تری میکند.

جنایات امروز دولت اسرائیل بیش از پیش به گسترش منجلاب کینه و نفرت قومی میان مردم عرب زبان خاورمیانه و مردم اسرائیل، صفحه ۲

دامن میزند. امروز این جنایات فاشیسم قوم پرست در حاکمیت اسرائیل است که جریانات ارتجاعی چون حماس، و فردا انواع داعش های اسلامی و یهودی، را تولید و بر سر مردم حاکم میکند. از این رو و از زاویه منافع مردم در اسرائیل و در کشورهای عرب زبان، پایان دادن به حاکمیت دولت قوم پرست در اسرائیل

بیانیه حزب حکمتیست - خط رسمی

## مسئله فلسطین و آینده

### اسرائیل

بار دیگر ماشین جنگی دولت قوم پرست اسرائیل به حرکت درآمده است و بیش از هزار فلسطینی محبوس در نوار غزه را به خاک و خون کشیده و هزاران نفر را زخمی و آواره کرده است. بهانه این بار ترور جنایتکارانه سه نوجوان اسرائیلی بود. بهانه ای که پوچی آن بلافاصله با ابعاد غیرقابل تصور کشتار و جنایاتی که دولت اسرائیل علیه مردم غیرنظامی نوار غزه، کودک و پیر و جوان براه انداخته است، برای همه در عمل روشن شد.

دولت اسرائیل به فرصتی که ترور سه نوجوان اسرائیلی ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را از انزوایی که در خاورمیانه به آن تحمیل شده است خارج کند و خود را بعنوان یکی از قدرت های اصلی منطقه مجدداً به کرسی بنشاند.

آنچه که در غزه میگذرد، برخلاف تبلیغات میدیایی دست راستی دول غربی، نه جنگی دو طرفه که یک جنایت جنگی و تعرض عنان گسیخته لشکر تا دندان مسلح اسرائیل به مردم بیگانه و محبوسی است که در نوار غزه در محاصره نیروهای زمینی و هوایی آن قرار گرفته اند. تک موشک پراکنی های نمایشی حماس در این میان، مینیاتوری از مقابله نظامی و "مقاومت" بیش نیست، مقابله ای که کسی جز دستگاه های خبرپراکنی سوپر دست راستی بی بی سی و پروپاگاندهای جنگ طلبانه دولت اسرائیل، برای مشروعیت دادن به تعرض جنایتکارانه ارتش اسرائیل، در باد آن نمی دمد.

این دور از تعرض ارتش اسرائیل باز هم با موجی از اعتراضات مردم صلح طلب و عدالتخواه در کشورهای متروپل، آمریکا، فرانسه، انگلستان، و آلمان روبرو شد و میدیای دست راستی و خدمتگزاران دول غربی، امروز ناچار شده اند که این اعتراضات را منعکس کنند. بسیج افکار عمومی ضد فلسطینی با مستمسک دفاع از مردم اسرائیل و مبارزه با حماس مدت ها است کارایی خود را از دست داده است.

صفحه ۲

## در افشانی های یک

### "چپ" لیبرال

جوابی به "گزارشهای" رضا مقم

خالد حاج محمدی

صفحه ۱۴

## "امید به صلح" آخرین قربانی شارون

صفحه ۷

کوروش مدرسی

## جنایت جنگی در غزه و ناسیونالیسمهای ایرانی

آذر مدرسی

در نوار غزه از زمین و آسمان و دریا مرگ میبارد. در این کشتارگاه در هر ساعت یک کودک به فبیج ترین شکل آن و با بمبهای اسرائیل جان خود را از دست میدهد. امروز نوار غزه بزرگترین کشتارگاه جهان، بزرگتر از آشویتس، در مقابل چشم دنیا در خون و آتش میسوزد. فقط دولت اسرائیل، ژورنالیسم نوکر غربی و دولتهای غربی حامی اسرائیل در تبلیغات شان حمله زمینی هوایی و دریایی یکی از قدرتمند ترین و مجهزترین ارتشهای دنیای، ریختن صدها تن بمب بر سر مردم بیگانه فلسطین و این قتل عام و نسل کشی را "جنگ میان حماس و اسرائیل" و "حق اسرائیل در دفاع از امنیت شهروندان خود" میخوانند.

امروز دیگر افکار عمومی مردم در اروپا را نمیتوان علیه مردم فلسطین با مستمسک "دفاع دولت اسرائیل از مردم اسرائیل" و "مبارزه با تروریسم حماس" بسیج کرد. ماشین تبلیغاتی دول غربی مدت ها است در میان مردم صلح دوست و آزادخواه در آمریکا و اروپا گوش شنوایی ندارد. اعتراضات وسیع مردم در اروپا و آمریکا به این تبلیغات جنگی و در اعتراض به کشتار دسته جمعی مردم بیگانه فلسطین علیه دولت فاشیست اسرائیل و دولتهای اروپایی و آمریکا، اعلام "کشتار به نام ما ممنوع" بی خاصیتی چنین تبلیغاتی را نشان میدهد. قربانیان در غزه به مرز ۲۰۰۰ نفر رسیده است. صحنه های دلخراش و تکان دهنده بمباران پناهگاه آوارگان، بیمارستانها، ابعاد فاجعه انسانی و جنایات دولت و ارتش فاشیست اسرائیل چنان وسیع است که حتی صدای اوباما و هیئت حاکمه آمریکا و مجامع عروسی بین المللی در آمده است.

در این میان عکس العمل ناسیونالیسم ایرانی از راست و چپ آن، تحت عنوان ضدیت با جمهوری اسلامی و تروریسم اسلامی، تکان دهنده و هشمل دهنده است. نگاهی به مواضع این نیروها در ایران و خارج کشور عمق ضدیت این ناسیونالیسم ایرانی چه در ابعاد فاشیستی و ضد عرب آن و چه ناسیونالیسم چپ آن را با منافع مردم فلسطین و همراهی آنان با راست ترین دستگاههای تبلیغاتی غرب و خطر آنان در آینده تحولات ایران را نشان میدهد.

### دلایل واقعی حمله به نوار غزه و کشتار مردم فلسطینی

ظاهراً بهانه حمله ربهوده شدن سه نوجوان اسرائیلی و ترور آنان بود. هر چند یک هفته پس از بمباران و کشتار مردم فلسطین در نوار غزه، مقامات دولت اسرائیل رسماً ادعای ربهوده شدن و ترور سه نوجوان اسرائیلی توسط حماس را رد کردند، اما اعلام رسمی دروغ بودن این بهانه دلیلی برای پایان دادن به کشتار و قتل عام در نوار غزه نشد. با موشک اندازی حماس در جواب به این حملات بهانه دفاع از امنیت مردم اسرائیل علم شد و متحدین همیشگی دولت فاشیست اسرائیل "حق اسرائیل در دفاع از امنیت مردم خود" در مقابل حملات متقابل حماس، که خوشبختانه لطمات جلی

صفحه ۴

### تشکیل دفتر کردستان حزب حکمتیست

مصاحبه با محمد فتاحی

صفحه ۱۹

### اطلاعیه حزب حکمتیست در مورد دفتر

کردستان

صفحه ۱۷

### در این شماره میخوانید:

- تحولات سیاسی اخیر عراق و راه حل سیاسی و عملی
- احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان صفحه ۸
- بارزانی گیت استقلال کردستان عراق! (ثریا شهابی) صفحه ۱۰
- آن طرف سکه شعار "استقلال کردستان"، آتش بس و سازش با داعش است! (محمد جعفری) صفحه ۱۱
- نگاهی به موقعیت زنان کارگر در ایران (مونا شاد) صفحه ۱۳
- مهندسی فلاکت در ایران (مصطفی اسدپور) صفحه ۱۸

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## نظم نوین خاورمیانه.....

که امروز مولد جنگ صلیبی و مانع اصلی در مقابل حل صلح آمیز و تمدنانه مسئله فلسطین است، ضرورتی فوری دارد.

نمایش امروز دولت اسرائیل در ابعاد قدرت قضاوت و جنایت و به حرکت در آوردن ماشین ارباب ، امروز تنها و تنها چنگ و دندان نشان دادن یک طرف بازنده است. مستقل از اینکه برنده این دور از آدم کشی های ارتش اسرائیل، قربانیان و کودکان بی گناه آن در غزه و فلسطین باشد یا نه، دولت اسرائیل بازنده این تعرض است.

### جغرافیای سیاسی – اقتصادی جهان امروز

جنايات اخير دولت اسرائيل عليه مردم غزه، و تلاش اسرائيل برای خروج از انزوای امروز را باید در متن وسیع تر وضعیت امروز در جهان و در خاورمیانه، و دورنمای تحولات و رویدادهای اصلی تر بررسی کرد.

نه ابعاد توحش و جنايات ارتش اسرائيل در غزه و نسل کشی های ناتو و دول غربی جدید است و نه اعتراضات بشریت مترقی در سرتاسر جهان نسبت به این تعرض و در حمایت از خواست برحق مردم فلسطین برای داشتن کشور. جهان شاهد وحدت همه این ها در بمباران عراق، علیرغم تظاهرات های اعتراض دهها و دهها میلیونی در خود کشورهای غربی، بودند.

اینکه امروز برخی از دولتهای غربی نسبت به تعرض این دور اسرائیل، "با لحن" دیگری صحبت میکنند و آن را "دفاع خارج از تناسب" میخوانند، اینکه دولت آلمان با تمام بدهکاری تاریخی به فاشیسم هیتلری، جرات میکند زیر لپی تعرض ارتش اسرائیل را غیرقابل قبول بنامد، اینکه حتی در دولت ائتلافی انگیس نجواهای ممکن محدود کردن صدور اسلحه به اسرائیل شنیده میشود، اینکه جان کری نگاهان طرفدار صلح میشود، همه و همه نه از رنوفت ناموجود این دولت ها، نه از بیداری وجدان "حقوق بشری" آنها

## مسئله فلسطین و آینده ...

بار دیگر جهان در مقابل مسئله بی حقوقی و بی سرزمینی فلسطینیان و جرم و جنایاتی که شصت سال است در حق آنها میشود، قرار گرفت و تصاویر کودکانی که زیر موشک بارانهای ارتش اسرائیل در مدرسه و بیمارستان و زمین بازی قربانی میشوند، بار دیگر به خانه های مردم در کشورهای غربی رفته است.

نه کشتار فلسطینیان در نوار غزه و ابعاد جنایتکارانه حملات اسرائیل به مردم غیرنظامی در فلسطین امر

جدیدی است و نه اعتراضات جهانی به این توحش. آنچه که این دور از جنايات دولت اسرائيل و دامنه انعکاس اعتراضات نسبت به آن را متفاوت میکند، شرایط متفاوتی است که امروز در جهان و در خاورمیانه برقرار است. شرایط متفاوتی که در آن مجددا سرزخم قدیمی بی حقوقی فلسطینیان باز شده است. شرایطی که امکانات مناسب تری برای حل مسئله فلسطین و پایان دان به این زخم قدیمی و تاریخی را فراهم کرده است.

### فاکتورهای جدید

تغییر موقعیت استراتژیکی خاورمیانه و بالطبع اسرائیل برای غرب ائتلاف های قدیمی تر در میان دو صف از دشمنان مردم محروم فلسطین را برهم زده است. ائتلاف شکننده بورژوازی غرب، این قطب ارتجاع بین المللی، برهم ریخته است، اروپا نه تنها به حمایت بی قید و شرط از اسرائیل پایان داده که آن را برای حل بحران فلسطین تحت فشار قرار داده است.

تقابل و توازن نیروهای ارتجاعی و مترقی نه تنها در جهان که در خاورمیانه برهم خورده است. امروز اتحاد آمریکا و اروپا نیست که متحدانه حرف اول و آخر را در مورد نحوه مدیریت اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان میزنند. علاوه بر

تحت فشار افکار عمومی اعتراضی در خود کشورهای اروپایی و آمریکایی، که تماما بیانگر تغییر شرایط تاریخی است که در دل آن این تعرض صورت میگیرد. وگرنه از اوباما تا جان کری، از خانم مرکل تا دولت انگلیس، تماما و استراتژیکا حامی یک طرفه تمام جنايات دولت اسرائیل بوده و هستند.

اشک ریختن امروز سخنگوی سازمان ملل به حال کودکان قربانی توحش ارتش اسرائیل در غزه، در مقابل دوربین تلویزیون ها، گواه چیزی جز تغییر شرایط نیست. این همان سازمان مللی است که با بی اعتنائی کامل در مقابل خشم و اعتراض میلیونی در سراسر جهان، مجوز بمباران هوایی عراق را در سال ۹۱ صادر کرد. علاوه بر تخریب کامل زیرساخت های اقتصادی و مدنی عراق بر اثر بمباران هوایی، علاوه بر کشتار و زخمی کردن قریب یک میلیون نفر در عراق در جنگ ۹۱ و ۲۰۰۳ و آواره کردن میلیونها نفر، ده سال مردم محروم عراق را از دسترسی به دارو و غذا و وسائل زندگی محروم و به این طریق به خاطر صدام "مجازات" کرد. همان سازمانی است که در کمال خونسردی فرمان تحریم اقتصادی عراق را تایید و برای ده سال راه غذا و دارو را بر مردم عراق بست و به گواهی آمار خودشان موجب مرگ بیش از نیم میلیون کودک عراقی به خاطر عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم و فقدان دارو شد. در پس پرده اشک ریختن های امروز سخنگوی سازمان ملل، پشت وجدان ظاهرا بیدار شده دول غربی، واقعیتی خوابیده است که خود را به این سازمان، این باشگاه دولتهای جنایتکار در سراسر جهان و در راس آنها دولت آمریکا و دول غربی، تحمیل کرده است.

مسئله این است که موقعیت استراتژیک خاورمیانه برای بورژوازی غرب مدتها است که پس از پایان جنگ سرد، تغییر کرده است. خاورمیانه نه تنها جایگاه سابق را در رقابت های بین المللی بین دو قطب جهانی شرق و غرب ندارد، که به محل حل و فصل رقابت ها و تخصیصاتی که ریشه آن نه

در خاورمیانه که در خود غرب و در جهان است، تبدیل شده است.

خاورمیانه دیگر نه جغرافیایی برای مقابله با قطب دیگر امپریالیستی، شوروی، که منطقه ای بازمانده از تقابل های قبلی است. در این میان محوری کردن اهمیت نفت برای غرب و دسترسی دول غربی به شاهراه های نفت در خاورمیانه، آنگونه که ژورنالیسم سطحی و ناسیونالیسم محلی و منطقه ای در خاورمیانه ادعا میکند، کمترین جایگاهی ندارد.

ادعای ناسیونالیسم عظمت طلب عربی و ایرانی، مبنی بر اینکه جهان غرب بدون نیروی کار و نفت خاورمیانه می میرد، پوچ است. بی تردید منابع نفت و گاز و نیروی کار ارزان در خاورمیانه در محسبات سیاسی بی نقش نیست. نیروی کار وسیع و ارزان و آماده و منابع انرژی در خاورمیانه، در وهله اول و بیش از همه برای بورژوازی های منطقه ای و دولت های مرتج آنها در ایران و کشورهای عربی است که امکانات و منابعی برای معامله و بده بستان با بورژوازی جهانی و مشخصا با جهان غرب فراهم میکند.

نه شکر و قهوه کوبا و نه نفت و گاز خاورمیانه، سیاست غرب در مورد این کشورها را، نه دیروز و نه امروز، توضیح نمی دهد. از این رو است که امروز، پس از انهدام کامل شیرازه سه کشور مهم در خاورمیانه، لیبی و سوریه و عراق که اساسا توسط دول غربی و در راس آن آمریکا صورت گرفت، بورژوازی غرب میتواند از خاورمیانه عقب بنشیند. برای غرب امروز نه موقعیت استراتژیکی، و در کنار آن نه نفت و گاز و نه نیروی کار خاورمیانه، جایگاه دوران جنگ سرد را ندارد. از این رو است که میتواند سیاست "رها کردن" عراق و لیبی و سوریه "به حال خود" و در چنگال رقابت های نیروهای مرتجع محلی چون ترکیه و ایران و قطر و عربستان را اتخاذ کند.

ریشه این وضعیت انطور که ژورنالیسم سطحی و جانب دار توضیح میدهد در "بی فرهنگی" و "عقب ماندگی" مردم خاورمیانه، یا "اهمیت" پدیده

فلسطین، باز شده است.

انزوای امروز اسرائیل و آمریکا در خاورمیانه شرایط مناسب تری برای پایان دان به مصائب مردم فلسطین فراهم کرده است. سهم خواهی بورژوازی عرب، نمی تواند نیروهای مترقی، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی را هم به میدان نیاورد. انقلابات مصر و تونس و اعتراضات علیه دول مرتجع عربی، تنها اشکال بروز پتانسیل قومی امکان عروج نیروهای مترقی در دل این شرایط است.

شرایطی که در بطن آن، امکان حل مسئله فلسطین و پایان دادن به بی سرزمینی فلسطینیان و آوارگی و کشتار آنها، فراهم شده است. اینکه این امکان میتواند به واقعیت بپیوندد یا نه، خود در گرو فاکتورهای دیگر از جمله توان و قدرت نیروی های مترقی و نحوه دخالت دول غربی و منطقه ای است.

تا جایی که به مردم محروم فلسطین و خاورمیانه باز میگردد، از این شرایط باید بیشترین استفاده را کرد. حل مسئله فلسطین، در گرو تشکیل دو دولت مستقل، در اسرائیل و فلسطین، دو دولت سکولار و غیرقومی و غیرمذهبی، در مقابل نسخه های ارتجاعی کشور دار کردن مردم فلسطین، است. تنها دو حکومت غیرقومی و غیرمذهبی و سکولار در دو کشور فلسطین و در اسرائیل است که میتوانند هم مردم محروم فلسطین را در کشوری حفظ کند و در امنیت نگاه دارد و هم موجودیت اسرائیل را در قلب خاورمیانه عربی، ممکن کند. از این رو در این سیر، پایان دادن به حکومت قومی و فاشیست اسرائیل و به قدرت رسیدن یک حکومت سکولار و غیرقومی در اسرائیل و فلسطین، بخشی از حل مسئله فلسطین و آزادی و رهایی اکثریت مردم در فلسطین و اسرائیل است.

نه سازمان ملل، نه جمهوری اسلامی ایران، نه اروپا و آلمان، نه روسیه و عربستان سعودی و قطر و ... هیچکدام منفعتی در شکل گیری یک

مذهب و قومیت نزد آنها و یا جایگاه نفت خاورمیانه در اقتصاد جهانی نیست. دو عامل مهم وضعیت امروز خاورمیانه را توضیح میدهد. یکی تلاش به بن بست رسیده میلیتاریسم دولت آمریکا است که در استفاده از خاورمیانه برای حفظ وحدت بورژوازی غرب و از این طریق بورژوازی جهانی و تثبیت خود در مقام سرکردگی و ریاست آن شکست خورده است، و دیگری شکست سیاست های آمریکا در خاورمیانه و عروج بورژوازی عرب، بعنوان یک قطب جدید مدعی سهم متناسب در اقتصاد و سیاست جهانی.

### از چین به اوکراین

شکست بلوک شرق در جهان پس از جنگ سرد، نمی توانست همراه خود موقعیت و اتحاد بلوک غرب که آمریکا آن را رهبری میکرد، را از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی درهم نشکند. سیمای جهان امروز، تماما انعکاس این شکستن همه جانبه است. قصر امپراتور پیروز مدتها است فروریخته است. رقبای جدید در خاوردو، در خاورمیانه و در میان خود دول غربی به میدان آمده اند.

معلوم بود که جهان پس از فروپاشی شرق و سقوط امپراطوی شر با همه مخلفاتش با "کی جی بی" و "بیگ برادر" و "دیوار آهنین" و "دیوار برلین" و مسابقات جاسوسی و محرومیت تاریخی مردم شرق از دسترسی به دمکراسی و "مک دونالد" و کالاهای مرغوب تر غربی و "مسابقات ملکه زیبایی" برخلاف آنچه که ژورنالیسم هالیوودی تصویر میکرد، نمی توانست جهانی لطیف حقوق بشری باشد که مردم در آن در صلح و آسایش و شادی بسر ببرند، و مهمتر از همه رشد اقتصادی بیار می آورد! بخصوص در غیاب حضور قدرتمند طبقه کارگر و کمونیسم، در یک جغرافیای

مهم .

معلوم بود که وقتی افسار مهار کننده شل میشود، وقی ادعاهای پوچ در مقابل دشمن هم قدوقاره باد



کشور فلسطینی با یک حکومت سکولار، ندارند. هریک از این نیروها در این میان، بدنبال منافع خود، تلاش خواهند کرد که درتغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه، امتیازاتی برای خود کسب کنند و توازن را به نفع خود تغییر دهند. ریاکاری این نیروها در استفاده از محرومیت مردم فلسطین برای حل و فصل رقابت در میان خود، را بایدافشا کرد.

تنها و تنها محرومین جوامع خاورمیانه، طبقه کارگر از اسرائیل تا مصر و سوریه و لبنان و ایران، و هم سرنوشت های آنها در سراسر جهان، بخصوص آمریکا و اروپا است که اگر به میدان بیاید، میتواند نه تنها ماشین کشتار امروز دولت فاشیست اسرائیل را فلج کند و به حاکمیت اولترا راست قومی- مذهبی در اسرائیل پایان دهد، بلکه بلافاصله به این زخم

قدیمی بی حقوقی فلسطینیان و کشتار بی رحمانه آنان، که تنها و تنها برای حفظ منافع بورژوازی غرب و متحد آن اسرائیل صورت میگیرد، پایان دهد.

تنها و تنها نیرو و طبقه ای که از شکاف ملی، مذهبی، قومی و جنسی سود نمی برد است که میتواند مبشر یک آینده سکولار، انسانی و مترقی برای خاورمیانه باشد. به میدان آوردن این نیرو، کار جنبش کمونیستی است.

در این راه فوری ترین خواست، خارج شدن نیروی های نظامی و ارتش اسرائیل از نوار غزه، پایان دادن به محاصره نوار غزه، پایان دادن به کشتار مردم غزه و از سرگیری مذاکرت صلح برای تشکیل کشور سکولار فلسطین در کنار اسرائیل است.



## نظم نوین خاورمیانه.....

هوا میشود، پیروزی دمکراسی غربی چرکین ترین منجلاب های تاریخ را برای بشریت در سراسر جهان به ارمغان می آورد. آنچه که معلوم نبود، اشکال و ابعاد غیرقابل تصور تعغنی بود که قطب پیروز جنگ سرد، در غیاب یک جنبش قوی کارگری کمونیستی، بر چهره جهان میزند.

وضعیت تکه پاره شده امروز لیبی و عراق و سوریه و افتادن این کشورها به منجالات و گرداب جنگ و جنایات قومی - مذهبی، در وهله اول محصول تحرکات ناتو و دولت آمریکا و اتحادیه

اروپا است. نقش دولت آمریکا در میلیتاریسم عنان گسیخته دولت اسرائیل، متولد شدن طالبان و عروج القاعده و داعش و جبهه النصره و انواع و اقسام دستجات جنایی و انداختن آنها به جان مردم بیگانه در کشورهای منطقه، پدیده ای است که امروز خود مقامات دولت آمریکا و از جمله خانم کلنتون، وزیر سابق امور خارجه دولت آقای اوباما، با خونسردی به آن اعتراف میکنند. ترکش تخصصات

در میان صفوف خود بورژوازی غرب، در خاورمیانه، به مراتب کشنده تر، مسموم تر و ضدبشری تر است. مسابقه ریکاری و جاسوسی عیان در میان سرکرنگان جهان غرب، جاسوسی علنی سیا از کنگره آمریکا، آمریکا از انگلیس و آلمان و اسرائیل از وزیرخارجه آمریکا، افشاگری های ویکی لیکس و سنودن و کم تاثیری آن در تغییر هیچ سیاست خارجی دولتها، اعتراف و "معذرت خواهی" سران محترم جهان متمدن به خاطر جاسوسی و بمباران و کشتار و ...، از اجزا روزمره حاکمیت سروران جهان "متمدن" است. پدیده ای که در دوران جنگ سرد یک نره از آن، میتوانست دهها و دهها واترگیت بسازد، به بحران های جهانی و منطقه ای دامن بزند، و دهها و دهها دولت و رئیس جمهور و روزنامه نگار و وزیر و وکیل را به زیر بکشد. ابعاد بیکاری، فقر، شکاف طبقاتی و احساس استیصال و بی آینگی مردم در خود غرب، تکان دهنده است. آیا اختناق "کی جی بی" و سرکوب های های تاریخی استالین و دیوار برلین، آنطور که لنونارد کوهن، خواننده پاپ استالینستی در آهنگ "آینده"، میگوید در مقابل منجلاب ساخته پیروزی دمکراسی غرب صداهزار بار شرف ندارد!

خلا ایدئولوژیک حاکم بر جهان بورژوایی بعد از جنگ سرد، خلائی که دورنمایی برای پرشدن آن، در آینده نزدیک، توسط هیچ یک از قدرت های بزرگ سیاسی و اقتصادی جهان، نه آمریکا، نه چین، و نه روسیه نیست، یک مشخصه جهان چند قطبی امروز است.

خاورمیانه بعد از جنگ سرد، نه مکانی استراتژیک در مقابل شوروی، که اساسا به منطقه ای برای حل و فصل تناقضات و رقابت های موجود در خود غرب تبدیل شد. آمریکا برای تثبیت موقعیت رهبری خود در مقابل مدعیان و شرکای جدیدی چون چین و روسیه و اروپای واحد، برای حفظ ناتو، اتحاد نظامی که موضوعیت آن پس از پایان بلوک شرق به پایان رسید، و برای حفظ اتحاد بورژوازی جهانی تحت ریاست آمریکا، وسیعا به میلیتاریسم عنان گسیخته روی آورد. سیاست نظم نوین جهانی بوش و محورشر تراشی های پی در پی، تخریب عراق و حمایت از انواع دستجات تروریستی در لیبی و سوریه و .. همه و همه به بن بست رسید و شکست سیاسی آمریکا را بدنبال داشت.

شکست سیاسی آمریکا، رقبای دیگر، چین، اروپا و روسیه را، به میدان آورد. نیروهایی که با مثنین ارباب نظامی ساکت و حامی مستقیم یا غیرمستقیم تحرکات میلیتاریستی آمریکا، از بوش پدر و پسر تا کلینتون و اوباما، نگاه داشته بودند. این نیروها خود را از نظر سیاسی از حوزه فرمانبرداری آمریکا خارج کردند و به جلو صحنه آمدند. شکست آمریکا در خاورمیانه، بخصوص پس از شکست طرح لیبی زاسیون سوریه، میدان را در منطقه برای تحرک ناسیونالیسم عرب، و در جهان برای روسیه، اروپا و چین بازتر کرد. نفس ابقا بشار اسد در مقابل طرح آمریکا برای لیبی زاسیون کردن سوریه، مستقل از نتایج آن و آنچه که امروز در سوریه میگردد، برای بورژوازی عرب

یک پیروزی سیاسی است.

بورژوازی غرب تحت فشار ماشین عظیم اقتصاد رو به رشد چین، که در مقابل بحران های اقتصادی فراگیر در غرب، "مدل موفق" از رشد سرمایه با روینای "شرقی" را بدست داده است، قرار دارد. مدلی که بر بی حقوقی مطلق طبقه کارگر و کنار زدن دمکراسی پارلمانی غرب استوار است. چین بزرگترین ضربه را نه فقط از نظر اقتصادی که از نظر ایدئولوژیکی به سرمایه غربی با روینای دمکراسی پارلمانی آن زده است. این تعرض با بحران اوکراین و پیوستن آن به روسیه و پوچ بودن تهدیدات نظامی آمریکا، به بیانی با زدن "مهر باطل شد" بر ناتو توسط روسیه، تکمیل شد. مجموعه این شرایط، بیش از

پیش موجب فاصله اروپا از آمریکا شد. بحران اوکراین و عرض اندام روسیه در مقابل آمریکا پس از شکست سیاست های میلیتاریستی آمریکا در خاورمیانه، ضربه مهمی بر موقعیت نظامی آمریکا بعنوان بزرگ ترین قدرت نظامی جهان زد. شکست اقتصادی آمریکا از چین، با ضربه به موقعیت نظامی آمریکا در بحران اوکراین، تکمیل شد.

جهان چند قطبی، واقعیت وجودی خود را ورای همه جنگ ها و تخریب های دهه های گذشته، به جهان سرمایه تحصیل کرده است. یک قطب این جهان، جهان عرب، جایگاه و مناسبات آن با سایر بخش های جهان است. موقعیت جهان عرب، تعیین کننده موقعیت خاورمیانه است. بورژوازی ایران و اسرائیل، و بدنبال آن کرد و ترک، هرگز متحدین استراتژیک بورژوازی عرب نیستند. امکان مانور ارتجاع اسلامی ایران در استفاده از مسئله فلسطین، در شکافی که ایران با غرب داشت، تنها فزای در مسئله فلسطین بود. این امکان امروز تحت تاثیر نزدیکی ایران با غرب، بیش از پیش محدود و کور شده است. نه ایران، اسلامی یا سکولار، نه دولت ترکیه و نه دولت کرد، هرگز استراتژیک قادر به نمایندگی بورژوازی عرب، نیستند. میان این نیروها و بورژوازی عرب، شکاف تاریخی وجود دارد.

### عروج بورژوازی عرب و سهم خواهی

بورژوازی غرب برای کاهش تناقضات خود در رقابت با روسیه و چین و ایجاد موازنه بین اروپا و آمریکا، تلاش میکند که فشار بورژوازی عرب را روی خود کم کند. جهان غرب بشکل متحد و یکپارچه، آنطور که قبلا بود، حاضر نیست که منافع خود را به خاطر حفظ موقعیت اسرائیل بیش از این به مخاطره اندازه. اشک ریختن امروز سخنگوی سازمان ملل برحال کردکان کشته شده در غزه و نجوهای بشردوستانه از طرف دولت آلمان و انگلیس، و روی میز آمدن مجدد حق مردم فلسطین برای داشتن کشور، ریشه در این واقعیات دارد.

از طرف دیگر از پیش معلوم بود که پایان جنگ سرد نمی تواند عروج بورژوازی بزرگ عرب، که در کشورهای متعدد با ثروت های عظیم و منابع کار صدها میلیونی حاکم است، را بدنبال نداشته باشد. بورژوازی که خواهان سهم متناسب در اقتصاد و سیاست جهانی است. کشورهای عربی، تاریحا به خاطر حفظ موجودیت اسرائیل، از دسترسی مساوی به دستاوردهای جهان متمدن محروم بوده اند. علاوه بر طبقه کارگر، بورژوازی عرب به "عقب ماندگی" و حاکمیت عشیره ای و دولت های رسما "نوکر" غرب، به خاطر حفظ موجودیت اسرائیل، محکوم شده بود. معلوم بود که این نیرو به میدان خواهد آمد. پایان جنگ سرد امکان و فرصتی برای عروج بورژوازی عرب فراهم کرد. معلوم بود که بورژوازی عرب در خاورمیانه، بورژوازی که قامت خود را کوتاه تر و نحیف تر از "ببرهای اقتصادی آسیای شرقی" نمی بیند، با تغییر شرایط بعنوان یکی از قدرت های اقتصادی - سیاسی منطقه به میدان خواهد آمد. این ریشه تحرکات از پائین در خاورمیانه در دوره گذشته است.

شکست تاریخی سنت های اصلی ناسیونالیسم عرب، چون ناصریسم و بعثیسم، عقیم و فلج ملدن کامل الفتح در نمایندگی حق مردم فلسطین، خلا حضور یک ناسیونالیسم میلیتانت عربی، برای دو دهه جریانات مذهبی- اسلامی را بعنوان نمایندگان تاکتیکی ناسیونالیسم عرب در مقابل آمریکا و متحد

منطقه ای آن اسرائیل، به میدان آورد. جریانات ارتجاعی که اساسا در حمایت ایران و در شکاف حکومت ایران با غرب و آمریکا، توانستند برای بیش از دو دهه خود را بعنوان نماینده تاکتیکی ناسیونالیسم عرب در مقابل آمریکا، بر جهان و خاورمیانه تحمیل کنند. جریانات اسلامی، چون حزب الله لبنان و حماس، هرگز قادر نبودند و نشدند بعنوان نمایندگان معتبر ناسیونالیسم عرب نقش سراسری و مهمی ایفا کنند و هژمونی بر جنبش ناسیونالیسم عرب داشته باشند.

خلا وجود یک جریان ناسیونالیستی و میلیتانت عربی، عقیم ماندن الفتح، ناتوانی جریان های اسلامی در نمایندگی ناسیونالیسم عرب، فرجه ای برای دخالت از پائین به شکل انقلابات تونس و مصر را فراهم کرد. مستقل از سرانجام این انقلابات، این تحرک فرصتی برای طبقه کارگر و جنبش های انقلابی در مصر و تونس، برای خواسته های دمکراتیک و رفاهی، ایجاد کرد.

نفس عروج انقلابات در کشورهای عربی علیه دولت های حافظ منافع بورژوازی غرب و آمریکا، پیروزی سیاسی برای بورژوازی عرب است. انزوای آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه، بعلاوه و مهمتر از همه محصول عروج و سهم خواهی بیش از پیش بورژوازی عرب در خاورمیانه است. فلسطین، سرزمین های اشغالی آن، و تاریخی از محرومیت ساکنین آن به خاطر حفظ موازنه ای که دهه ها قبل به پایان رسیده بود، گره گاه اصلی حل انزوای تاریخی کشورهای عربی و بورژوازی عرب است. نگرانی تمام دولتهای شریک جنایات تاریخی علیه فلسطینی ها، نگرانی سازمان ملل و این پا و آن پا کردن ها در حمایت بی دریغ و وقیحانه سابق شان از سیاست های میلیتاریستی دست راستی ترین جریانات قوم پرست در هیئت حاکمه اسرائیل، از این واقعیت نشات میگیرد.

### تفرقه در صفوف دشمنان مردم فلسطین

امروز و در این شرایط از یک طرف اتحاد و ائتلاف قبلی میان دول غربی در حمایت بی قید و شرط سیاسی و نظامی از اسرائیل شکسته است، و از طرف دیگر اتحاد و ائتلاف قبلی میان جریانات اسلامی در منطقه که اساسا با حمایت مالی و نظامی ایران ارتزاق میکردند، شکسته است. معضلات اقتصادی سیاسی حکومت ایران، خصوصا نزدیکی ایران به غرب و نیاز حیاتی آن به حفظ این نزدیکی، محدودیت هایی جدی بر سواستفاده ارتجاع اسلامی پروایران، از مصائب و محرومیت های مردم فلسطین میگذارد. امروز دولت ایران نه آنطور که تاریحا از مسئله فلسطین برای گرفتن امتیاز در مقابل غرب و آمریکا استفاده میکرد، که ابراز وجودش در اعتراض به قتل عام مردم غزه، پروپاگاندا سیاسی بیش نیست. میدان عمل ارتجاع اسلامی و تروریسم اسلامی که در مقابل تروریسم دولتی آمریکا بیش از دو دهه رنگ خود را بر اعتراضات و تحرکات در جهان زده بود، امروز بسیار محدود شده است.

سرباز کردن انواع و اقسام جریانات ارتجاعی شیعه و سنی و قومی و مذهبی در خاورمیانه، خود نشان تجزیه و تلاشی ارتجاع اسلامی بعنوان یک قطب ارتجاعی در منطقه است. این تلاشی و تجزیه در صفوف هر دو قطب جهانی تروریسم، تروریسم دولتی غرب و اسرائیل از یک طرف و تروریسم اسلام سیاسی از طرف دیگر، میدان را برای حل متمدنانه، انسانی، سکولار مسئله فلسطین باز کرده است. میدانی که بیش از همه میتواند مورد استفاده جنبش های کارگری و سوسیالیستی در منطقه باشد.

تجزیه در صفوف ارتجاع مذهبی در منطقه، از طرف دیگر راست در اسرائیل، ارتجاع قوم پرست در حاکمیت اسرائیل را تحت فشار و انزوا قرار داده است. جریان قوم پرست در هیئت حاکمه اسرائیل برای حفظ موجودیت خود، تلاش میکند که نقش حماس و ایران را بیش از آن که هست بزرگ و بعنوان محور شر در میدان نگاه دارد. تلاشی که به حکم مقتضیات مادی امروز جهان و منطقه محکوم به شکست است. این ریشه انزوای اسرائیل در امروز خاورمیانه و تقلائی راست قوم پرست در هیئت حاکمه آن برای خروج خود از انزوا است.

### اسرائیل و خطر راست قوم پرست

در خاورمیانه امروز، مدتها است که این اسرائیل و آمریکا و اروپا و ایران نیستند که حرف آخر را میزنند. ورای الفتح و حماس و دولت های مرتجع و عشیره ای در کشورهای عربی، ورای سواستفاده های تاریخی ارتجاع اسلامی از مصائب مردم فلسطین، مدتها است که حل مسئله فلسطین بعنوان یک ضرورت عاجل خود را به جهان امروز تحمیل کرده است.

در مقابله با این ضرورت است که ارتش اسرائیل مستاصل و کف بردهان به میدان آمده است. در پس پرده گردنکشی اسرائیل و تلاش این دولت برای محو کامل غزه و پاک سازی همه ساکنین محصور شده در این نوار، در پس این دور از جنون جنایات ارتش اسرائیل، مقابله جریان راست افراطی در هیئت حاکمه دولت اسرائیل با خطر بورژوازی عرب خوابیده است. تلاش جریان راست قوم پرست در هیئت حاکمه اسرائیل برای حفظ موقعیت ممتاز گذشته، بی حاصل است.

یک طرف بورژوازی عرب است، در کشورهای بزرگ و پرجمعیت عربی با تکیه بر منابع عظیمی از ثروت و امکانات اقتصادی، جغرافیایی، با طبقه کارگر بزرگ و چندصد میلیونی که مستقل از دولت های مرتجع و عشیره ای حاکم در این کشورها، مدعی سهم بیشتر است. و طرف دیگر اسرائیل است با جمعیت، امکانات اقتصادی، جغرافیایی، سیاسی و انسانی بسیار محدود، با هویت حاکمیتی قومی و مبتنی بر نفرت از اعراب، و تلاشی برای حفظ موجودیت خود. کشوری که بدون حمایت های مادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی غرب، امکان بقا ندارد. آنچه که امروز بیش از پیش موجودیت اسرائیل در قلب و در محاصره خاورمیانه عربی را به مخاطره میاندازد، پیش از هر چیز دست بالا داشتن گرایش راست و قوم پرست این کشور است.

تنها شرط حفظ موجودیت اسرائیل در گرو به حاکمیت رسیدن یک دولت سکولار، غیرقومی و غیرمذهبی در اسرائیل و در فلسطین است. اسرائیل طرفیت های سیاسی غیرقومی و غیرمذهبی، چون دوران حاکمیت اسحاق رابین و حزب کارگر را داشته است. ظرفیتی که توسط ارتجاع قومی خود اسرائیل، با ترور رابین، به حاشیه رانده شد. اعراب جریان قوم پرست در هیئت حاکمه اسرائیل، تنها رو به مردم محروم نوار غزه و فلسطین ندارد، بعلاوه یک روی آن متوجه جنبش سکولار و صلح طلب در خود اسرائیل نیز هست. امری که جریان سکولار، متمدن، کارگری و چپ در اسرائیل را میتواند به میدان آورد.

### خاورمیانه عربی - سکولار یا قومی - مذهبی!

به میدان آمدن بورژوازی عرب در دل انقلابات دمکراتیک در تونس و مصر، مستقل از سرانجام این انقلابات، همچنان میدان را برای دخالت از پائین باز نگاه داشته است. میدانی که بیش از هر نیرو و طبقه ای امکان بهره برداری طبقه کارگر، کمونیسم و سوسیالیسم را در دل خود میپوراند. بورژوازی جهانی همواره خطر عروج مجدد طبقه کارگر و سوسیالیسم را، پس از فروکش کردن هیاهوی پوچ و زود گذر پیروزی دمکراسی و بازار آزاد، حس کرده است. خلا وجود قطبی که در دل منجلاب پیروزی بازار آزاد بتواند تنها در ادعا عنوان سوسیالیسم و عدالتخواهی سوسیالیستی را در کمترین سطح در جهان منعکس کند، بالقوه خطر بزرگی برای بورژوازی پیروز از همان فردای پیروزی بود.

انقلابات در کشورهای عربی تونس و مصر اما عملا آژیر خطر عروج کمونیسم طبقه کارگر را به گوش بورژوازی جهانی، رساند. تحرکات انقلابی که علیه دولت های مستقما نوکر آمریکا براف افتاد، بالقوه میتواندست به سمت پاسخ به مسئله فلسطین، این گره گاه تاریخی و حیاتی جنایات اسرائیل و آمریکا در منطقه، کشانده شود. پتانسیل آن را داشت که دو طبقه اصلی، بورژوازی یا طبقه کارگر در کشورهای عربی را برای پایان دادن به مسئله فلسطین بر راس بنشانند. تلاشهای امروز دولت نظامی مصر برای ایفای نقش در

## جنایت جنگی در غزه و ...

نداشت، را علم کردند و با این فرمول همیشگی از جنایات ارتش اسرائیل علیه مردم در نوار غزه چشم پوشیدند. باز بعد از روشن شدن اینکه موشکهای حماس در مقابل سد دفاعی ارتش اسرائیل کارآرایی ندارند و اینکه زندگی در شهرهای اسرائیل به روال همیشگی ادامه دارد مسئله تونلهای نوار غزه را علم کردند و اعلام کرده‌اند تا نابودی این تونلها جنگ ادامه خواهد داشت.

در دنیای واقعی دلایل پایه‌ای تر برای دور جدید کشتار و قتل عام مردم فلسطین را برای اسرائیل حیاتی کرده است. چهره خاورمیانه پس از پایان جنگ سرد تغییر کرده و موقعیت استراتژیک خود را در سیاست بین‌المللی از دست داده است. یکی از تبعات این مسأله تغییر موقعیت اسرائیل و کشورهای عربی در منطقه و جایگاه و اهمیت آن در استراتژی آمریکا و بورژوازی غرب، شکاف در میان متحدین دائمی و همیشگی اسرائیل در میان دول غربی است. بر متن این اوضاع است که افق صلح با فلسطین و تسکین دولت مستقل فلسطین باز شده است. از مختصات دیگر خاورمیانه پسا

## نظم نوین خاورمیانه.....

توقف حملات اسرائیل به غزه، جلوه ای از ابراز وجود بورژوازی عرب است.

در حالی که اسرائیل طرح آمریکا برای "آتش بس در غزه" را رد میکند، دولت امروز بورژوازی بزرگ مصر، در طرح خود فی الحال الفتح و حماس و اروپا و روسیه و چین را نسبت به نقش خود "خوش بین" کرده است. دولت امروز مصر، دولت پیشین مبارک و نوکر غرب نیست، هر چند که استراتژیک با آمریکا و غرب هم منفعت باشد. این یک حکومت دیکتاتوری نظامی است که با سرکوب جریان اسلامی اخوان، و با به کنترل درآوردن انقلاب و سرانجام شکست آن، به قدرت رسید. حکومتی که از منظر بورژوازی عرب، در خاورمیانه سناریو سیاهی و باطلق ساز، مصر را برای بورژوازی بزرگ مصر حفظ کرده است. بورژوازی عرب دولت سیسی را نه در رابطه با انقلاب مصر و بهار عربی، که در رابطه با نقش متحد کننده آن در مقابل خطر "لیبیزه شدن" مصر، تقدیس میکند. بدون اینکه سیسی کمترین داعیه ای در مورد ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی کرده باشد، بورژوازی عرب در چهره او ناصر دیگری برای ایجاد اتحاد در میان صفوف بورژوازی عرب در خاورمیانه را می بیند. و تلاش خواهد کرد که ایفای چنین نقشی را به او بسپارد و از او در ایفای چنین نقشی حمایت کند. امری که رویدادهای دیگر در خاورمیانه، تحرکات از پلین و رقابت ها و تخصصات قدرت های بزرگ، منطقه ای و محلی، چند و چون آن را معلوم خواهد کرد. تا جایی که به تخصصات طبقاتی در خاورمیانه بژ میگردد، دست بالا پیدا کردن مصر در مسئله فلسطین، تجزیه جریانات اسلامی، و تجزیه و شکستن اتحاد دول غربی در حمایت بی قید و شرط از اسرائیل، روانشناسی اعتراضی مردم و طبقه کارگر در کشورهای انقلاب کرده خاورمیانه، همه و همه شرایط را برای نه تنها حل مسئله فلسطین که سرانجام خاورمیانه، مناسب تر میکند.

بورژوازی غرب، به خوبی از توازن قدرت واقعی امروز در دل باطلق خاورمیانه، ورا داعش و جنایات اش در سوریه و عراق، مستقل از فجایع انسانی که در سوریه و لیبی در جریان است، به خوبی آگاه است. امکانات محدود خود در خاورمیانه را می شناسد. از این رو به حل مسئله فلسطین تمایل نشان میدهد. اما برای حل آن و برای کنترل شرایط در خاورمیانه، برای مهار رقبای جدید در قطب ترفیخواهی، کارگری و سوسیالیستی در خاورمیانه و برای مهار کردن قدرت رقاب بورژوازی عرب، راه حل خود را دارد. یک پیروزی بزرگ بورژوازی عرب به اتکا تحرکات انقلابی از پائین، نمی تواند بلاواسطه طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه را به میدان نیآورد.

ترجیح و معامله و بده بستن دول غربی با انواع و اقسام دولت های مرتجع و دستجات جنایی و

جنگ سرد ابراز وجود بورژوازی عرب بعنوان صاحب حق و برابر با اسرائیل، قبول نکردن نقش درجه دو و تحقیر شده اعراب در مقابل اسرائیل در خاورمیانه، فشار دول غربی برای به سرانجام رساندن مسأله فلسطین است که نه فقط اسرائیل را به یک انزوای سیاسی در دنیا کشانده بلکه موجودیت دولت قومی مذهبی اسرائیل و صهیونیسم حاکم در اسرائیل را به خطر انداخته است. تمام سنگ اندازی نتانیاها در مقابل پروسه صلح، بهانه گیری های دائمی و مقاومت راست ارتجاعی حاکم در اسرائیل عکس‌العملی به این خطر است.

تا جائیکه به اسرائیل برمیگردد، شکلگیری و به رسمیت شناخته شدن دولت مستقل فلسطین پایان عمر دولت صهیونیستی اسرائیل و پایه‌های هویت مذهبی و قومی آن است. نتانیاها و راست اولترا ارتجاعی در اسرائیل بیشتر از هر جریانی به این خطر واقف اند. پایان دادن به اشغال فلسطین و تشکیل دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین نه فقط به تحقیر ملی و قومی-مذهبی مردم فلسطین پایان میدهد و به مردم فلسطین امکان میدهد که فارغ از هویت ملی و مذهبی تراشیده شده برایشان، در مورد سرنوشت جامعه خود تصمیم بگیرند،

تروریستی چون القاعده و داعش و طالبان و جبهه النصره و جمهوری اسلامی ایران و اخوان المسلمین و السیسی و داعش و ... برای بورژوازی جهانی، علاوه بر ابزار تسویه حساب رقابت های داخلی خود، بلکه مهمتر وسیله ای برای واکسینه کردن خاورمیانه و جهان از خطر انقلاباتی است که در آن طبقه کارگر به میدان بیاید، است.

نظم چند قطبی عملا تحمیل شده به بورژوازی جهانی به رهبری آمریکا، نظمی که هنوز نه تثبیت شده است و نه توازن نهایی آن به سرانجام رسیده است، عملا در کیس خاورمیانه قطب ها دیگر یعنی بورژوازی عرب خاورمیانه، را هم به صحنه رقابت های جهانی خواهد افزود.

عروج بورژوازی عرب در خاورمیانه بعنوان یک قطب سیاسی - اقتصادی، با حل مسئله فلسطین، میدان تحولات سیاسی در سراسر جهان را دگرگون خواهد کرد. نه از این رو که گویا بورژوازی عرب، خصلتی انقلابی یا ترفیخواهانه دارد. اساسا به این دلیل که مسئله فلسطین در بعد سیاسی و ایدئولوژیکی، جایگاه ویژه و سراسری در میان جنبش های اعتراضی در جهان دارد.

تولد یک کشور عربی جدید و با ثبات و سکولار بنام فلسطین، توازن ایدئولوژیک در سطح جهان را دستخوش تغییرات اساسی خواهد کرد. ابعاد تاثیر گذاری آن هزاران مرتبه از شکست آمریکا در ویتنام بیشتر است. در این رویداد دیوار برلین آمریکا وکل بورژوازی جهانی فروخواهد ریخت، و همراه خود صدای عدالتخواهی، پیروزی عدالتخواهی بر یکی از مخرب ترین ماشین های کشتار جمعی تاریخ را به گوش جهانیان خواهد رساند. خلا ایدئولوژیک موجود در جهان بورژوایی، با سيطرة فرهنگ و ارزشهای جنبش های عدالتخواه، سکولار، برابری طلب و آزادیخواه، پر خواهد شد. ترکش آن در جنبش های اعتراضی در سراسر جهان، صدها هزار بار از بهار عربی و میدان تحریر، بیشتر خواهد بود. این غولی است که ارتجاع جهانی، از آمریکا تا اروپا و روسیه و چین و حکومت های فاسد در کشورهای عربی خاورمیانه، خطر آن را حس میکنند. آزادیخواهی و انقلابیگری، سوسیالیسم و کمونیسم، دوباره میتواند مد شود!

تصور جهانی که در آن یک کشور فلسطینی با دولتی سکولار، غیرقومی و غیرمذهبی، در کنار اسرائیل سکولار، تشکیل شود، پیروزی بزرگی برای بشریت مترقی در سراسر جهان است. این انقلابی عظیم خواهد بود. چهره جهان را تغییر خواهد داد. شباهتی به شکست آمریکا در عراق و افغانستان لیبی و سوریه ندارد. مذهب و قوم پرستی و ملیتاریسم و صهیونیسم و آنتی سمیتیسم را به حاشیه خواهد راند. جهان، جهان دیگری خواهد شد. این آن چیزی است که امروز دول غربی و در راس آن آمریکا، از آن پرهیز میکنند.

رضایت جهان غرب به دولت دار شدن فلسطینی‌ها و حل مسئله فلسطین، قابل برگشت نیست. سوال بر

همزمان به معنی پایان دادن به نفرت قومی و مذهبی ضد عرب در اسرائیل و فراهم کردن شرایطی مناسب برای نیروهای رادیکال و آزادیخواه و طبقه کارگر است تا با راست اولترا ارتجاعی حاکم تعیین تکلیف و آنرا از صحنه خارج کنند. این آن خطر جدی است که صهیونیسم حاکم در اسرائیل را تهدید میکند. تمام سنگ اندازی دولت اسرائیل در مقابل پروسه صلح دفاع از این هویت و موجودیت دولت صهیونیستی است. تشکیل دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین نه فقط ریشه جریانات اسلامی و ناسیونالیستی عرب را در فلسطین ضعیف میکند که جامعه اسرائیل را از دولتی صهیونیستی و اولترا راست بی نیاز میکند و امکان رشد جریانات سکولار و چپ و کمونیستی را فراهم میکند. امروز به نام دفاع از اسرائیل و امنیت مردم، به نام مبارزه با تروریسم که دیروز الفتح بود و امروز حماس، در مقابل هر اعتراضی به راست حاکم می ایستند، افکار مردم را بسیج میکنند و عدالتخواهی، تلاش برای پایان دادن به این دیوار نفرت قومی و مذهبی را ایزوله میکنند. ادامه حیات فاشیسم حاکم در اسرائیل به حل نشدن مسأله فلسطین و ادامه جنگ و خونریزی و کشتار مردم بی‌گناه فلسطین گره خورده است. بهانه تراشی های دولت اسرائیل مبنی بر اینکه الفتح و

حمله اینبار اسرائیل به نوار غزه رسماً اعلام

سر چگونه دولت و در چگونه جغرافیایی است. این آن مسئله کلیدی است که به صف بندی های مختلف در خاورمیانه و در جهان در چگونگی حل مسئله فلسطین، شکل میدهد.

افق و دورنمای دور روند، دو سناریو، دو نوع پلسخ به معضل فلسطین، از همین امروز خود را از ورای تمام جدال های منطقه ای میان دولتهای غربی، قدرت های بین المللی، دول مرتجع منطقه ای چون ترکیه و ایران و عربستان و قطر، و در دل توحش عنان گسیخته دستجات جنایی چون داعش، خود را نشان میدهد.

یک: شکل دادن به یک فلسطین سکولار، یک کشور عربی ظفرمند بیرون آمده از شصت سال جنگ و جنایت و سرکوب و محرومیت، شکل گرفتن یک کشور عربی مهم، متمدن، غیرقومی و غیرمذهبی که در کنار اسرائیل بعنوان یک کشور با حاکمیت سکولار و غیرقومی، هم زیستی صلح آمیزی داشته باشد. این افق و دورنمایی است که

تاریخا به ناسیونالیسم ملیتانت عرب، تعلق داشت. ناسیونالیسمی که تاریخا از فلسطین تا لیبی، از مصر تا عراق، از اردن تا سوریه، غیرمذهبی و غیرقومی بوده است. شکست های پی در پی این ناسیونالیسم، و محدود شدن امروز آن به دولت امروز قاهره، عقیم و ناتوانی تاریخی آن، در کنار فلج کامل الفتح، میدان را برای جنبش های رادیکال در عمق جوامع عربی، جنبش های انقلابی، سوسیالیستی باز کرده است. از این رو تلاش برای سيطرة این افق و تقویت و به پیروزی رساندن این جنبش، امر فوری طبقه کارگر در همه کشورهای منطقه و در جهان است. امروز این جزئی از یک پلاتنفرم پرولتری هر حزب کمونیستی، سوسیالیستی و کارگری است.

دوم: فلسطین عراقیزه شده با حکومتی سرهم بندی شده موزائیکی، از سران اقوام و مذاهب، در کنار یک اسرائیل با حاکمیت قومی. این پلاتنفرم دولت آمریکا و متحد تاریخی آن گرایش قوم پرست در هیئت حاکمه اسرائیل، دول غربی و افق تغییر همه دولتهای مرتجع محلی و منطقه ای، است. از این رو است که امروز دولت اسرائیل و کل میدیای خدمتگذار دول غربی، حماس، این سازمان مذهبی را بعنوان یک طرف حساب مسئله فلسطین، در مقابل صحنه نگاه میدارند. التمح، سرکوب تظاهرات در رام الله و صدای اعتراض جنبش سکولاریستی در خود غزه و فلسطین را پشت صحنه میرانند، تا از حماس و سایر جریانات مذهبی و قومی برای فردای فلسطین، رهبر و شریک قدرت بنتراشند. به همان شکلی که برای انقلاب ایران از سنت عقب مانده حاشیه اعتراضت اصلی جامعه، از سنت اسلامی برای انقلاب ایران، رهبر تراشیدند.

نسخه های تجزیه قومی و مذهبی عراق و سایر کشورهای خاورمیانه، نسخه های ارتجاعی برای تقسیم بندی قومی، قبیله ای و مذهبی برای کشورهای خاورمیانه، اساسا برای مقابله با قدرت

دولت خودگردان فلسطین باید دولت اسرائیل را بعنوان یک دولت یهودی به رسمیت بشناسد و کشتار در نوار غزه ناشی از نگرانی دولت اسرائیل از به خطر افتادن موجودیت خود است. اینکه بهانه این تعرض چیست نقشی در نیاز اسرائیل به این حملات ندارد. اسرائیل در پیدا کردن بهانه ای برای حمله به مردم فلسطین و کشتار و قصابی کردن آنها کم نمی آورد. در کشتار صبرا و شتیلا بهانه قتل "بشیر جمیل" رهبر فالانژیستهای لبنان و با توجیه مقابله با تروریسم گروههای فلسطینی (الفتح) بود. کشتاری که بیش از سه هزار کشته از مردم آواره فلسطینی به جا گذاشت. در حمله به لبنان در سال ۲۰۰۶، که در آن ۱۵۰۰ نفر از مردم بی‌گناه به خون کشیده شدند، بهانه حمله حزب الله لبنان به خاک اسرائیل بود. فاشیستهای حاکم در اسرائیل تاریخا برای کشتار مردم فلسطین مستمسکی تراشیدند و با حمایت بیدریغ دولتهای غربی، به یمن دنیای جعل و دروغ و دورویی، دنیای استانداردهای دوگانه حاکم بر آن تا امروز نه بعنوان جانپان علیه بشویت که مدال قهرمانی در "دفاع از امنیت خود" را بر سینه بزنند.

حمله اینبار اسرائیل به نوار غزه رسماً اعلام





## جنایت جنگی در غزه و ...

مخالفت با تشکیل دولت مستقل فلسطین، به رسمیت نشناختن حق مردم فلسطین به بهانه مبارزه با حماس است. حمله اسرائیل به نوار غزه به بهانه مبارزه با تروریسم اسلامی بود، که راه اندختن جریانی ارتجاعی و متوحش مانند داعش به نام مبارزه مردم سوریه علیه دیکتاتوری بشار اسد بود. در نوار غزه جنگی درکار نیست. کشتاری تمام عیار از مردم بی‌گناه فلسطین توسط ارتشی تا دندان مسلح به نام مبارزه با حماس و حملات موشکی آن است.

### ناسیونالیسم ایرانی و ضد عرب:

چپ و راست جنبش ناسیونالیسم ایرانی و عرب ستیز به نام ضدیت با جمهوری اسلامی، تروریسم اسلامی و قدرتگیری جریانات اسلامی در منطقه این کشتار عریان را جنگی دوطرفه میان اسرائیل و حماس میخوانند و مهمتر از آن گناه کشتار مردم بی‌گناه فلسطین را به پای جنگ طلبی حماس و تحریکات جنگی آن و البته جمهوری اسلامی مینویسند. اگر تفاوتی هست گفتن چند صفت ارتجاعی کمتر یا بیشتر به دولت اسرائیل و لفاظی کمتر یا بیشتر در محکوم کردن کشتار مردم بی‌گناه فلسطین در نوار غزه است.

مجید محمدی یکی از سخنگویان "ناسیونالیستهای لیبرال" ایرانی که به نام کارشناس مسائل اجتماعی و ژورنالیست قلم میزند در نوشته خود به نام "جنگ حماس و اسرائیل از نگاه ایرانی" بعد از قربانی شدن نزدیک به دو هزار فلسطینی و بعد از اینکه دنیا از سانسور و خفقان رسانه‌ها صدایشان درآمده با یک مقدمه طولانی و فضا سازی و بدو بیراه به کمونیستها، هم موضع کردندشان با جریانات اسلامی میگوید:

"عراق‌هایی مثل "قتل عام فلسطینی‌ها" از زبان اسلامگرایان و بخش قابل توجه سوسیالیست‌های ایرانی عرضه می‌شود و نه لیبرالها و حقوق بشری‌ها. آزادی‌خواهان مشکلاتشان با حماس و حزب‌الله و حامی نظامی آن‌ها (جمهوری اسلامی) بسیار بیشتر است تا اسرائیل اما آن‌ها هیچ‌گاه نقد اسرائیل را وانگذاشته‌اند. .... اسلام‌گرایان و چپ‌های ایرانی با کشتار جمعی معرفی کردن آن‌چه در غزه روی می‌دهد (با مساوی قرار دادن آن با آن‌چه در رواندا یا بوسنی رخ داد) از قدرت‌های جهانی (که آن‌ها را استکباری و امپریالیستی نیز می‌دانند) می‌خواهند در این موضوع دخالت کنند اما هنگامی که دو طرف جنگ بر ادامه ی آن تا زهر چشم‌گیری ادامه می‌دهند دست طرف‌های سوم خالی می‌ماند. در این حالت تداوم جنگ را نمی‌توان برگردن یک طرف انداخت و طرف دیگر را معصوم پنداشت."

این "جامعه‌شناس"، لیبرال و فعال حقوق بشری "باشرف و انسان‌دوست" که خوشبختانه چپ هم نیست در نوشته دیگرش "غزه و ضجه مویه‌های "ضدامپریالیستی" مینویسد: "وقتی حماس از مسجد و مدرسه و هر تاسیسات دیگری برای پرتاب موشک استفاده می‌کند طبعاً طرف مقابل به آن مکان‌ها به عنوان اهداف نظامی نگاه خواهد کرد. در جنگ اخیر، اسرائیل صرفاً به مکان‌هایی که موشک از آن‌ها پرتاب می‌شود حمله کرده است (مراکز نظامی) اما حماس صرفاً به مناطق مسکونی اسرائیل حمله می‌کند. بنابراین مسئولیت کشته شدن کودکان و زنان در حملات هوایی به خانه‌ها بر دوش حماس است که خانه‌ها را به پایگان و محل نگاهداری موشک و پرتاب آن‌ها تبدیل کرده است. کشوری که هر روز توسط صدها موشک مورد حمله قرار می‌گیرد نمی‌تواند در برابر این اقدام ساکت بنشیند."

پشت این تبلیغات دست راستی و این درجه از خونسردی و قساوت در مورد کشتار دسته‌جمعی مردم فلسطین، تعفن مشتمز کننده ناسیونالیسم ایرانی ضد عرب و پرو غرب خوابیده که پشت ضدیت با جمهوری اسلامی و مبارزه با تروریسم

اسلامی قایم شده است. همین استدلالها را با همین درجه از خونسردی را از وزیر دفاع و اطلاعات اسرائیل و مبلغین و مدافعین ماشین کشتار اسرائیل میتوان شنید. تحریک احساسات ضد عرب البته به آقای محمدی ختم نمیشود. کارشناسان لیبرال و ناسیونالیست دیگری که در دفاع از شعار فاشیستی "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" به دفاع هیستریک از ارتش اسرائیل دست میزند کاظم قلمدادی است که برای تحریک احساسات ضد عرب یاد جنگ ایران و عراق، حمایت عرفات از عراق می‌افتد و از جمهوری اسلامی برای نزدیکی با این "عرب‌ها" عصبانی است. قلمدادی با خونسردی توهین آوری با دفاع از کشتارهای ارتش اسرائیل، درس نگرفتن و "حماقت" فلسطینی‌ها را دلیل کشتار امروز در نوار غزه میداند و میگوید: "مطمئناً میدانید که هر دعوی به دو طرف نیاز دارد و حتی اگر بپذیریم که اسرائیل چنانچه

رهبر جمهوری اسلامی میگوید: سگ‌ها و نجسی است، این را میدانیم که هیچ سگ‌های بی‌لذیل کسی را گاز نمی‌گیرد...../اسرائیل بارها نشان داده که در مقابل حرکت‌های خشونت‌آمیز (که آنها را تروریستی میدانند) به شدیدترین صورت پاسخ خواهد داد و مردم لبنان در سال ۲۰۰۶ و همچنین غزه در سال ۲۰۰۸ عملاً آنرا تجربه کرده بودند، پس نیازی به تکرار چنین حماقتی بدستور هر کس و به هر منظوری نبود." (ایران فدای غزه)

این درجه از قساوت و بیشماری را تنها از زبان محافل صهیونیستی درهینت حاکمه اسرائیل و فاشیستهای ضد عرب در ایران میتوان شنید.

محمد ارسى جمهورىخواه دمکرات و لیبرال که البته حامی هر آشغال بورژوازی به نام طرفداری از دمکراسی و لیبرالیسم است، و روزی جمهورىخواه طرفدار رفسنجانی و یگروز لیبرال حامی ولی فقیه و روز دیگر محقق و کارشناس اجتماعى لیبرال، البته ضد عرب، است، هم نامه ای به خامنه‌ای و تشویق او به دوستی با اسرائیل بعنوان متحد استراتژیک جمهوری اسلامی و برای پایان دادن به بحرانی که "عربها" در منطقه بوجود آورده اند نوشته است. در این نامه پشت ظاهر فوکول و کراواتی و نگاه "تاریخی" آقای ارسى به معضلات منطقه و در لابلای تاریخ نگاری دلخواهی، نفرت از "عربها" و بورژوازی عرب که علیه سلطه انگلیس خواهان استقلال بودند، نفرت از "عربها که با ضدیت با اسرائیل منشا عقب ماندگی و فقر و البته رشد دیکتاتوری در خاورمیانه شدند"، موج میزند. نتیجه همه این تاریخ نگاری و تحلیل هم روشن است. دولت اسرائیل منشا تمدن و ترقی و دمکراسی در منطقه و "عربها" منشا نفرت قومى، ضدیت با اسرائیل، فقر، بربریت و توحش و عقب ماندگی و بالاخره عدم امنیت در خاورمیانه اند. پشت فوکول کراوات ضدیت با آنتی سمیتیزم آقای ارسى بوی تعفن عرب ستیزی فاشیسم پرو غرب ایرانی هر انسان آزادیخواهی را خفه میکند.

ارسی بعنوان سخنگوی ناسیونالیسم ایرانی جنبشی که تاریخاً پرو آمریکا و متحدینش در منطقه، منجمله اسرائیل، است در نامه اش به خامنه‌ای از فوائد نزدیکی به اسرائیل بعنوان مهد تمدن و "گنجینه معنوی بشریت" و فاصله گرفتن از "اعراب" غیر متمدن و غیر دمکرات (القاب فوکول کراواتی" پا پتی و وحشی") میگوید. ضدیت این جنبش با مسئله فلسطین حاصل اولاً خصلیت عرب ستیزی آن و ثانیاً اتحاد استراتژیک با غرب و دولتهای پرو غربی و بویژه اسرائیل در خاورمیانه است و ارسى مانند هر ناسیونالیست ایرانی پرو غرب اتحاد تاریخی و استراتژیک ناسیونالیسم ایرانی با فاشیسم اسرائیل علیه مردم فلسطین و "اعراب" را نقطه درخشان تاریخ تمدن جامعه ایران میداند.

"ر صورتی که با شکل‌گیری دولت اسرائیل، از موضع یهودی ستیزی و ایدئولوژیکی برخوردار نکنیم و از نتایج مترتب بر تاسیس آن دولت، تقدیرزدایی کنیم، حق است که بگوئیم: آن دولت‌سازی یهودیان، توفیق عظیمی برای همه جهانیان بود، خود می‌دانید که، تمام محافل روشنفکری و مترقی جهانی به ویژه سوسیالیست‌ها

ارسی به زبان آدمیزاد میگوید "عربها" مسئول همه مصائب مردم فلسطین اند، اگر متمدن و عاقل و دمکرات بودند به تحقیر و محاصره اقتصادی و کشتارهای دسته جمعی توسط "گنجینه عظیم بشری" رضایت میدادند و شلوغ نمیکردند، اگر اصلاً از اول میفهمیدند که راه حل "مسالمت آمیز" مسئله فلسطین، راه ترقی و توسعه و سعادت جمعی تن دادن به اشغال فلسطین و اوراگی میلیونی و هر روزه مردم فلسطین از زندگی و خانه و کاشانه شان است، اگر این عربها آنقدر دمکرات و متمدن بودند که حاکمیت دولت قومى اسرائیل را

قبول میکردند و برای تحقیر روزانه ای که میشوند شکرگزار این "گنجینه عظیم بشری" میشدند و روزی ده بار سجده میکردند، وضع خودشان به جهنم، خاورمیانه غیر عربی اینطور بحرانی نمیشد. اصلاً اگر فلسطینی‌ها نبودند معضل فلسطین بطور مسالمت آمیز حل میشد! فاصله ترقی خواهی آقای ارسى و همپالگی‌های فاشیست شان با "جهان متمدن" نتانیاها و پاکسازی قومى هیتلر از یک میلیمتر هم کمتر است.

ارسی برای اثبات تز "غیر متمدن و وحشی بودن عربها" با "نکاوت و تیزهوشی" خاصی عروج جریانات باند سیاهی و تروریستی داعش و القاعدو النصر را مثال میزند. و ظاهراً چه استند لای قوی تر از این! اما ارسى خوانندگان را کودن فرض گرفته. امروز این داده عمومی هر انسانی با شعور و اطلاعات متوسط از دنیا است که برخلاف تبلیغات دست راستی ارسى و دستگاه پروپاگاندا دول غربی عروج وحشی به نام داعش و انواع جریانات باند سیاهی نه محصول طبیعی سوخت و ساز و مبارزه سیاسی در کشورهای عربی که نتیجه مستقیم دخالت‌های ارتجاعی دول غربی و در راس آن آمریکا در منطقه است. امروز حتی هیلاری کلینتون، رهبر آقای ارسى، هم اینرا یکی از پیامد دخالت‌های دولت آمریکا در منطقه اعلام میکند. اما آقای ارسى خود را به نفهمی میزند که بخشی از سناریوی سیاه امروز در خاورمیانه نتیجه ارمان دمکراسی بمب افکنهای رهبران ایشان در کاخ سفید و ناتو است. فراموش میکند ویرانی مطلق جامعه عراق، عروج انواع جریان تروریستی مانند القاعده و داعش نتیجه مستقیم "دمکراسی و مدنیت" کشورهای مهد دمکراسی و در راس آن آمریکا است. فراموش میکند انقلاب ناتوی و به سیاهی کشیدن انقلاب مردم سوریه و لیبی را باند‌های ارتجاعی دست ساز آمریکا مثل داعش ممکن کردند. فراموش میکند قبل از دخالت‌ها و بمباران "بشر دوستانه"

عراق توسط رهبرانش در کاخ سفید، در آن مملکت از بمب گذاری و ترور و جنگ شیعه و سنی خبری نبود و مردم مستقل از هویت‌های دست ساز قومى و مذهبی در کنار هم علیه دیکتاتوری صدام مبارزه سیاسی میکردند. فراموش میکند که در سوریه مردم علیه دیکتاتوری بشار اسد مبارزه کردند و اگر دخالت‌های ارتجاعی آمریکا نبود امروز در سوریه هم خبری از بمب گذاری و ترور و داعشها نبود. فراموش میکند در این کشورها علیرغم وجود دیکتاتورهایش زندگی، شادی، مبارزه هم در جریان بود. نمایندگان ترقی خواهی آقای ارسى پیام‌آور به تباهی کشیدن زندگی میلیونها انسان در خاورمیانه اند. آقای ارسى کور است تا ببیند مردم فلسطین هر بار به بهانه ای از زمین و هوا مورد حمله تانکها و بمب‌های دولت اسرائیل قرار میگیرند و کشته میشوند، در نوار غزه به بهانه مبارزه با حماس روزانه مجازات جمعی میشوند و در یک محاصره اقتصادی راه تامین نیازهای زندگی شان مسدود شده است. اما آقای ارسى را از این همه جنایت علیه "عربهای وحشی" چه باک! مهم این است دولت فاشیست اسرائیل این "گنجینه عظیم بشری" امن است.

جنایت شصت ساله دولت فاشیست اسرائیل علیه مردم فلسطین را امروز فقط ارتجاعی ترین ارتجاع‌ها و فاشیست ترین فاشیست‌های درون هیئت حاکمه اسرائیل انکار میکنند. ناسیونالیسم عرب ستیز و پرو غرب ایرانی تاریخاً در کنار این اولترا فاشیست‌ها قرار میگیرد. کشتار مردم بی‌گناه غزه یکبار دیگر فاشیسم ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب و ظرفیت ضد انسانی و ارتجاعی آنرا نشان داد. جنبشی که فردا در دامن زدن به نفرت میان فارس کرد و عرب و ترک ارتش پان ایرانی را برای پاکسازی قومى در ایران سازمان میدهد. این‌ها داعش‌های ایرانی و فاشیست در آینده ایران اند.

### چپ ملی و ناسیونالیست:

سرنوشت چپ ملی و ناسیونالیست در ایران اما در این میان اسف بار است. اگر ناسیونالیست‌های راست وطنی بی‌محابا از کشتار مردم فلسطین دفاع میکنند، و رسماً "عربها" را مسئول مصائب مردم فلسطین اعلام میکنند. چپ ملی بیشتر پشت ضدیت



**جنایت جنگی در غزه و ...**

با جمهوری اسلامی، تجربه مردم ایران از حاکمیت جمهوری اسلامی، نقش جمهوری اسلامی در خاورمیانه و نفرت عمومی از آن، خطر جریانات تروریسم اسلامی و .... قایم می‌شود.

این طیف صورت مسأله ساختگی دستگاه پروپاگاندای اسرائیل و دول غربی "مسئله جنگ اسرائیل و حماس" را یکسره قورت داده است. مهمترین تر این چپ، که "دست بر قضا" با تر ناسیونالیستهای راست مشترک است، محکومیت جنگ در نوار غزه، برجسته کردن نقش حماس و جمهوری اسلامی در بحران فعلی و حمله نظامی اسرائیل به نوار غزه و .... است. تفاوت این است که برخلاف محافل اولترا دست راستی هیئت حاکمه آمریکا فقط حماس را محکوم نمی‌کند و لگدی هم به دولت فاشیست اسرائیل می‌زنند. استدلال این چپ ملی در هم وزن کردن نقش حماس و دولت اسرائیل در کشتار مردم غزه، استدلال محکومیت حماس به دلیل نزدیکی به جمهوری اسلامی، سرمایه‌گذاری روی نفرت مردم در ایران از جمهوری اسلامی و حاکمیت سیاه آن برای کم کردن نقش جنایات اسرائیل، با هم جنبشی های دست راستی اش یکی است. این چپ هم حمله گروه های فلسطینی ندارند. پس، از سوی غزه نیز ارتش اسرائیل به مردم بی‌گناه نوار غزه را بحران زایی جمهوری اسلامی در منطقه اعلام می‌کند تا توجیهی برای تر "جنگ اسرائیل و حماس" و نتجتاً محکوم کردن هر دو طرف به نام دفاع از مردم فلسطین پیدا کنند.

این چپ چه در ایران و بعنوان طیف روشنفکر و فعالین سیاسی و چه در قامت احزاب و سازمانهای سیاسی در خارج کشور جناح چپ ناسیونالیسم و نماینده چپ ملی و ناسیونالیست ایران هستند. بینه اخیر طیفی از این فعالین در داخل ایران تحت عنوان "به کشتار مردم فلسطین بیدرنگ پایان دهید!" که بحثهای زیادی را به دنبال داشت و دفاعیه محسن حکیمی، استدلالهای او در دفاع از این بیانه نمونه تپیک این چپ ملی است. در میان سازمانهای موسوم به چپ در اپوزیسیون خارج کشور هم حککا طبق معمول نمایندگی این چپ ملی و ضد ولایت فقیه را به عهده دارد.

**جنگ اسرائیل و حماس:**

مجید محمدی ناسیونالیست راست ما در توضیح حمله لجام گسیخته اسرائیل به مردم فلسطین می‌گوید: " این جنگ نه به نحو استعاری و غیر مستقیم بلکه به طور واقعی و مستقیم جنگ جمهوری اسلامی و اسرائیل است. این جنگ جنگ فلسطین و اسرائیل نیست چون نه همی فلسطینی‌ها در آن حضور دارند و نه حتی یک نظر سنجی نظر اکثریت موافق آن‌ها را نشان می‌دهد. این جنگ جنگ حماس و اسرائیل است و حماس نیز یک گروه تروریستی مثل همه ی گروه های تروریستی منطقه است."

و حککا اطلاعیه رسمی خود تحت عنوان "جنگ ارتجاعی بین دولت اسرائیل و حماس و کشتار مردم فلسطین قویا محکوم است!" را اینطور شروع می‌کند: "دور تازه جنگ بین دولت اسرائیل و نیروهای حماس و حزب الله بعد جدیدی به فالجه ای که هم اکنون در خاورمیانه در جریان است افزوده است. بدنبال و به بهانه کشته شدن سه شهروند اسرائیلی در منطقه فلسطین بمباران نوار غزه آغاز میشود، و با موشک پراکنی و بمباران بیشتر و با رژه تانکهای اسرائیلی که برای هجوم به غزه آماه میشوند ادامه پیدا میکند. تا کنون بنا به آمار رسمی دولت اسرائیل بیش از نهصد نقطه در نوار غزه بوسیله هواپیماهای اسرائیلی بمباران شده اند. صد نفر کشته و بیش از هزار مجروح و آواره قربانی این بمبارانها بوده اند و این آمار همچنان در حال افزایش است. از طرف دیگر نیروهای حماس و حزب الله شهرها و مناطق مسکونی از اسرائیل را هدف موشکهای زمین بزمین خود قرار داده اند و اعلام کرده اند که شهرهای بیشتری در مناطق عمقی اسرائیل را با موشک خواهند کوبید."

آیا واقعا فاصله‌های میان تبیین مجید محمدی راست و پروپاگاندای دول غربی و بی بی سی با تبیین

حککای "چپ" هست؟ ردیف کردن آمار قربانیان بمبارانهای اسرائیل، محکوم کردن بمباران مردم بی‌گناه و کشتار کودکان فلسطینی برای لاپوشانی موضع و سیاست پرو اسرائیلی حککا بیهوده است. ابعاد کشتار و جنایت به حدی است که حتی سران مرتجع دول غربی و اوپاما کشتار مردم بی‌گناه فلسطینی در پناه گاههای سازمان ملل را محکوم کرده و آنرا "نامتناسب" میدانند. موضع حککا در این ماجرا به اندازه موضع اوپاما و کامرون حمایت از راست حاکم در اسرائیل است.

محسن حکیمی هم در جواب منتقدین بیانه خود همین تر را به زبانی دیگر تکرار میکند و می‌گوید: "جنگ، همان گونه که کلوزوویتس به درستی گفته است، ادامه ی سیاست است به شیوه ای دیگر. جنگ کنونی غزه از سوی اسرائیل بی تردید ادامه ی سیاست اشغالگری دولت نژادپرست و متجاوز اسرائیل برای محو کامل فلسطین است. این نکته فکر نمی‌کنم محل اختلاف باشد. از سوی غزه چه طور؟ از سوی غزه ادامه ی کدام سیاست است؟ در غزه فقط یک سیاست وجود دارد و آن هم سیاست حماس است، و فاجعه ی غزه در همین امر نهفته است، در این امر که مردم غزه سیاستی مترقی مستقل از سیاست حماس و دیگر سازمان ها و گروه های فلسطینی ندارند. پس، از سوی غزه نیز جنگ ادامه ی سیاست حماس است که، همان گونه که گفتیم، بر اساس هدفی که حماس برای آن می جنگد سیاستی است یکسره ارتجاعی برای کشورگشایی به شیوه ی صدر اسلام، نابودی اسرائیل و استقرار حکومت دینی در تمام مناطق غزه، کرانه ی باختری و اسرائیل کنونی، و صدامتبه برای بهره کشی بیش از پیش از تمام کارگران مسلمان، مسیحی و یهودی این مناطق. بنابراین، جنگ کنونی غزه صرفا جنگ بین اسرائیل و حماس است و این جنگ ارتجاعی - که همچون هر جنگ ارتجاعی دیگر جنایت علیه بشریت است - هیچ ربطی به منافع مردم فلسطین و مقاومت آنان در برابر اسرائیل ندارد. مردم غزه اکنون چیزی جز گوشت دم توپ این جنگ ارتجاعی نیستند. فقط عوام فریبانی که نفعی در این جنگ دارند می‌توانند این گوشت دم توپ بودن مردم غزه از سر بیجاگری و بی پشت و پناهی را وارونه نشان دهند و آن را با عنوان «زیباترین جلوه های مقاومت» بزرگ کنند. این مقاومت نیست؛ نابودی مردم غزه است!"

محسن حکیمی می‌گوید: "حماس شاخه ای از اخوان المسلمین است و نیز دینگاه ها و عملکرد و به ویژه حکومت ارتجاعی اخوان المسلمین را در جریان جنبش اخیر مردم مصر علیه حکومت حسنی مبارک دیده ایم، هر چند این حکومت دیری نپایید و به سرعت مغلوب ارتجاع نظامیان نیرومندتر از خود شد. غایت آمال اخوان المسلمین هیچ نبوده و نیست جز برقراری شکل واپسگرایانه تری از سرمایه داری، سرمایه داری با روبنای استبداد دینی برای تحمیل بی حقوقی بیشتر و استثمار شدیدتر بر طبقه ی کارگر." (همانجا)

گویی دولت اسرائیل نه یک دولت قومی و مذهبی که یک دولت سکولار است. گویی روبنای سیاسی سرمایه داری در اسرائیل قومی و واپسگرا با هدف تحمیل بیحقوقی بیشتر و استثمار شدیدتر بر طبقه کارگر نیست. بعید است محسن حکیمی نداند که اسرائیل کشوری است که بر اساس "قومیت" ایجاد شده و عنصر اصلی آن قومیت با رنگ غلیظ مذهبی است و متقاضیان سکونت در اسرائیل یا ساکنان اسرائیل برای اینکه بتوانند از همه حقوق شهروندی در اسرائیل برخوردار شوند باید اول یهودی بودن خود را ثابت کنند. بعید است محسن حکیمی نداند که دولت اسرائیل خواهان به رسمیت شناختن دولت اسرائیل بعنوان یک دولت یهودی از طرف الفتح است. بعید است نداند که همین روبنای مذهبی و قومی یکی از موانع جدی طبقه کارگر در اسرائیل برای پیسبرد مبارزه طبقاتی خود است، بعید است نداند چپ و کمونیسم در اسرائیل با چمق همین هویت قومی و مذهبی و توسط همین دولت قومی و مذهبی بعنوان حامی حماس و تروریسم اسلامی و ضدیت با منافع مشترک ملت یهود کوبیده میشوند.

تنوری محسن حکیمی به سادگی دو دوتا چهارتا است. غزه یعنی حماس، حماس ارتجاعی و اسلامی است. پس حمله اسرائیل به نوار غزه یعنی جنگ حماس و اسرائیل و باید هر دو طرف را محکوم کرد. هر جریانی که حماس را در این میان محکوم نکند از ارتجاع مذهبی حمایت میکند. موضع محسن حکیمی حتی از لیبرالترین نمایندگان مجلس انگلیس که کشتار کودکان فلسطین توسط ارتش اسرائیل را جنایت علیه بشریت میدانند راست تر است و با سرهم کردن فرمول غزه=حماس و جنگ دوطرف، این "جنگ" را جنایت علیه بشریت اعلام میکند. دقت کنید جنگ جنایت علیه بشریت است نه اسرائیل!!!

در پایان همه این چپ خواهان پایان جنگ میشوند. اطلاعیه حککا خواهان پایان فوری جنگ می‌شود و مردم دنیا را به محکوم کردن دو قطب جنگ و تلاش برای خاتمه جنگ دعوت میکند. تشکیلات خارج این حزب هم آنرا جنگ تروریستها اعلام میکنند. امضاکنندگان بیانیه هم با محکوم کردن اسرائیل و حماس خواهان پایان یافتن فوری و بی قید و شرط جنگ شده اند.

باید از این دوستان پرسید کدام جنگ؟ از کی حمله

نظامی از زمین و هوا و دریا به منازل مسکونی و می افتد: بیمارستان و پناهگاه آوارگان فلسطینی آنهم توسط مجهزترین ارتش دنیا را میتوان جنگ خواند؟ "بالا تر گفتیم که فاجعه ی غزه در این است که در موشک پراکنی حماس که خوشبختانه آسیبی به مردم اسرائیل نزده و بیشتر به سنگ پرانی شبیه ارتجاعی حماس است. اگر کارگران غزه سیاست است، را میتوان جنگ نامید؟ حمله نظامی آمریکا طبقاتی مستقل خود را داشتند، روی پای خود به عراق و افغانستان، ریختن صدها تن بمب بر سر مردم بی‌گناه این دو کشور و قربانی کردن صدها هزار نفر در این دو جغرافیا را جز نیروهای راست ارتجاعی چه نیروهایی جنگ فقدان همین قطب متشکل سرمایه ستیز و بی افقی نامیدند؟ فراموش کرده اید کدام جریانات پشت ناشی از آن است که مردم غزه را به سپاهی لشکر دیکتاتوری صدام و سرکوب کردها، پشت وجود القاعده در افغانستان قایم شدند تا بمب باران و قتل عام مردم بی‌گناه افغانستان و عراق را جنگ بنمند پایان دهید!"، بی آن که در مسئله ی غزه نقش و آنرا توجیه کنند؟ در نوار غزه جنگی در کار نیست تا برای پیدا کردن دو طرف جنگ دنبال تنوری‌های مشعشع و "ضد سرمایه دارانه" گشت آن را به حساب حماس ریخته باشد، برخلاف و بعد هم با افتخار کل این جنگ را جنایت علیه بشریت خواند و مردم دنیا را به تلاش برای پایان دادن به آن فراخواند. خوشبختانه مردم آزادیخواهی که به این کشتار معترضند به فراخوانهای شما وقعی نمی‌گذارند.

در نوار عزه جنگی در کار نیست یک جنایت عظیم علیه بشریت در جریان است که حتی صدای مرتجعینی چون یان کی مون را در آورده است. کشتار امروز در نوار غزه را بشریت صلح دوست و آزادیخواه با کشتار مردم صبرا و شتیبلا مقایسه میکنند. اما چپ ملی و ضد ولی فقیه ایران ظاهراً کور تر از آن است که این واقعیات را ببیند و همراه با مردم آزادیخواه خواهان پایان دادن فوری به کشتار مردم بیگناه فلسطین توسط ارتش اسرائیل شود.

سرمایه‌گذاری بر نفرت به حق مردم از جمهوری اسلامی و حاکمیت اسلام و هر جریان اسلامی یکی دیگر از نقاط اشتراک این چپ است. این چپ بطور "اتفاقی" و به طرز عجیبی فاشیسم حاکم در اسرائیل را تلطیف میکند.

محسن حکیمی می‌گوید: "حماس شاخه ای از اخوان المسلمین است و نیز دینگاه ها و عملکرد و به ویژه حکومت ارتجاعی اخوان المسلمین را در جریان جنبش اخیر مردم مصر علیه حکومت حسنی مبارک دیده ایم، هر چند این حکومت دیری نپایید و به سرعت مغلوب ارتجاع نظامیان نیرومندتر از خود شد. غایت آمال اخوان المسلمین هیچ نبوده و نیست جز برقراری شکل واپسگرایانه تری از سرمایه داری، سرمایه داری با روبنای استبداد دینی برای تحمیل بی حقوقی بیشتر و استثمار شدیدتر بر طبقه ی کارگر." (همانجا)

گویی دولت اسرائیل نه یک دولت قومی و مذهبی که یک دولت سکولار است. گویی روبنای سیاسی سرمایه داری در اسرائیل قومی و واپسگرا با هدف تحمیل بیحقوقی بیشتر و استثمار شدیدتر بر طبقه کارگر نیست. بعید است محسن حکیمی نداند که اسرائیل کشوری است که بر اساس "قومیت" ایجاد شده و عنصر اصلی آن قومیت با رنگ غلیظ مذهبی است و متقاضیان سکونت در اسرائیل یا ساکنان اسرائیل برای اینکه بتوانند از همه حقوق شهروندی در اسرائیل برخوردار شوند باید اول یهودی بودن خود را ثابت کنند. بعید است محسن حکیمی نداند که دولت اسرائیل خواهان به رسمیت شناختن دولت اسرائیل بعنوان یک دولت یهودی از طرف الفتح است. بعید است نداند که همین روبنای مذهبی و قومی یکی از موانع جدی طبقه کارگر در اسرائیل برای پیسبرد مبارزه طبقاتی خود است، بعید است نداند چپ و کمونیسم در اسرائیل با چمق همین هویت قومی و مذهبی و توسط همین دولت قومی و مذهبی بعنوان حامی حماس و تروریسم اسلامی و ضدیت با منافع مشترک ملت یهود کوبیده میشوند.

اما محسن حکیمی به همین اکتفا نمیکند و راه حل بیرون آمدن غزه از فاجعه انسانی را در مبارزه با حماس تعریف میکند و مهمتر از آن در شرایطی که نوار غزه حتی برای گورسپاری قربانیان خود امن نیست به یاد ضرورت ایجاد شوراها ی کارگری برای مبارزه ضد سرمایه دارانه با حماس

می افتد: بیمارستان و پناهگاه آوارگان فلسطینی آنهم توسط مجهزترین ارتش دنیا را میتوان جنگ خواند؟ "بالا تر گفتیم که فاجعه ی غزه در این است که در موشک پراکنی حماس که خوشبختانه آسیبی به مردم اسرائیل نزده و بیشتر به سنگ پرانی شبیه ارتجاعی حماس است. اگر کارگران غزه سیاست است، را میتوان جنگ نامید؟ حمله نظامی آمریکا طبقاتی مستقل خود را داشتند، روی پای خود به عراق و افغانستان، ریختن صدها تن بمب بر سر مردم بی‌گناه این دو کشور و قربانی کردن صدها هزار نفر در این دو جغرافیا را جز نیروهای راست ارتجاعی چه نیروهایی جنگ فقدان همین قطب متشکل سرمایه ستیز و بی افقی نامیدند؟ فراموش کرده اید کدام جریانات پشت ناشی از آن است که مردم غزه را به سپاهی لشکر دیکتاتوری صدام و سرکوب کردها، پشت وجود القاعده در افغانستان قایم شدند تا بمب باران و قتل عام مردم بی‌گناه افغانستان و عراق را جنگ بنمند پایان دهید!"، بی آن که در مسئله ی غزه نقش و آنرا توجیه کنند؟ در نوار غزه جنگی در کار نیست تا برای پیدا کردن دو طرف جنگ دنبال تنوری‌های مشعشع و "ضد سرمایه دارانه" گشت آن را به حساب حماس ریخته باشد، برخلاف و بعد هم با افتخار کل این جنگ را جنایت علیه بشریت خواند و مردم دنیا را به تلاش برای پایان دادن به آن فراخواند. خوشبختانه مردم آزادیخواهی که به این کشتار معترضند به فراخوانهای شما وقعی نمی‌گذارند.

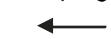
در نوار عزه جنگی در کار نیست یک جنایت عظیم علیه بشریت در جریان است که حتی صدای مرتجعینی چون یان کی مون را در آورده است. کشتار امروز در نوار غزه را بشریت صلح دوست و آزادیخواه با کشتار مردم صبرا و شتیبلا مقایسه میکنند. اما چپ ملی و ضد ولی فقیه ایران ظاهراً کور تر از آن است که این واقعیات را ببیند و همراه با مردم آزادیخواه خواهان پایان دادن فوری به کشتار مردم بیگناه فلسطین توسط ارتش اسرائیل شود.

سرمایه‌گذاری بر نفرت به حق مردم از جمهوری اسلامی و حاکمیت اسلام و هر جریان اسلامی یکی دیگر از نقاط اشتراک این چپ است. این چپ بطور "اتفاقی" و به طرز عجیبی فاشیسم حاکم در اسرائیل را تلطیف میکند.

محسن حکیمی می‌گوید: "حماس شاخه ای از اخوان المسلمین است و نیز دینگاه ها و عملکرد و به ویژه حکومت ارتجاعی اخوان المسلمین را در جریان جنبش اخیر مردم مصر علیه حکومت حسنی مبارک دیده ایم، هر چند این حکومت دیری نپایید و به سرعت مغلوب ارتجاع نظامیان نیرومندتر از خود شد. غایت آمال اخوان المسلمین هیچ نبوده و نیست جز برقراری شکل واپسگرایانه تری از سرمایه داری، سرمایه داری با روبنای استبداد دینی برای تحمیل بی حقوقی بیشتر و استثمار شدیدتر بر طبقه ی کارگر." (همانجا)

گویی دولت اسرائیل نه یک دولت قومی و مذهبی که یک دولت سکولار است. گویی روبنای سیاسی سرمایه داری در اسرائیل قومی و واپسگرا با هدف تحمیل بیحقوقی بیشتر و استثمار شدیدتر بر طبقه کارگر نیست. بعید است محسن حکیمی نداند که اسرائیل کشوری است که بر اساس "قومیت" ایجاد شده و عنصر اصلی آن قومیت با رنگ غلیظ مذهبی است و متقاضیان سکونت در اسرائیل یا ساکنان اسرائیل برای اینکه بتوانند از همه حقوق شهروندی در اسرائیل برخوردار شوند باید اول یهودی بودن خود را ثابت کنند. بعید است محسن حکیمی نداند که دولت اسرائیل خواهان به رسمیت شناختن دولت اسرائیل بعنوان یک دولت یهودی از طرف الفتح است. بعید است نداند که همین روبنای مذهبی و قومی یکی از موانع جدی طبقه کارگر در اسرائیل برای پیسبرد مبارزه طبقاتی خود است، بعید است نداند چپ و کمونیسم در اسرائیل با چمق همین هویت قومی و مذهبی و توسط همین دولت قومی و مذهبی بعنوان حامی حماس و تروریسم اسلامی و ضدیت با منافع مشترک ملت یهود کوبیده میشوند.

اما به راه حل حککا برگردیم. حککا هم در اطلاعیه رسمی خود حل مسأله فلسطین را اینطور اعلام میکند: "اولین گام واقعی در جهت رهایی مردم فلسطین راه حل دو دولت، یعنی برسمیت





منطقه بعد از استقرار و تضمین نسبی امنیت دولت بهبود بود. بر این متن افق یا آلترناتیو صلح با فلسطینیان و از این طریق صلح با کشورهای عربی و تبدیل دولت اسرائیل به مرکز تکنولوژیک و اقتصادی منطقه و طبعاً جذب کامل در خاورمیانه جا باز کرد.

این افق مبنای عروج یک گرایش جویای صلح و کنار آمدن با فلسطینیان تا حد برسمیت شناسی دولت فلسطینی در دستگاه حاکمه و نهادهای فکری اسرائیل شد. اسحاق رابین در واقع سیاستمدار جلو صحنه این گرایش بود. روشن است که این گرایش

در محیط و جامعه‌ای که بر مبنای یک ایدئولوژی مذهبی-نژادی و بر اساس پاکسازی فلسطینیان، به نفع یهودیانی که از اقصا نقاط جهان به اسرائیل مهاجرت میکردند، تشکیل شده است کار ساده‌ای نیست.

رابطه اسرائیل با فلسطینیان، و اعراب بطور کلی، بر مبنای دیدگاهی نژادی-مذهبی شکل گرفته بود و این دیدگاه افق حاکم بر جامعه اسرائیل بوده است. از این لحاظ دولت‌های مختلف اسرائیل، چه متعلق به حزب کارگر بوده باشند یا به حزب لیکود همواره در این زمینه با راست‌ترین و فاشیست‌ترین

جریانات یهودی همراهی داشته‌اند و این جریانات و احزاب را بعنوان احزاب مشروع و قابل انتلاف قبول کرده‌اند. احزاب و جریاناتی که مشابه آلمانی و فرانسوی و یا انگلیسی آنها لاقلاً از طرف نهادها و احزاب سیاسی اصلی، بعنوان فاشیست، طرد شده هستند. در اسرائیل این فاصله هیچگاه شکل نگرفت چون صهیونیسم مبنای مشترک بود.

بهر صورت این فاکتورها کنار آمدن با سازمان آزادی بخش فلسطین و قرارداد اسلو را، بعنوان مبنای برسمیت شناسی موجودیت هردو طرف، ممکن ساخت.

فاکتور مهمی که این موقعیت را شکننده کرد و به



فلسطین در مقابل دولت اسرائیل و کلنی‌های یهودی (که نام محکمه پسند شهرک و اسکان یافتگان - settlement به آن داده‌اند)، و تحقیر دائم و سرکوب نظامی و پلیسی، سیاست دولت اسرائیل طی سی سال گذشته بوده است. این سیاست در مقابل جنبش اعتراض توده‌ای موسوم به انتفاضه شکست خورد. این شکست بنوبه خود فضا را برای بحث پس‌صهیونیسم باز کرد. تشکیل دولت اسرائیل بر مبنای ایدئولوژی صهیونیسم که خواهان مهاجرت یهودیان به فلسطین و تشکیل دولت یهودی اسرائیل بود شکل گرفت.

استقرار دولت اسرائیل و برخورداری آن از امنیت نسبی آخر صهیونیسم است. صهیونیسم، مثل همه انواع دیگر ناسیونالیسم، بحث روشن و واقع بینانه‌ای در مورد آینده بعد از تشکیل دولت ملی ندارد. اوضاع جهان بعد از اضمحلال بلوک شرق و بخصوص بعد از جنگ خلیج، که موقعیت استراتژیکی اسرائیل و کشورهای عربی در سیستم دول غرب را تغییر داد، بعلاوه شکست اسرائیل در مقابل اعتراض توده‌ای و گسترش یابنده مردم فلسطین، وجود این خلاء را برجسته کرد. این مبنای مباحثاتی شد که پس‌صهیونیسم- (Post Zionism) نام گرفت. محور این بحث تعریف

استراتژی و اهداف دولت اسرائیل و جایگاه آن در

## "امید به صلح" آخرین قربانی شارون

درباره هجوم اخیر دولت اسرائیل به مردم فلسطین  
هفتگی شماره ۱۰۰ - ۱۶ فروردین ۱۳۸۱ - ۵ آوریل ۲۰۰۲

پناه کردن هزاران خانواده، و...

اینجا جنایت است. باید فوراً متوقف شوند و مسیبین آن به دادگاه کشیده شوند. اگر نام این کشور بجای فلسطین یوگسلاوی بود امروز اریل شارون بعنوان جنایتکار جنگی و قاتل توده‌ای تحت تعقیب بود. ما استاندارد دوگانه و دلخواهی که غرب و بویژه آمریکا در جهان اعمال میکند یکی را جنایتکار و یکی را قهرمان تصویر میکند. دلیل وضع کنونی بی بروبرگرد سیاست دولت اسرائیل است. تروریست‌های اسلامی قطعاً آتش بیار معرکه هستند اما باز تولید تروریسم اسلامی و قابلیت آن در جذب نیروی جدید، بیش از تبلیغات اسلامیون، موهون سیاست دولت اسرائیل است. دولت اسرائیل حاضر نیست به اشغال فلسطین پایان دهد، می‌خواهد کلنی‌های یهودی را که به زور بر زمین و خانه مردم فلسطین و با اخراج آنها ایجاد کرده است را

حفظ کند، حاضر نیست دولت فلسطین را بعنوان یک دولت مستقل با حقوق برابر با خود برسمیت بشناسد. دولت اسرائیل صلح نمی‌خواهد، تسلیم فلسطینیان و همگامی آنها با سیاست‌های کلونیالیستی و نژاد پرستانه این دولت را می‌خواهد. این سیاست رسمی امروز دولت اسرائیل است. این سیاست اما به یک معنی سیاست جدیدی نیست. دولت اسرائیل در واقع به سیاست گذشته خود بازگشت کامل کرده است. اشغال فلسطین، دستگیری‌های وسیع، مجازات دستجمعی مردم، بی‌حقوقی تقریباً کامل مردم

خاورمیانه نتیجه اشغال فلسطین، آوارگی مردم آن

و وجود یک دولت قومی - مذهبی فاشیست در اسرائیل است. وجود دولتی قومی مذهبی که نه فقط به اشغال فلسطین پایان نمیدهد که روزانه زمینهای بیشتری را به اشغال در می‌آورد و مردم فلسطین را آواره میکند، دولتی که حق مردم فلسطین در داشتن دولت خود به رسمیت نمیشناسد، برعکس تسلیم کامل مردم فلسطین به سیاست‌های ارتجاعی و نژادپرستانه خود را می‌خواهد و بطور سیستماتیک به تحقیر و سرکوب و کشتار مردم فلسطین دست می‌زند. این آن سیاستی است که

بحران خاورمیانه را بوجود آورده و پروسه صلح در خاورمیانه را به بن‌بست رسانده. سیاستی که تا بحال نتیجه‌ای جز دامن زدن به نفرت قومی میان مردم اسرائیل و فلسطین نداشته است. این ریشه مصائب مردم فلسطین و بحران خاورمیانه است نه الفت و عرفات و جرج حبش و نه حماس. فراموش کرده‌اید که دولت دست راستی اسرائیل جرج حبش را هم تروریست و مانعی بر سر راه آرامش و امنیت خود میدانست؟

عروج حماس در فلسطین و تبدیل شدن آن به یکی از مهمترین سازمانهای مقاومت در جنبش فلسطین ناشی از اولا سرخوردگی مردم از ناسیونالیسم عرب و مهمتر از آن محصول مستقیم فاشیسم دولت اسرائیل و انکار حق مردم فلسطین در داشتن کشور و دولتی مستقل است. ادامه اشغال فلسطین، به بن بست رساندن مداوم صلح در خاورمیانه، سیاست‌های نژاد پرستانه دولت اسرائیل، آوارگی و تحقیر روزانه مردم فلسطین در کنار ضعیف شدن چپ در دنیا و بالطبع در فلسطین، ناتوانی و سرخوردگی فلسطینیان از ناسیونالیسم عرب همگی فضای یاس، سرخوردگی و استیصال را در میان مردم فلسطین بوجود آورد که در آن زمینه رشد هر جریان میلیتانتی منجمله جریانات ارتجاعی اسلامی فراهم شد. رشد فاشیسم اسلامی نتیجه مستقیم فاشیسم یهودی است. سیاست‌های نژادپرستانه اسرائیل یکی از مهمترین عوامل باز تولید تروریسم اسلام سیاسی نه تنها در فلسطین بلکه در کل منطقه است. برای مردمی که در زندانی به نام نوار غزه زندانی‌اند و محاصره‌اند، مردمی که به جرم فلسطینی بودن نه فقط تحقیر می‌شوند که محکوم به فقر و فلاکت‌اند، مردمی که با سیاست شهرک سازی اسرائیل روزانه و وجب به وجب

در مورد انتشار دوباره:

مصاحبه هفتگی با کورش مدرسی به ۱۲ سال قبل بر میگردد. علیرغم گذشت ۱۲ سال از این مصاحبه، فاکتورهای اصلی مورد بحث از جاتب کورش مدرسی امروز هم پا برجا و صدق میکنند. کمونیست خواندن این مصاحبه را به خوانندگان نشریه توصیه میکند.

کمونیست ماهانه

هفتگی: هجوم وسیع دولت اسرائیل به مردم فلسطین و اعمال سبعیت و توحش غیر قابل‌وصف علیه این مردم هر انسان شرافتمندی را شوکه کرده است. اوضاع کنونی محصول چیست و مسئول این وضع کیست؟

کورش مدرسی: ابعاد ضد انسانی عملیات دولت اسرائیل در فلسطین همانطور که اشاره کردید وجدان هر انسان شرافتمندی را شوکه کرده است. لشکر کشی علیه مردمی بی دفاع، به اسارت در آوردن همه مردهای بین ۱۴ تا ۴۰ سال، بخت کردن و شماره گذاری آنها، درست مانند شیوه فاشیست‌های هیتلری، قتل کودکانی که تنها جرمشان اعتراض به اشغال کشورشان است، ترورهای به اصطلاح هدفمند رهبران و فعالین سیاسی فلسطینی، مجازات دستجمعی مردم، تخریب منازل "مشکوک" و بی‌خانمان و بی‌سر

### جنایت جنگی در غزه و ...

شناختن دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی در نوار غزه و کرانه غربی از سوی دولت اسرائیل است. حماس و نیروهای اسلامی متحدش، حزب الله و جمهوری اسلامی، نیز خود یک مانع عمده بر سر راه حل مسأله فلسطین محسوب میشوند. تضعیف و حاشیه‌ای شدن و نهایتاً جمع شدن بساط این نیروها در منطقه گام موثری در جهت حل انسانی مسأله فلسطین خواهد بود."

البته این اطلاعیه حککا به نسبت مواضع قبلی لیدرشان حمید تقوایی که گفته بود "امروز نمیتوان بدون کوتاه کردن دست اسلام سیاسی از سر مردم فلسطین و خاورمیانه مسأله فلسطین را به نفع مردم حل کرد .... امروز بطور مشخص راه حل مسأله فلسطین از تعیین تکلیف با اسلام سیاسی در خود فلسطین میگردد. .... تا زمانیکه نیروهائی مثل حزب الله و حماس از مؤمنی در جنبش فلسطین برخوردارند هدف تشکیل جامعه و دولت متساوی الحقوق در فلسطین تامین نخواهد شد." و یا اینکه

"اسلام سیاسی گرایشی متعلق به بورژوازی عرب است" آب بندی تر شده اما کنه آن به همان اندازه ضد مردم فلسطین و به اندازه ترهات مجید محمدی و محمد ارسى ضد عرب و در حمایت از محافل دست راستی اسرائیلی است. حمید تقوایی حرفهای وزیر دفاع و فاشیست ترین محافل درونی هیئت حاکمه اسرائیل را در زوررق چپ و ضدیت با اسلام سیاسی مپیچد و تکرار میکند. با همین استدلالها سالها است مردمی که در نوار غزه یا لبنان یا ساحل غربی رود اردن آواره شده‌اند قتل عام میشوند.

حککا هم مانند ارسى ریشه مصائب در خاورمیانه را "عربها"، با بسته بندی "پاستوریزه شده و رادیکال" اسلام سیاسی آنهم بعنوان گرایش بورژوازی عرب، میداند.

ریشه بحران خاورمیانه و مسأله فلسطین نه وجود حماس و حزب الله که اشغال فلسطین، آوارگی شصت ساله مردمی است که روزانه تحقیر میشوند، روزانه آواره می‌شوند و روزانه دسته‌جمعی قربانی می‌شوند است. حماس و حزب الله نتیجه مستقیم فاشیسم دولت اسرائیل اند. بحران

ارتجاعی این حزب است. امروز هم به نام جنگ تروریستها و مبارزه و ضدیت با اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی وزن حماس و دولت اسرائیل را در فاجعه نوار غزه یکی میگیرند، حماس را مسبب کشتارهای ارتش اسرائیل در غزه را معرفی میکنند و زمانیکه راه حل نشان میدهند بطور "اتفاقی" دولت فاشیست اسرائیل بعنوان یکی از موانع جدی حل مسأله فلسطین از قلم می‌افتد.

چپ ملی تحت لوای مبارزه با جمهوری اسلامی و ارتجاع مذهبی همان سیاستی را تعقیب میکند که جناح راست ناسیونالیسم ایرانی تعقیب میکند. بهانه‌ها گاه‌ها متفاوت اند اما کنه استدلال و نگاه به مسأله یکی است و چرا که نباشد این‌ها جناح‌های راست و چپ یک جنبش اند.

اگر کسی فکر میکند که در ایران گروه‌های قوم پرست و نژاد پرست که کشتن کودکان قوم بغل دستی را کم اهمیت میدانند، رشد نمی‌کند، نگاهی به توجیهات ناسیونالیسم ضد عرب امروز ایران بیندازد تا ببیند فردا چطور داعش‌های فارس و کرد و ترک و لر برای کشتن شهروندان بیگناه از هم توجیه‌های تاریخی خواهند تراشید. یکی آنرا تنها راه رشد و توسعه دمکراسی میخواند و دیگری به نام رشد مبارزه طبقاتی به نفع کارگر آتش بیازی معرکه را خواهد کرد.

پایان دادن به بیحقوقی مطلق فلسطین، تحقیر ملی و قومی-مذهبی آن و نفرت قومی در خاورمیانه بدون خاتمه دادن به اشغال فلسطین، تشکیل یک دولت مستقل و متساوی الحقوق در فلسطین و عقب زدن راست اولترا ارتجاعی حاکم در اسرائیل ممکن نیست. راه سومی وجود ندارد. این مناسب‌ترین شرایط را برای حاشیه‌ای و منزوی کردن جنبشهای

ارتجاعی اسلامی، ناسیونالیسم عربی و صهیونیسم اسرائیل در منطقه و به نفع کارگر و آزادیخواهی و کمونیسم کارگر در منطقه و دنیا است. آنوقت ناسیونالیستهای وطنی ما هم باید فکری به حال خود کنند.

۶ اوت ۲۰۱۴

## تحولات سیاسی اخیر عراق و راه حل سیاسی و عملی

## احزاب کمونیست کارگری عراق و کردستان

همزمان با تصرف شهر موصل توسط داعش و گروه های اسلامی وناسیونالیستی همکارش، اوضاع سیاسی عراق به مرحله جدیدی قدم نهاده است. این شرایط محصول تغییر توازن قوا در میان جناح های رقیب ودشمن همیگر در اوضاع سیاسی عراق است.

مرحله جدیدی که موجب تغییرات سیاسی و اجتماعی بزرگ و تشدید اختلافات و رقابت های سیاسی و امنیتی گوناگون شده است. این شرایط بهمراه خود فقر و استیصال مردم عراق را تشدید کرده است.

تغییرات کنونی مرحله ی جدیدی از تاریخ کشمکش سیاسی و نظامی و درواقع جنگ مداومی که ۱۱ سال است درمیان جریانات گوناگون بورژوا ناسیونالیست و اسلامی ها جریان دارد، است. این شرایط به دنبال گرفتار شدن مردم سوریه در یک سنایوی سیاه که بیشتر از 3 سال است ادامه دارد، تجدید حیات و نفس تازه ای یافته است.

عروج داعش و تروریست های القاعده و دیگر نیروهای وابسته به اسلامی ها و قوم پرستان در سوریه و عراق، در نتیجه ی تشدید کشمکش و رقابتهای منطقه ای دو بلوک جمهوری اسلامی ایران از طرفی و عربستان سعودی و قطر و ترکیه از طرف دیگر و دخالت ارتجاعی شان برای تعیین مسیر اوضاع سیاسی منطقه اتفاق افتاده است.

### "امید به صلح" آخرین قربانی ...

جائی کشاند که امروز میبینیم، به اعتقاد من، فصله نگرفتن با بهتر است بگویم در نیفتادن ریشه‌ای و همه جانبه جریان متمایل به صلح با ایدئولوژی و سنت نژاد پرستانه و فاشیستی ریشه‌دار در اسرائیل

است. صلح خواهان کژدار و مریز صلح را از سر مطلوبیت تاکتیکی آن برای مهار کردن انتفاضه، ضمن حفظ کلنی‌ها و حق اسکان یهودیان در زمین های پاک سازی شده از فلسطینیان و تصویر یک دولت فلسطینی تحت کنترل اسرائیل توضیح دادند. راهشان را از فاشیسم یهودی جدا نکردند، با آن تسویه حساب نکردند. به این معنی جامعه اسرائیل با گذشته خود تسویه حساب نکرد و آینده‌ای بومتن داده‌های گذشته را در مقابل خود قرار داد. همین بسادگی به جریان راست فاشنیست، که از همان ابتدا مخالف ایده صلح بود اجازه داد تا کل پروسه را برپاید، جریانی که از صلح انقیاد رسمی فلسطینیان را میفهمید و از استقلال فلسطین تصویر نه یک کشور بلکه مجموعه‌ای از مناطق تحت کنترل اسرائیل و البته با مدیریت داخلی فلسطینی داشت و دارد. حتی حزب کارگر در دوره نخست وزیری باراک با تفاوت‌هایی همین سیاست را ادامه داد. سیاست کلنیزه کردن (شهرک سازی) کماکان ادامه یافت و ادامه اشغال مناطق مهمی نظیر اورشلیم، منابع آب و حفظ کلنی‌های یهودی و همچنین محدودیت بر حق حاکمیت دولت فلسطین مبنا قرار داشت. این سیاست از یک طرف پروسه صلح را به بن بست کشاند و از طرف دیگر با ادامه اشغال و سیاست های نژاد پرستانه و ادامه تحقیر روزمره فلسطینیان فضای یاس، سرخوردگی و استیصالی را بوجود آورد که در آن جریانات تروریسی و ایضا فاشیستی اسلامی رشد کردند. فاشیسم یهودی فاشیسم اسلامی را رشد داد. همان طور که اشاره کردم سیاست اسرائیل مهمترین عامل باز تولید اسلام سیاسی و تروریسم اسلام سیاسی نه تنها در فلسطین بلکه در کل منطقه است. سیاست امروز اریل شارون اعلام باز گشت به سیاست سرکوب است که هیچ هدف استراتژیکی جز تسلیم فلسطینیان به خواست های دولت اسرائیل نمیتواند داشته باشد. سیاستی که جز نفرت بیشتر

و بعلاوه عروج این نیروهای تروریست در فضا و در چهارچوب عمومی یک بحران کشنده رخ می دهد که همه نیروهای بورژوا ناسیونالیست عربی با گرایشات میانه رو و سرکوبگرش و بهمراه امریکا و اروپا، برای تامین نظم و تثبیت نظم‌ضد انقلاب بورژوایی همکار و طرفدار امریکا و اروپا در خاور میانه انجام می‌گردد. بحرانی که به دنبال شرایط بعد از انقلابات تونس و مصر بوجود آمده است. اتفاقی که در حال حاضر دارد می‌افتد ایجاد تغییراتی است در عراق در دل این اوضاع و در رابطه با شکست امریکا در سوریه و تضعیف هم پیمانان منطقه ایش. به این ترتیب تحولات اخیر عراق دریچه ای به روی دخالت و بازی سیاسی امریکا و متحدینش برای تغییرات جدید در کشمکش های سیاسی منطقه می‌گشاید.

در بحران سیاسی عراق تغییراتی بوجود آمده است. این تغییر که با قدرت گیری جریانات اسلام سیاسی شیعه از یک طرف و ناسیونالیسم کرد، بویژه حزب دمکرات کردستان، از طرف دیگر، مشخص می‌شود، در اساس تلاشی است برای تعیین مجدد و تغییر نقشه سیاسی عراق که در این چهارچوب و در تعیین این شرایط، نیروهای داعش و اسلام سیاسی سنی و ناسیونالیسم عربی‌به دنبال تحولات اخیر نقش چشمگیری بازی می‌کنند. همزمان با تغییر و تحولات اخیر، کشمکش درون

نیروهای اسلامی و قومی و هم پیمانان داعش بر سر قدرت و ثروت به مرحله جدید پا گذاشته که قابل برگشت به دوران قبل نیست. این که، کدام جناح و طرف از جریانات سیاسی اسلام سیاسی وناسیونالیسم عرب، در عراق به قدرت می‌رسد، جایگاه اصلی ای در این کشمکش سیاسی پیدا کرده که هم اکنون در عراق به شیوه ی بسیار خونین و و خشونت بار به انجام می‌رسد و جامعه را بر لبه ی پرتگاه سیاسی و ناامن و ترسناکی قرار داده است. این مرحله جدید نه تنها با این تغییرات بلکه با دست بالا پیدا کردن سیاسی و نظامی همه جانبه ی کشمکش های کنونی میان نیروهای گوناگون بورژوازی اسلامی و قومی هم، معرفی می‌گردد.

دولت مالکی و استراتژی کنترل نظامی مناطق شرق و شمال شرقی و همزمان ادامه ی سیاست تفرقه ی قومی و سرکوب ساکنان این منطقه، با شکست سختی مواجه شده است.این سیاست دلیل اساسی ایجاد شرایط بحرانی کنونی است. مالکی و دولتش همزمان با تحولات جدید، تلاش کرده است که اوضاع را بطرف میلیتاریزه کردن جامعه و تشدید سرکوب و تثبیت کنترل میلیشایی جامعه سوق دهد. مالکی مدام بلحاظ سیاسی و در عمل آتش قوم پرستی و کینه و نفرت قومی و طایفه گری را تحریک و شعله ور می‌کند!

**کوروش مدرسی:** بنظر چنین میرسد. بعید است که بدون شکست قطعی راست در اسرائیل بتوان از یک پروسه صلح واقعی صحبت کرد. درگیری‌ها ممکن است بالا و پائین برود اما بنظر میرسد راست در اسرائیل موفق شده همه را به خانه اول برگرداند با این تفاوت که دولت اسرائیل موفق شده تروریسم کور را تقویت کند.

**هفتگی:** چگونه میتوان اسرائیل را ناچار به دست برداشتن از این سیاست خشن و فاشیستی کرد؟ ظاهرا نه قطعنامه سازمان ملل و نه اعتراض مردم تاثیری بر دولت اسرائیل ندارد.

**کوروش مدرسی:** بنظر من شرط خاتمه این وضعیت شکست راست در اسرائیل است. راست باید بلحاظ اجتماعی و سیاسی شکست بخورد. نیروهائی که میتوانند این راست را شکست بدهند مقاومت مردم فلسطین، عروج جریان صلح طلب در خود اسرائیل و تقابل اکتیو، میلیتانت، بی‌اواس و بدون گذشت آن با فاشیسم یهودی و بالاخره اعتراض و مبارزه در سطح اروپا و آمریکا برای رسوائی این راست در دفاع از مردم فلسطین است. ترکیب این نیروها میتواند بسرعت راست روی و دیدگاه های فاشیستی در اسرائیل را به شکست بکشاند.

**هفتگی:** حزب کمونیست کارگری ایران صلح در خاورمیانه را متضمن خاتمه اشغال فلسطین، برسمیت شناسی حق حاکمیت مردم فلسطین و تشکیل دولت فلسطین دانسته است. آیا تشکیل دولت مستقل فلسطین مشکل مردم در فلسطین را حل میکند؟

**کوروش مدرسی:** مشکلات مردم فلسطین یکسان نیستند. فلسطین هم مثل هرجای دیگری، از جمله مثل اسرائیل، کارگر و سرمایه‌دار، زن و مرد، کودک و سالخورده و آدم آزاده و آدم مرتجع دارد. مذهبی دارد، کمونیست و لیبرال و محافظه کار دارد. ایده‌ال ترین راه این بود که اسرائیلی و فلسطینی هوبت ملی و مذهبی‌شان را کنار بگذارند و کمونیستها و آزادیخواهان هر دو یک جامعه آزاد و برابر و فارغ از تعلق مذهبی یا ملی و قومی را سازمان دهند. بلحاظ نظری این ممکن است اما تحقق عملی فوری این آرمان بعید است. ناسیونالیسم و تعصبات مذهبی انچنان دره عمیقی میان مردم اسرائیل و فلسطین کشیده که خاتمه اشغال فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطینی‌که

عروج داعش و ابراز وجودش در درون تحولات اخیر، بمثابة نیرویی موثر، در حال حاضر همه ی مرزهایی را که پیش تر با همه ی گروه و دار و دسته های مسلح دیگر منطقه، داشت را از بین برده است. نیروهایی که وانمود می‌کردند، در مقابل سرکوبگری های دولت مالکی، منافع مردم منطقه را نمایندگی می‌کنند.

ناسیونالیسم کرد و احزاب حاکم این جنبش ، بخصوص حزب دمکران کردستان، از زاویه منفع خود، در این سناریو قرار گرفته اند. این نیروها با هدف استفاده از فرصت برای تامین منافع ملی و حزبی شان، برای گسترش پایه ی قدرت و منابع ثروت شان و برای کشاندن مردم کردستان به‌دنبل افق، سیاست و استراتژی و اشاعه ی خوشباوری در میان ساکنین کردستان، در این باره که معضل مناطق مورد مشاجره را به نفع مردم خاتمه می‌دهند، به دخالت در این اوضاع پرداختند. حزب دمکرات کردستان به بهانه دفاع از حقوق مردم کردستان، می‌خواهد توده های مردم را به یک جنگ قومی و ارتجاعی بکشاند و آنها را در این جنگ قربانی کند.

سیاست این حزب و تلاش شان برای برگزاری رفراندوم در منطقه کردستان و نواحی مورد مناقشه که احزاب ناسیونالیست کرد در بحبوحه ی اتفاقات موصل، به کنترل خود در آوردند تا براین اساس استقلال کردستان بمثابة یک دولت را اعلام

با اسرائیل دارای حقوق متساوی است شرط هرگونه پیشرفت شده است. خاتمه اشغال فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین به این تحقیر ملی و قومی-مذهبی پایان میدهد، هوبت مدنی را به مردم فلسطین باز میگرداند و به آنها امکان میدهد تا در تعیین آینده و نحوه اداره جامعه‌شان بدور از تحریکات ملی دخالت کنند. پایان اشغال و حل مسئله فلسطین بعلاوه به طبقه کارگر و نیروهای آزادیخواه و برابری طلب در اسرائیل هم امکان میدهد تا با خارج کردن جامعه از زیر چتر صهیونیسم سریعتر به اهداف خود برسند.

**هفتگی:** منظور از دولت متساوی الحقوق فلسطین چیست؟

**کوروش مدرسی:** امروز دیگر با ایده دولت مستقل فلسطینی همه موافقاند. حتی آریل شارون و بنیامن نتنیاهاو هم به این ایده اعلام وفاداری میکنند. مسئله این است که دولتی که اینها برای فلسطین در نظر دارند یک دولت از قبیل دولت‌هائی است که دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی برای سیاه پوستان درست کرده بود. کانتون‌هائی زیر نظر دولت نژاد پرست با مدیریت سیاه پوستان. در اینجا هم وضع بهمین منوال است. اگر هدف حل مسئله فلسطین است آنوقت باید دولت فلسطین از همان حقوقی برخوردار باشد که هر دولت متعارفی برخوردار است و اگر توافقی در محدوده عمل یا قدرت نظامی آن قرار است باشد این محدودیت باید در مورد اسرائیل هم اعمال شود. در غیر این صورت طرفی را برنده یک دعوا و طرفی را بازنده آن معرفی میکنید و کشمکش کماکان ادامه خواهد یافت. دولت‌های اسرائیل و فلسطین، بنظر من، باید متساوی‌الحقوق باشند. این شرط حل مسئله فلسطین است.

**هفتگی:** امنیت اسرائیل چگونه تضمین میشود؟

**کوروش مدرسی:** اولا امنیت اسرائیل همان قدر مهم است که امنیت فلسطین. اما توهم است که فکر کنیم در متن کشمکش کنونی امنیت یکی در غیاب امنیت برای دیگری قابل تحقق است. اگر چنین بود لابد اشغال نظامی فلسطین مبیابست امنیت اسرائیل را تضمین کند. ثانیاً، امنیت مقوله ایست نسبی. لگر جنگی نباشد و اگر روابط عادی شده باشد منطق امنیت هر دو طرف در همان قالبی قرار میگیرد که دولت‌های دیگر دارند.



## تحولات سیاسی اخیر عراق و ...

کنند، درحال حاضر در چهارچوب سیاست و نقشه ارتجاعی دول امپریالیستی و منطقه قرار دارد و عراق را به پرتگاه یک جنگ قومی و طایفه ای می کشاند که فلاکت و نکبت بیشتری برای توده های مردم زحمتکش را به دنبال خواهد داشت. شعار استقلال کردستان و رفراندوم زمانی می توانست راه حلی برای نجات کردستان از بن بست باشد که در آن قرار گرفته بود و تا هم اکنون هم می تواند این نقش را داشته باشد، بشرطی که این کار در شرایط مناسب انجام گیرد. اما آن زمان احزاب ناسیونالیست کرد با این شعار و راه حل مخالفت و دشمنی کردند. درحال حاضر این شعار چیزی جز فراخوان به شعله ور ساختن آتش جنگ قومی ویرانگر نیست.

اگر قرار است برگزاری یک رفراندوم برای استقلال کردستان و تعیین سرنوشت مناطق مورد مناقشه، انجام شود و جامعه را از جنگ و دشمنی قومی بیرون بکشد، لازمه اش سازمان دادن این رفراندوم در فضایی امن و آرام و تامین همه ی ازادیهای سیاسی است. به نحوی که همه شهروندان به شیوه ازادانه و فارغ از هویت قومی و مذهبی در آن شرکت کنند. شروط سازماندهی یک رفراندوم آزاد، عبارتند از، خاتمه دادن به فضای تهدید و جنگ که برسرنوشت مردم این منطقه سلبه افکنده است، خروج همه نیروهای دولت مرکزی و احزاب ناسیونالیست کرد و ایجاد فضایی آزاد برای همه احزاب و جریانهای سیاسی و اجتماعی به مدت 6 ماه تا برنامه و سیاستهای خود را تبلیغ کنند. همچنین برای شهروندان مناطقی که بر اساس هویت قومی و مذهبی و نژادی تعریف شده اند شرایط مناسب فراهم شود تا رای و نظر خود را برای تعیین آینده بهتر بیان کنند. بویژه جدا کردن این مناطق به شیوه ی نظامی و برگزاری رفراندوم در سایه فضای تهدید و کشمکش های قومی کنونی که حزب دمکرات کردستان آن را فرا می خواند، چیزی جز دامن زدن به جنگی طولانی مدت و تحریک کینه و نفرت قومی، نیست. روشن است که این سیاست، نتیجه ای جز نکبت و خونریزی و تعمیق بیشتر فضای ناامن کنونی که مردم عراق و کردستان و این مناطق در آن بسر می برند، ندارد.

ما در حالیکه به حق برگزاری رفراندوم برای تعیین سرنوشت کردستان و تصمیم به استقلال و با ماندن داوطلبانه در چهارچوب عراق و برگزاری یک رفراندوم برای تعیین تکلیف مناطق تحت مناقشه و فراهم کردن شرایط مناسب، پایبندیم، در همان حال معتقدیم که برگزاری رفراندوم در دل شرایط کنونی و خطرات امنیتی که مردم عراق و کردستان با آن روبرو هستند، به یک رفراندوم واقعی برای حل این مشکل ربطی ندارد. این سیاست در حال حاضر بهانه ای است برای کشاندن مردم عراق و کردستان بخصوص ساکنین مناطق تحت مناقشه به داخل کوره آتش جنگ قومی.

علاوه بر این، پروژه تقسیم عراق بر اساس قومیت و مذهب به سه بخش و طایفه، آنطوری که بخشی از نیروهای بورژوا ناسیونالیست و قومی فراخوان می دهند و بعضی از نیروهای منطقه و بین المللی هم در دستور خود قرار داده اند، جز یک پروژه سیاسی ارتجاعی که در چهارچوب کشمکش های منطقه ای و امپریالیستی کنونی در صحنه عراق و منطقه در جریان است و به مثابه جزئی از جدال های خونین این دوره ظاهر می شوند، بیشتر نیست.

این تقسیمات، منافع دارودسته های بورژوازی قومی و اسلامی و عشیره ای، بر اساس تحمیل یک عقب نشینی به مردم و گروگان گرفتن شان تحت تسلط و جنگ وجدال های این و آن دسته و قبیله، تامین می کند. این، بیگمان فقر و فلاکت و تخریب و تشدید دشمنی قومی و نژادی در عراق و منطقه را با خود بهمراه خواهد داشت. پروژه تقسیم عراق نه بن بست کنونی را حل می کند و نه امنیت و آرامش را بدنبال خواهد داشت، بلکه آن را تعمیق کرده و ابعاد ترسناک و تخریب

بیشتر را موجب خواهد شد. تقسیماتی که عراق را در بن بست و جنگ و ناامنی مداوم نگه داشته و آن را به چهارچوبی برای گسترش کشمکش ها در سطح منطقه ای تبدیل می کند. و توده های مردم زحمتکش را به جرگه نفرت قومی و نژادی مداوم می کشاند و خانه خرابی و خونریزی و تخریب روحی و روانی ای را به طبقه کارگر و مردم تحمیل می کند.

این پروژه، کنترل زندگی و سرنوشت شهروندان منطقه را به دارو دسته های قومی و عشیرتی قرون وسطایی و تحت تسلط قانون و سنت های ضد انسانی و ارتجاعی، می سپارد همزمان با تحولات اخیر، عراق به مرحله جدیدی قدم گذاشته و مسایل و مشکلات جدیدی بر معضلات قدیم و همه بدیل های بورژوازی از اول تا آخرشان اضافه شده است که آینده ای سیاه و تاریک را بدنبال خواهد داشت.

صفوف طبقه بورژوازی پخش و پراکنده است و قدرتمندان حاکم هم دچار بحران و ناتوانی در یقین راه حلی برای بحران کنونی عراق و منطقه، هستند. در چنین سناریویی هیچ راهی برای طبقه کارگر و کمونیست ها و جوانان آزادیخواه و توده مردم محروم باقی نمانده جز، پیشقدمی و تلاش برای تقویتصف مبارزه شان برای خاتمه دادن به بن بست کنونی و تحمیل یک عقب نشینی به همه نیروهای بورژوازی و نیروهای اسلامی و قومی که خود را به جامعه تحمیل کرده اند.

جنگ کنونی و همه نیروهای گوناگون قومی و اسلامی طبقه بورژوازی دخیل در این جنگ، بر ضد زندگی و منافع طبقه کارگر و همه آزادیخواهان عراق و کردستان است. طبقه کارگر و توده های محروم هیچ دشمنی با هم ندارند و خارج از هویت ساختگی قومی و مذهبی یک سرنوشت و یک منفعت دارند و آن همبستگی و اتحاد صفوف مبارزه شان است.

منفعت طبقه کارگر و مبارزه رهایی بخش اش در عراق و کردستان، می طلبد که بردام خوشبختی و سیاستهای فریبکارانه هیچ بخش و جناح قومی و دینی به بهانه منافع جدا از هم کرد و عرب و ترکمان و شیعه و سنی نیفتند. وظیفه فوری ما این است که در مقابل سیاست و جنگ و جدال ارتجاعی همه نیروهای بورژوازی، با ایجاد یک صف مستقل، سد ببندیم و سیاست و نقشه هایشان را به شکست بکشانیم و به عقب نشینی وادارشان کنیم.

بدیل و آلترناتیو هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان و راه حل شان برای معضلات و محرومیت های توده ی مردم و استقرار جامعه ای آزاد و برابر و امن، عبارت است از تلاش برای، گسترش مبارزه رهایی بخش و متحدانه طبقه کارگر در عراق و کردستان، خاتمه دادن به قدرت و حاکمیت و تسلط جریانهای گوناگون بورژوازی و برای استقرار حکومت کارگری. حکومتی که سرمایه داری را بر چیده و بر خرابه های آن جامعه سوسیالیستی را می سازد.

جنبش کمونیستی و کارگری در عراق و کردستان و هر دو حزب، در مقابل وظیفه ای بزرگ تریخی و تحولاتی ترسناک که امروز دامن جامعه را گرفته است، قرار گرفته است سازماندهی مبارزه سیاسی توده های انقلابی که طبقه کارگر و احزاب کمونیست در پیشاپیش همه استعمارشنگان و محرومان در عراق قرار گرفته باشند، درمقابل همه نیروها و جناح های بورژوازی اسلامی و قومی و آنهایی حاکمیت خود را بر مردم تحمیل کرده اند و به میدان آوردن اراده سیاسی و انقلابی مستقل، گام بزرگی در پروسه ی مبارزه رهایی بخش کنوی و پیشرفت اجتماعی است.

این گام هم، با شکست دادن جنگی که نیروهای قومی و اسلامی بورژوازی و در ارتباط به جدالهای منطقه ای و بین المللی بر سرنوشت سیاسی عراق و منطقه تحمیل کرده اند، با شکست دادن تلاشهای جنگ طلبانه این نیروها و کشاندن توده های مردم به این میدان و ایستادگی جسورانه در مقابل تحریک احساسات نژادی و کینه ی قومی در میان مردم...، برداشته می شود. برای دفاع از خود در مقابل تهدیدات همه دارو دسته های میلیتاریسم و تروریست و سد بستن بر سر راه نیروهای حاکم در مقابل تعرض آنها به سطح معیشت و زندگی

توده های مردم به بهانه جنگ.

باید با سازماندهی مبارزه ای سیاسی و نظامی و توده ای مستقل از نیروهای بورژوازی، جلو نیروهای داعش و بعثی ها و تروریست های دیگر را گرفت و اجازه نداد که در هیچ گوشه ای از عراق دست بالا داشته باشند.

در رابطه با همه آن مسایلی که مطرح شد، هر دو حزب در برابر اوضاع کنونی سیاست و اقدامات زیر را در دستور خود قرار می دهند. بیگمان تبدیل این سیاست عمومی به نقشه عمل و اتخاذ سیاست و تاکتیک معین برای مرحله کنونی مبارزه انقلابی، یک اقدام عاجل است.

۱- هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان برای متحد کردن صف مبارزه طبقه کارگر و توده های محروم در یک صف و جنبش سیاسیمشترک و مستقل، بر علیه جنگ و شرایط کنونی و کشمکش درون همه نیروهای بورژوازی، اسلامی و قومی و عشیرتی که در جریان است، تلاش می کنند.

ما برای سازماندهی مقاومت متحدانه توده های مردم در عراق و کردستان و ایجاد یک جنبش سیاسی قدرتمند علیه جنگ و اوضاع کنونی و جدالهایی که در جریان اند، مبارزه می کنیم، تا یک عقب نشینی را به همه نیروهای ارتجاعی تحمیل کرده و عراق را از این تنگنا و تهدیدات کنونی بیرون بکشیم.

۲- سازماندهی نیروی مسلح و مقاومت مسلحانه توده ای علیه نیروهای داعش و دارو دسته های تروریست در نواحی ای که تسلط یافته اند. این مقاومتی مستقل از همه نیروهای اسلام سیاسی شیعه و ناسیونالیسم کرد در محلات و شهرها خواهد بود. همزمان، هر جناح سیاسی را که از داعش و تروریست هایی که دشمن بشریت متمدن است و باید در عراق و منطقه ریشه کن شوند، حمایت می کند، افشا و رسوا می کنیم.

۳- افشا و رسوا کردن نقش نیروهای بورژوازی قومی و اسلامی در عراق و کردستان و تشدید مبارزه برای خاتمه دادن به قدرت سیاسی و حاکمیت شان که بر اساس امتیازات قومی و نژادی استقرار یافته است. همزمان اعلام اینکه این نیروها در قبال کشاندن عراق به جرگه یک جنگ ارتجاعی، قومی و عشیرتی که موجب تنگنای سیاسی و تخریب امنیت کنونی و تداوم خونریزی ای که ۱۱ سال است در جریان است، مسوول هستند. مبارزه در راه خاتمه دادن به حکومت مالکی بمثابه یک حکومت بورژوازی و عشیرتی و سرکوبگر و افشای سیاست و عملکردهای این دولت.

۴- مبارزه پیگیر علیه آتش کینه و نفرت دشمنی قومی که از جانب احزاب و جریان ناسیونالیست کرد و عرب تحریک و بر افروخته می شود. هر دو حزب کمونیست کارگری برای تامین بیشترین پیوند مبارزاتی میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش کردستان و عراق در جهت منفعت و سرنوشت مشترک و مرز کشیدن با جریانهای بورژوا ناسیونالیست، مبارزه می کنند و فراخوان می دهند.

۵- مبارزه مجدانه علیه تقسیم و قطب بندیهای عشیرتی و دامن زدن به آتش دشمنی نژادی که جریانهای اسلامی به آن دست می زنند.

۶- مبارزه علیه تحمیل فضای جنگی و نظامی بر جامعه از جانب نیروهای حاکم در عراق و کردستان. سازماندهی نارضایتی های توده مردم در مقابل سیاست های جنگی و سرکوبگری حاکمان که بمنظور خفه کردن حقوق و آزادی های مدنی مورد استفاده قرار میگیرد. سازماندهی نارضایتی کارگران و نیروهای مردم در مقابل تأثیرات مخرب و عواقب اقتصادی و اجتماعی جنگ کنونی بر زندگی و معیشت مردم.

۷- ایستادگی قاطعانه در مقابل دخات دولت های منطقه و کشورهای امپریالیستی از طریق ایجاد همبستگی با جنبش کارگری و نیروهای مترقی در منطقه و جهان. تشدید فشار بر این دولتهای ارتجاعی و عقب نشاندن آن ها.

۸- هر دو حزب به کمک آوارگان جنگی و خسارت دیدگان مناطق جنگ زده خواهند شناخت. تجدید فعالیت و نقش فدراسیون پناهندگان عراق و سپردن مسوولیت به رفقای که در داخل عراق و نواحی موصل و تکریت و سامره و انبار و کرکوک مشغول فعالیت اند. همچنین فعال کردن نقش تشکیلاتهای حزب کمونیست کارگری کردستان در رساندن کمک به آوارگان و مقابله با هر گونه رفتار شوینیستی قومی و نژادی بر علیه آنها.

۹- تبلیغ سازمانیافته و مداوم بر ضد هر گونه تقسیم قومی و عشیرتی عراق بمثابه ی یک پروژه قومی و اسلامی و عشیرتی که هیچ ربطی به منافع طبقه کارگر و مردم عراق و منطقه ندارد. در شرایط کنونی ایجاد مناطق جدا از هم چیزی جز سپردن قدرت به نیروهای ارتجاعی قومی و اسلامی و عشیرتی و تسلط شان بر سرنوشت مردم این منطقه نیست.

۱۰- مبارزه مداوم برای جدا کردن و بیرون کشیدن صفوف کارگران و زحمتکشان از تسلط نفوذ جریانهای قومی و اسلامی و عشیرتی و نجات دادنشان از افق سیاسی این نیروها. افشای سیاستهای بورژوازی از قبیل، " دفاع از میهن" که از طرف مالکی و جریانهای اسلامی شیعی تبلیغ و فراخوان داده می شود. افشای پروپاگاندا ناسیونالیسم کرد و احزاب حاکم برای رسیدن به اهداف خود در این باره که تحولات کنونی "فرصتی" ایجاد کرده است. همچنین افشای منافع پشت پرده ناسیونالیسم عرب و اسلام سیاسی سنی که تحت پوشش مبارزه با ستم و دفاع از منافع مردم در نواحی سنی مذهب که اکنون گرفتار جنگ خانمانسوز شده اند، تبلیغ و خود را نشان می دهد.

۱۱- فعالیت در جهت تقویت اتحاد مبارزه طبقه کارگر و کمونیست های منطقه و خاورمیانه و تبدیل آن به نیرویی موثر در جهت تحمیل عقب نشینی به قطب های منطقه ای و امپریالیست ها و به شکست کشاندن استراتژی و سیاست های ارتجاعیشان در سطح عراق و منطقه.

ما طبقه کارگر، کمونیست ها و سوسیالیست ها، نیروهای چپ و آزادیخواه و انساندوست جهان را برای همبستگی بامبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان و هر دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، برای نجات عراق و کردستان از تنگنای کنونی و تحقق آزادی و برابری و دنیای بهتر فرا می خوانیم!

**دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری عراق**

**دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری کردستان**  
۲۱ ژوئیه ۲۰۱۴



## بارزانی گیت استقلال

## کردستان عراق!

در حاشیه ملاحظات اجرایی طرح استقلال کردستان عراق

ثریا شهابی

اساسا به دو دلیل است. یکی به خاطر قرار نگرقتن در کنار حکومت ایران و حاکمیت پرو ایرانی مالکی در عراق، و دیگری نرنجاندن جریانات ناسیونالیسم کرد در ایران است. رضا پهلوی علیرغم مخالفت صف و جنبش اش با طرح فدرالیسم، برای جلب توجه و حمایت ناسیونالیسم کرد در ایران، با طرح فدرالیسم موافقت کرده است.

در این نوشته اساسا به مواضع شخصیت های حزب کمونسث ایران و طیفی که خود را چپ و کمونیست میدانند، و میخواهند برخورد مسئولانه تری داشته باشند، نگاه میکنیم.

مستقل از اهداف حزب دمکرات کردستان عراق، تا جایی که به مسئله طرح فراندن و امکان جدایی کردستان عراق باز میگردد، نفس این مسئله خود در شرایط بحران امروز عراق و تعرض وحشیانه داعش و پیشروی های آن در سوریه و عراق، قبل بررسی است.

صفی از نیروهای سیاسی طرفدار و مخالف، هریک با رجوع به حقایقی در دوسوی این مناقشه قرار گرفته اند. در میان جریانات اصلی موافق و مخالف، طیفی هم از جریاناتی که از این فراندن به نوعی با دل نگرانی و مشروط حمایت میکنند، چون اتحادیه میهنی و حزب کمونیست ایران، قرار دارند.

یک طرف ظاهرا دولت اقلیم کردستان عراق به رهبری بارزانی است، که امثال عبدالله مهتدی و کومله زحمتکشان را همیشه در کنار خود دارد، به انضمام حمایت تاکتیکی دولت ترکیه و اسرائیل، که تلویحا توافق داعش و عربستان و قطر را هم بیک میکشد. طرف دیگر دولت مالکی است و حامی آن، جمهوری اسلامی ایران، همراه با مخالفت ضمنی آمریکا و دول اروپایی.

در میان سازمانهای اپوزیسیون ایرانی، حزب حکمتیست – خطر رسمی، شاید تنها جریان سیاسی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران است که به روشنی و صراحت مسئله فراندن برای جدایی کردستان عراق را در شرایط امروز بخشی از

سناریویی مخرب تر برای آینده عراق و خاورمیانه دانسته است.

بمنظور برخورد به این مسأله لازم است که مارکس و لنین و حکمت و سایر نظریه پردازان مارکسیست که در مورد حق جدایی نظر داده اند، از صحت ایدئولوژی های راست و چپ در مورد مسئله ملی و حق جدایی و یا امتیازات اتحاد در چهارچوب یک کشور، از نمونه های مدنی یا مخرب، چون یوگسلاوی و یا امکان جدایی اسکاتلند از بریتانیا، موقتا صرف نظر کرد.

اساسا در مورد این جدایی بخصوص، در شرایط امروز، با فاکتورهای ایزکتیو جهانی و منطقه ای امروز عراق و خاورمیانه و جهان، مسئله را بررسی و تجزیه و تحلیل کرد.

همسویی یا عدم همسویی با هیچ یک از دولت های مرجع محلی و منطقه ای و بین المللی، هم جیتی با "راست" یا "چپ"، و همچنین هیچ تئوری لمده ای از قبل قادر نخواهد بود حقانیت یا عدم حقانیت این سیاست را از زاویه منافع اکثریت مردم محروم کردستان عراق، و از زاویه منافع مردم عراق و خاورمیانه، توضیح دهد.

از این رو تبلیغات و پروپاگاندای سطحی در زمینه همسویی با سیاست این و آن دولت حامی یا مخالف، و یا نقل قول از نظریه پردازان معتبر در مورد حق جدایی یا امتیاز ماندن در چهارچوب مرزهای قراردادی و ... نه تنها کمکی به روشن شدن مسئله نمی کند، که تنها بیانگر یک ناتوانی در تشخیص شرایط و بی بضاعتی در قدرت اقتناع است. رجوع "تئوریک" به مسئله در این میان،

تنها وسیله ای برای پنهان کردن منافع زمینی تر و واقعی تر منتقد و منتقدین است. همسویی مخرب یا "سازنده" با هریک از طرفین اصلی این جدال، تنها بر متن نتایج این سیاست ها و راه حل هاست که میتواند مورد قضاوت، بررسی و نقد قرار گیرد.

باز کردن استدلالهای جریانات میانی، چون حزب کمونیست ایران، دل نگرانی ها و اگر و مگرها، دریچه ای است برای نقب زدن به زمینه های مادی امروز این سیاست، و عواقب و نتایج آن. در این زمینه مطلب هلمت احمدیان، از حزب کمونیست ایران، تحت عنوان "ملزومات استقلال کردستان عراق" که ۱۷ تیر ۹۳ منتشر شده است، قابل تامل و بررسی است.

هلمت احمدیان در این نوشته، ضمن حمایت اصولی از حق تعیین سرنوشت ملت ها، که ظاهرا توافق همه کسانی است که خود را ناسیونالیست نمی دانند و چپ میخوانند، یک "ترز" و چند ملاحظه "مهم" دارد.

**ترز اصلی:** طرح فراندن برای جدایی، امروز درست است. نه فقط به این خاطر که اصولا و از نظر تئوریک و نظری درست است، بلکه به این دلیل که مردم ساکن کردستان عراق، تاریخا مورد ستم و تبعیض دولت های مرکزی بوده اند و در حکومت مالکی و امروز هم بطور مشخص، بعنوان اقلیت تحت ستم دولت مرکزی اند. به این دلیل هلمت احمدیان ضمن برشمردن مخاطرات تشکیل دولت مستقل کردستان، به آن رای مثبت میدهد و با شکل گیری آن مخالفتی نمی کند. این طیف همانجایی ایستاده است که اتحادیه میهنی و جریان جلال طالبانی، ایستاده است. مخالفت اصولی ندارند، اما در مورد پیامدهای آن، هشدار میدهند.

مخاطرات تشکیل دولت مستقل کردستان عراق را، فعلا به کناری بگذاریم. در ترز اصلی هلمت احمدیان، و تمام نیروهایی که تحت عنوان "چپ" و دفاع از مردم کردستان عراق و برای "مرهم گذاشتن بر آمال و دردهای تاریخی" آنها از این طرح حمایت میکنند، یک حلقه گمشده وجود دارد.

در همه این مفروضات، حقیقتی پنهان است. و آن این است که دولت اقلیم نه دولت اقلیتی در حاشیه و در جنگ با دولت مرکزی، بلکه خود شریک قدرت اصلی و بخشی از دولت مرکزی در عراق بوده است. جریان عشیره ای بارزانی، نیروی است که امروز در اختلافات داخلی و رقابت با جناح دیگر، جناح مسلط تر مالکی، علیه آن به نوعی کودتا کرده است. حلقه گمشده این جا است. جدال احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق نه بر سر مخالفت با داعش و دفاع از مدنیت، بلکه جنگی داخلی میان جناح های یک حکومت فاسد موزائیکی و مرتجع است.

احزاب عشیره ای ناسیونالیست کرد در عراق، فرصت دیروز را یعنی امکان تشکیل یک حکومت مستقل و جدا از مرکز، امری که همه شرایط برای تحقق متمدنانه و صلح آمیز آن مهیا بود را با رفتن به پیشواز و شرکت در تشکیل یک عراق فدرال، سوزاندند. سال ۱۹۹۵ میتوانستند دولت مستقل تشکیل دهند، به جای آن مردم محروم کردستان عراق را چون آوارگان بی پناه و همیشه در معرض خطر حمله بعث، در مناطق تحت حفاظت ارتش آمریکا نگاه داشتند تا در سال ۲۰۰۵ با سقوط صدام بتوانند در قدرت مرکزی شریک شوند. این ها به قدرت رسیدند! آنهم نه فقط در کردستان عراق که در حکومت مرکزی عراق و با سهم مهمی که داشتند. پس از تعرض داعش، رئیس جمهور جدیدشان در حاکمیت عراق، باز ایفا و بر مسند نشست.

احزاب مرتجع ناسیونالیست کرد در شرایط دیروز، در جنگ با دولت بعث و صدام، در جنگ با دولت مرکزی، از فرصتی که برای جدایی و تشکیل کشور مستقل فراهم شده بود، استفاده نکردند. شریک شکل دادن به عراق فدراتیو با حکومت موزائیکی از رهبران قومیت ها و ملیت ها و مذاهب شدند. امروز این جدایی، نه جدایی از مرکز، که یک کودتای داخلی بخشی از حکومت است.

فاکتورهای سال ۲۰۱۴ را نمی توان با فاکتورهای سال ۱۹۹۵، و پس از جنگ خلیج و در شرایط حاکمیت رژیم بعث و در شرایط محاصره اقتصادی عراق توسط دول غربی، یعنی همه آن فاکتورهایی

که خواست جدایی از دولت مرکزی و تشکیل دولت مستقل کردستان عراق را ضروری می کرد مقایسه کرد. شرکت در حکومت موزائیکی و سرهم بندی شده در عراق، در دل سناریو سیاهی که در آن مردم روزانه دهها و دهها کشته میدادند و میشوند، بخشی از کارنامه حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در عراق است.

از ابتدا معلوم بود که فدرالیسم نسخه قومی کردن و فروپاشی جوامع در خاورمیانه است. عراق امروز، محصول اجرای طرح فدرالیسم قومی و مذهبی است. حقیقت اینست که مسئول مصائب گریبانگیر امروز مردم عراق و تخریب شیرازه یک جامعه چند ملیونی، تماما به گردن آمریکا و ناتو است. اما شرکت احزاب ناسیونالیست کرد،

بارزانی و طالبانی، همچون مقتدی صدر و سیستانی و مالکی، در سناریویی که شکل گرفت، غیرقابل چشم پوشی است. احزاب ناسیونالیست کرد متحد آمریکا در همه طرح های ارتجاعی در عراق شریک بودند. به بهانه مخالفت با صدام و حق مردم کرد از حمله نظامی سال ۹۱ دفاع کردند. به یمن این حمله به نان و نوایی رسیدند. در سال ۲۰۰۳ مدافع حمله نظامی به عراق بودند و به برکت آن به قدرت رسیدند و امروز هم زیر سایه به خون کشیدن عراق، سهم بیشتری می خواهند.

ناسیونالیسم کرد و سازمانهای موسوم به اقلیت شیعه در عراق، پس از سقوط صدام به مشروطه شان رسیدند و در یک حکومت فدرال حکومت عراق را بدست گرفتند. جامعه عراق هشت سال تجربه در قدرت بودن این نمایندگان خونگمارده اقلیت شیعه و کرد را پشت سر دارد. در نتیجه اینها حتی از عوامل به بن بست رساندن شکل گیری یک حکومت سراسری در عراق بودند.

سوال ایزکتیو این است که آیا این کودتا، جدایی بخشی از حکومت عراق - یعنی بخش کردی آن - میتواند قابل حمایت باشد یا نه؟ میتواند مصائب مردم در کردستان عراق و در سایر مناطق عراق را کاهش دهد یا نه؟

فاکتورهای عینی همه گواه اینست که در حرکت اخیر - کودتا یا فراندن - کمترین بارقه ای از خواست های آزادیخواهانه وجود ندارد و در صورت اجرا نه تنها قادر به حفظ امنیت در کردستان عراق نیست، که به ناامنی، جنگ فرقه ای و مذهبی و ملی در عراق، و به حاکم کردن دستجات ارتجاع سنی و شیعه، از نوع حکومت هایی چون عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران بر بخش هایی از عراق، و گسترش آن در خاورمیانه منجر میشود. امروز مسئله امکان شکل گیری یک دولت کردی، بخشی از سناریو توافق بر سر شکل دادن به یک دولت سنی، مدل داعش یا عربستان سعودی، و یک دولت شیعه، از جمهوری اسلامی مرتجع تر، در عراق است.

از امثال بهروز ناصری و حمید تقوایی و همه کسانی که آشکارا یا تلویحا تشکیل سه دولت سنی و شیعه و کرد را به نفع همه مردم در عراق میدانند، باید صرف نظر کرد. کسانی که به نام چپ و کمونیسم به حاکمیت یک دولت مشابه عربستان سعودی بر بخشی از زنان و مردم عرب زبان و حاکمیت دولتی مرتجع تر از جمهوری اسلامی بر سر بخش دیگر مردم عرب زبان معتقد به شیعه، رای مثبت میدهند و آن را تنها دوی درد این شرایط میدانند. کاسه های داغ تر از آش ناسیونالیسم کرد که برایشان مهم نیست کشوردار شدن کردستان بخشی از چه سناریوی مخرب تری است! کرد به مشروطه اش برسد، حتی به قیمت ساخت و پاخت برای حاکم کردن انواع دستجات ارتجاعی شیعه و سنی بر سایر مردم عرب زبان عراق و خاورمیانه! این همه آزادگی از جانب این جماعت شیفته آزادی، رقت آور است. معلوم نیست مجوز حاکم کردن دولت عربستان و جمهوری اسلامی بر سر زنان، کارگران و مردم محروم عراق را، چه کسی به آنها داده است.

به مواضع هلمت احمدیان و نکات مهمی که طرح کرده است، بازگردیم.

ملاحظات هلمت احمدیان، اصل ماجرا است.

**جدایی، میتواند ساده نباشد به چند دلیل**

یکم: دولت مالکی، به کمک ایران و آمریکا، هنوز دندان دارد و خواهد جنگید، خلا قدرت، چندان هم خلا نیست.

دوم: حمایت دولت ترکیه، تاکتیکی و مزورانه و غیرقابل اعتماد است ←



## آن طرف سکه شعار "استقلال کردستان"، آتش بس و سازش با داعش است!

محمد جعفری



مساله کرد است.

تصویری که میدیای غرب و متحدین آنان از بحران کنونی عراق به جامعه می دهند- که گویا نیروهای امثال داعش مثل قارچ از زمین می رویند و در آسمان بی ابر می بارند، تصویری واقعی نیست. استراتژیست ها و معماران وضعیت فعلی

بیست و چهارم ژوئیه ۲۰۱۴

طرح و موافقت با شعار استقلال کردستان در متن مبارزه بشریت متمدن در امروز با توحش "داعش"، (در زمانی که باید هر جریان و انسانی که بوی از تمدن و آزادی و احترام به بشر برده است علیه آنها دست به مبارزه همه جانبه بزند)- در حکم آتش بس و سازش با آنان و قبول سناریوی (طرح مثلث) کردها در شمال، سنی ها در مرکز و شیعه های در جنوب؛ و در تداوم سیاست استراتژی نظم نوین جهانی امپریالیسم، "رژیم چنج" بوش ها و توجیه این همه جنایات به بهانه وجود سلاح های کشتار جمعی...؛ این بار به بهانه

### بارزانی گیت استقلال ....

سوم: حمایت دولت اسرائیل، ریکارانه است، و غیرقابل اعتماد است

چهارم: غرب و در راس آن آمریکا، مخالفت کرده است. از این رو، این طرح حامی جدی ندارد

پنجم: ایران به کمک دولت مالکی میآید ششم: اقتصاد عراق، متکی به نفتی که باید از ایران و ترکیه صادر شود، و متکی به واردات از آن طریق است، قدرت مقاومت ندارد.

هفتم: باید اطمینان داشت که به خصوص و دشمنی قومی بیشتر دامن زده نخواهد شد.

هلمت احمدیان، و سایر دوستداران شکل گیری کشور کردستان، تهدید و گرو کشی "رفراندم برای استقلال" بارزانی را جدی گرفته اند. نگران جوانب اجرایی آن هستند. مشکل او و کسانی چون او، توهم به احزاب ناسیونالیست کرد است، و نه ماهیت سناریو ارتجاعی شکل گیری سه کشور با حکومت های ارتجاعی شیعه و سنی و کرد!

هلمت احمدیان حساسیت شریک را درک میکند، و این مسئله است که او را به "برخورد دوگانه"، از نوع "برخورد دوگانه" خانواده چپ سنتی میکشد. از نوع برخورد دوگانه سازمانهای چپ سنتی در انقلاب ایران، که خمینی را خلقی و ضدانقلابی میدانستند و از آن حمایت مشروط میکردند. حمایت مشروط هلمت احمدیان، در مقابل دفاع و قیاحانه جریانات مایخولیایی چپ سنتی از تشکیل کشوری با حاکمیت سنی و کشوری با حاکمیت شیعه در عراق، درجه ای از احساس مسئولیت نسبت به حساسیت اوضاع را منعکس میکند.

**اما باز حلقه گم شده** نزد همه طرفداران رفراندم و جدایی کردستان این است که این ها دولت اقلیم را نه یک دولت و حکومت که در شکل گیری وضع موجود، سهیم و شریک است، که هنوز احزاب کردی میدانند که اپوزیسیون دولت مرکزی هستند. کمی چرخ تاریخ را عقب میبرند، و شریک را به رابطه دولت صدام و کردستان عراق میکشانند، تا موقعیت امروز دولت اقلیم را پرده پوشی کنند. این ها در کابینه و مجلس و ... تماماً شریک قدرت بوده اند و جناحی از سه جناح حکومت اند و امروز هم مشغول تقسیم مقامات و وزاتخانه ها هستند. از قبل آن نان خورده اند و نان میخورند! کاری که دولت اقلیم میکند، کمترین شباهتی به حق و مبارزه مردم فلسطین ندارد. این ها شریک حاکمیت عراق بوده و هستند. جنگ قدرت داخل حکومتی دارند! ادعاهایشان کمترین ربطی به مصائب مردم کرد ندارد.

برای این طیف، احزاب کردی، خودی است،

عراق و احزاب جنایتکار و هم پیمان آنها، در هیچ زمینه ای چه در بلند مدت و چه کوتاه مدت، با ارزشهای تشکیل دهنده داعش دشمنی ندارند. با هزار رشته مذهبی- ملی به ارکان مادی و معنوی داعش وصلند و روزمره با دفاع از مذهب و ناسیونالیسم؛ بذر رشد این نیروها را در زمین حاصلخیز منطقه می کارند. پایه سیاست و اصول حکومت "دمکرات" آمریکا، حکومت اقلیم کردستان و دولت مالکی شیعه، از همان مکان - سرچشمه میگیرد که داعش. اکنون علم کردن شعار جدایی کردستان معنی سازش و صلح حکومت هه ریم کردستان با داعش و بانیان اصلی این سناریو دارد. ایضاً همسوی کمونیسم بورژوازی (حککا و کومله) و همه افسار آنان، کلیشه کردن "منصورحکمت موافق استقلال کردستان بود"، توسط این خط است.

کلیشه " منصورحکمت موافق استقلال کردستان بود"!

زمانیکه منصورحکمت مساله استقلال کردستان را در ۲۰سال پیش مطرح کرد، اساساً هدف از آن پایان دادن به موقعیت اردوگاهی جامعه آن زمان کردستان عراق و تعیین تکلیف مساله موقعیت حقوقی و کشوری کردستان عراق بود. علاوه بر

عراق بوده است که همراه مالکی عراق را به اینجا کشانده اند. بخش امروز ناراضی و دیروز راضی آن بود.

میگویند که دولت مرکزی سهمیه نفت دولت اقلیم و حقوق نیروی پیشمرگ را مدتی پرداخت نکرد و به اصطلاح این دولت را تحریم اقتصادی کرد. این عکس العملی به اختلاف داخلی بارزانی با مالکی و پاسخی به سیاست احزاب کردی در تغییر جهت گیری در سیاست خارجی بوده است. دعوی تماماً درون خانوادگی صاحبین قدرت. تا جایی که به محرومین جامعه کردستان عراق باز میگردد، دولت اقلیم موظف بوده است که تمام دستمزد و حقوق کارگران و کارمندان را بپردازد. بهانه دولت بارزانی که "مرکز سهم ما را ندهد"، جایی که اربیل بهشت سرمایه گذاری است و سود و ثروت از سرتاپای بورژوازی کرد بالا میروند، دروغی بیش نیست. دولت اقلیم باید از هر طریق، مالیات و شل کردن سر کیسه درآمد های نجومی، حقوق مردم محروم را پرداخت میکرد.

هم جنبشی هایشان در احزاب ایرانی، کسانی که بر خود نام چپ و کمونیست گذاشته اند، به آبلرچی وزارت برنامه و بودجه دولت اقلیم کردستان تبدیل شده اند. درحالی که دولت اقلیم ادعایی در مورد نمایندگی بخش محروم جامعه کردستان ندارد، این ها در مورد مصائب عدم پرداخت حقوق نیروی پیشمرگ دولت اقلیم، که امروز نه یک نیروی پارتیزانی و هم رزم احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، که نیروی مسلح دولت حاکم در کردستان در عراق است، نوحه سرایی میکنند. معلوم نیست چرا از دولت اقلیم نمی خواهند که از منابع سرشار فروش نفت و از منابع سرشار سود سرمایه گذاریهایی که در تنها خود اربیل تولید میشود، حقوق نیروی نظامی اش را بپردازد. این طیف چند فاز تاریخی از وقایع جهان امروز خود را عقب می کشد تا اشتراک منافع خود با بورژوازی و ناسیونالیسم کرد در عراق را بپوشاند.

دولت اقلیم دروغ میگوید. دعوی شان با مالکی را بهانه کرده اند، تا سر اعتراضات را به جای خود به سمت حکومت مرکزی و دشمنی کرد و شیعه و عرب بکشانند. این نقشی است که احزاب حاکم در کردستان عراق داشته اند. اگر شما حکومت نیستید، خب کنار میرفتید که محرومین و طبقه کارگر حکومت خودشان را اعلام کنند. اگر حکومت هستید موظف آید که حقوق کارگران و کارمندان را بپردازید. بخصوص اینکه در سناریو سیاه و تاریک عراق، کردستان بهشت سرمایه گذاری است.

صف طرفداران بارزانی که دعوی او با مالکی را به مصائب مردم در کردستان عراق منسوب میکنند، کارنوال یک فریبکاری تمام عیار است.

حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی هر دو شریک قدرت مالکی و مسبب وضعیتی هستند که در عراق وجود دارد. این کودتا، قابل دفاع نیست. نه به این خاطر که بخشی از حاکمیت حق ندارد بیرون بزند. به این دلیل که بخشی از سناریوی مخرب تری برای خاورمیانه و عراق است.

اینجا به ملاحظات هلمت احمدیان میرسیم و دل نگرانی های او و حزب اش که غیرصریح از این طرح دفاع میکنند. حزب کمونیست ایران، ضمن ابراز نگرانی از امنیت عراق و کردستان عراق، نه اشتباهها که عمدتاً از سازمان دادن هیچ نیروی مسلحی مستقل از احزاب حاکم - اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق - صحبت نمی کند. این امر تصادفی یا اشتباهی از سر بی دقتی نیست. شکل دادن به نیروی مستقل، مردمی و کارگری و کمونیستی، مستقل از احزاب بورژوازی حاکم، در دورنمای این حزب نیست. از این رو هنگامی که از مسئولیت خود در شرکت در دفاع از مردم صحبت میکنند، عملاً چاره ای جز رفتن زیر پرچم نیروی نظامی احزاب ناسیونالیست حاکم در کردستان عراق ندارند. برای این طیف، نیروی نظامی دولت اقلیم، نه یک لشکر بورژوازی حاکم، که رفیق پیشمرگ و هم رزم سابق است، خلقی و مردمی است. در ذهنیت این حزب این نیرو درحل جنگ با دشمن ذهنی است برای رفع ستم ملی.

سرنوشت امروز کردستان عراق بی تردید بر روی سرنوشت کردستان ایران هم تاثیر گذار است. در این تردیدی نیست. اما برای نیرویی که امروز میخواهد برای آزادی و برابری بجنگد، تنها راه، جنگ با داعش و همه نیروهای مخرب و سناریو سیاهی است که به عراق بیش از این رنگ قومی و مذهبی میزنند. عقب زدن داعش و هر نیروی مخرب سناریو سیاهی، پاک کردن آن ها از هر منطقه ای که ممکن است، سازمان دادن مقاومت نظامی مردمی، سرکوب داعش به نیروی مسلح و سازمان یافته مردمی، امروز تنها راه مقابله با طرح های ارتجاعی برای آینده عراق و خاورمیانه است. سازمان دادن این مقاومت و جنگ اما کزی است که تنها از یک نیروی کمونیستی، مترقی و سوسیالیستی ساخته است.

## زنده باد انقلاب کارگری

## آن طرف سکه شعار "استقلال کردستان" ...

کردها، رفتارند و جنگ بر سر جغرافیای دولت کردی، استقلال از زاویه ناسیونالیسم کرد است که فاصله عمیقی با استقلال برای بیرون آوردن کردستان عراق از بی هویتی و سرگردانی، دارد. امروز شعار استقلال کردستان توسط مدافعین رنگارنگ آن- کدام یک از این چهار هدف اساسی را متحقق می کند و سلطه کدام نیروها را در این خطه نهادینه می کند؟ اول از تفاوت های وضعیت فعلی جامعه کردستان با آن زمان، مخالفت خود را با این شعار ارتجاعی شروع نمایند.

۱- امروز وقتی ما از احزاب ناسیونالیست کرد عراق صحبت می کنیم، راجع به جریاناتی مانند پ.ک.ک که گرایش ناسیونالیسم اپوزیسیون کرد ترکیه را در کوهستان های "قندیل" و زندان "جزیره امرالی" (۱) و یا احزاب دمکرات و کومه له های ایران که در اردوگاه های "زرگویز" و "زرگویزله" و در شهر کوه سنجاق در کردستان عراق و در تبعید به پیش می برند، بحث نمی کنیم. بر خلاف بخشهای اپوزیسیون و به قدرت نرسیده این جنبش، در کردستان عراق ما با احزابی سر و کار داریم که چه در کردستان و چه در عراق در قدرت هستند و فروگاه های شهرهای یک و نیم میلیونی اربیل و یک میلیونی سلیمانیه را در کنترل دارند. با کشورهای خارجی قرارداد تجاری امضا می کنند و صاحب سرمایه های عظیمی هستند. سرمایه دارانی که وارد روابط داد و ستد با بورژوازی جهانی شده اند. اگر جریانات اپوزیسیون بخشهای دیگر کردستان، استثمار و سرکوب طبقه کارگر را با ستم ملی و حکومت های تهران، انکارا و دمشق توجیه و خلاصه می کنند، و فعلاً خود نیز عملاً مانند برادران کرد عراقی خود الزاماً و مستقیماً در آن شرکت ندارند، حکومت اقلیم بی واسطه طبقه کارگر کردستان را استثمار و سرکوب می کند. آزادی های سیاسی و مدنی مردم را زیر پای می گذارد و مخالفین سیاسی را ترور می کند. از این نظر، پرونده احزاب حاکم این بخش از کردستان، با جریانات بورژوازی در اپوزیسیون این خانواده، ویژگیها و تفاوتهای چشمگیری دارند. احزاب ناسیونالیست کرد در عراق بخشی از هیئت حاکمه در عراق و شریک وضعیت فعلی در عراق اند. هر تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی در باره جدایی، باید این ویژگیها را مد نظر داشته باشد.

امروز کسی با فشار سرنیزه حکومت کردی را وادار به استثمار کارگران نکرده، آنان مثل هر حکومت سرمایه داری در خاورمیانه با زور سرنیزه کارگران را استثمار می کنند. فشار ستم ملی نیست که آنان را وادار به لگنمال کردن حقوق زن و کوتاه نکردن دست مذهب و مردسالاری بر سر زنان کرده، خود این جنبش و احزاب آن، جنبش و احزاب استثمارگر در قدرت هستند. این احزاب به کمک مذهب و مردسالاری روزمره حقوق زن، جسم و روان وی را لگنمال میکنند و زمینه های رشد نیروهای داعش و سلفی ها و... را فراهم می نمایند. در تائید این مدعا فقط به نوک کوه یخ در آب جنایت آنها به اسامی تنی چند از مخالفان سیاسی و روزنامه نگارانی که توسط حکومت اقلیم آشکارا ترور شدند، امثال سردشت عثمان بخاطر چند مقاله افشاگرانه در مورد فساد مالی خانواده بارزانی در ماه مه ۲۰۱۰ در شهر اربیل ربه و در موصل ترور شد؛ اشاره کرد. و ژورنالیست "سوران مامه حه مه" در ۲۰۰۸ در شهر کرکوک با "جرمی" مشابه سردشت عثمان ترور شد. و جدیداً به ترور کاوه گرمیانی باید اشاره کرد. ترور نامبرندگان پیام آور این حقیقت است که هر کسی به خانواده بارزانی (قاتل سلیمان معینی ها و دهها پیشمرگه کومله و دمکرات در زمان انقلاب ۱۳۵۷ ایران) و صاحب کارتل های نفتی و به حکام کردستان و خدا و میهن انتقاد کند، اگر به فساد مالی- سیاسی آنها انتقاد کند، چنان سرنوشتی در انتظار وی خواهد بود. آنان همچون هر حکومت استثمارگر، سینه کارگرانی که کار، نان و آزادی می خواهند و به سرمایه داری معترض هستند را آماج گلوله قرار میدهند. یه کیستی و پارتی، که برای "خودی" نشان دادن حکومت بورژوازی

کرد، روزانه پنج بار نماز " بمباران شیمیایی حلبچه" و "پاکسازی انفال" می خوانند؛ امروز خود قاتل رزوان ها، سورکیو زاهد ها، طاهرها و... هستند. اینها همان بلایی را بر سر مردم می آورد که حکومت های مسبب جنایت "حلبچه و انفال" بر سر مردم آوردند. اینها نمونه های بارزی هستند تا که معانی حاکمیت ملی، ماهیت و سبک کار- عملی و خصوصیات این جنبش را در تمام ابعاد و مراحل مختلف تاریخی آن چه در دوران اپوزیسیونی و چه دوران حاکمیت را به وضوح درک کرد. این نمونه ها، به ما امکان می دهند که فاکتچوال و عینی تر، جامعه را خطاب قرار بدهیم و به آنان بگوئیم: که ای مردم! نتیجه و حاصل مبارزه و حاکمیت ملی برای طبقه کارگر- این است که اینک پیش چشم خود می بینید! حکومت کردی در عراق آینه تمام نمایی است تا که هیکل تمام قد هر نوع حکومت بورژوا- ناسیونالیست را در آن دید. شعار جدایی کردستان در این متن، موقعیت این احزاب و جنبش آنان را تحکیم می کند و بنابراین، شعاری ارتجاعی و مخرب است.

۲- هدف دوم ما از طرح جدایی کردستان در آن زمان این بود که- از آن کانال کمونیست ها به نیروی اصلی تبدیل شوند. اکنون بعکس، با پیوش طرح مثلث استقلال کردستان و... نیروهای موجود مشروعیت خود را مانند جمهوری اسلامی خمینی از آرای مردم خواند گرفت و هر کمونیست و آنتیستی از آنان و ارکان حاکمیتشان یعنی ناسیونالیسم، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مذهب انتقاد کند، صد بار شدیدتر از مریوان هلبجه ای، ریبوار احمد و کامیل و قابیل ها و سردشت عثمان ها... حکم مرتد و مجازات می گیرد. کوتاه کردن دست مذهب و مردسالاری از سر زنان، نقد خرافات ملی خواست جنبش ملی و احزاب ناسیونالیست هیچ ملتی نیست، اهدافشان حاکمیت کردن بر مردم در سایه مذهب و مردسالاری است. آزادی فعالیت بی قید و شرط مردم کرد، خواست جنبش ملی نیست؛ هدف آن به حاکمیت رسیدن احزاب ناسیونالیست است. در دوران حاکمیت ۲۳ ساله اینها، هر روز آمار کشته شدن، خودسوزی و خود کشی زنان و میزان جرم و جنایت علیه زنان بالاتر می رود. به آزادی های مدنی عقب نشینی می شود. از زمانی که این احزاب به حاکمیت رسیده اند، نرخ استثمار شدید کارگران از قدیم هم بیشتر شده است. اگر چه اشکال این سرکوبگری بورژوازی تازه به قدرت رسیده (۲۳ سال حاکمیت زمان کمی نیست) کردستان متناظر با وضعیت آنان است که در برخی زمینه ها با معضلاتی دست و پنجه نرم می کند و به اندازه رقیبای خود ثبات سیاسی، اقتصادی و قدرت حکومتی ندارد. همین بی ثباتی است که نوع رفتار این حکومت را تا حدودی با دیگران در شکل متمایز کرده است. اما اساس همان اساس است و ویژگیهای آنان فرعی هستند. جدایی کردستان در این متن، به ثبات سیاسی و حکومتی حکومت فعلی کردستان کمک میکند و نه به مردم و چپ جامعه. در آندروه طرح استقلال کردستان و تشکیل یک دولت غیر قومی امکانی برای کمونیستهای آن جامعه بود که نه فقط کردستان را از سرگردانی بیرون بیاورند بلکه طبقه کارگر و مردم محروم کردستان را از زیر پر و بال ناسیونالیسم کرد بعنوان نماینده رفع ستم ملی و... بیرون بکشند. این آن شانس یا امکانی بود که کمونیستهای عراق باید از آن استفاده میکردند تا بعنوان نیرویی که خواهان پایان دادن به ستم ملی هستند در کردستان عراق به نیرویی اصلی تبدیل شوند.

اگر ماسک ناسیونالیسم اپوزیسیون کرد برای پنهان کردن چهره ارتجاعی این جنبش، هنوز می تواند این بهانه باشد که "مناطق کردنشین تحت حاکمیت کردها نیست و اگر کردستان، خود، سرنوشت خویش را در دست داشته باشد، بدبختی مردم پایان می یابد"، اینک در کردستان عراق- این کرد و حکومت کردی است که با چنگ و دندان از منافع "فرعونها" (۲) دفاع می کند. این "کرد" و حکومت "کردی" است که از ارزش های سرمایه داری، مذهبی و مردسالاری در مقابل تعرض مردم به این ارزش ها دفاع می کند. در زمینه آزادی زن و فعالیت بی قید و شرط سیاسی، مساله اعتراضات ۱۷ شویات ۲۰۱۱، ترور و سوزاندن بیش از ۳۰ هزار زن و ترور آزاد

اندیشان و روزنامه نگاران و مخالفین سیاسی، هیچ آن جامعه، به بهانه نامعلومی رابطه با دولت مرکزی، شانه زیر بار پاسخگویی به خواست مردم و ضد آزادی هستند. تمام شواهد بیانگر این واقعیت است که حکومت کردستان، همچون هر حکومت مترجع دیگری با جامعه و با طبقه کارگر و با احزاب و اشخاص مخالف سیاسی خود رفتار می کند. بخصوص در قلمرو رفاهیات کارگران و محرومان جامعه تحت حاکمیت آنان، مساله گویا و شفاف است که ماهیت حکومت "کردی" یعنی چه. امروز ستم ملی نیست که در کردستان جلوی احزاب حاکم را گرفته تا دستمزد برابر، برابری کامل زن و مرد، جدایی دین از دولت و لغو مجازات اعدام، آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی را اعلام و اجرا نمایند. دیگر "صدام نمی گذارد" آتو نیست، خود اینها و جنبشی که به آن متعلقند، در خود فاسد و ضد آزادی طبقه کارگر در منطقه و در سطح جهان است. امروز نامبرندگان جای صدام را گرفته اند. اگر در ماهیت جنبش ناسیونالیسم آزادی طبقه کارگر وجود داشت، این ۲۳ سال بارقه های آن نمایان می شد. شعار جدایی کردستان در این متن به این جنایت مهر رسمی آرای مردم می زند.

۳- اکنون به حکم آنچه تاکنون گفته شد، باید نحوه برخورد ما به جدایی کردستان بر اساس وضعیت فعلی پرسونالهای سناریوی موجود بحران عراق و حکومت ضد کارگری بالفعل در کردستان باشد. مخالفت ما با این شعار بر اساس شرایط سیاسی، اقتصادی، مادی و معنوی جدید آنها بعنوان حکومت طبقه سرمایه دار، مالک کارتل های نفتی، سرمایه دارانی که کردستان را در انحصار خود دارند، تنظیم شود. اتخاذ سیاست و تعیین خط مشی دقیق مبارزه روزمره با این بورژوازی تازه به دوران رسیده، چه در ارتباط با مساله عمومی بحران در عراق و جدایی کردستان و چه در امورات داخلی کردستان، احتیاج به یک بررسی جامع و کامل و امروزی تر، برای فعالین و دست اندر کاران در این خطه دارد که، متأسفانه در این نوشته ما کمتر می توانیم به آن جنبه کنکرت بپردازیم. این مطلب خطوط کلی نقد کمونیستی به شعار جدایی کردستان بطور کلی توسط این کمپ است که کمک می کند بر اساس آن، کمونیست های هر بخش کردستان و عراق سیاست روزمره خود را استنتاج نمایند.

یکی دیگر از ویژگی های امروز کردستان عراق با ۲۰ سال پیش در این است که طی این مدت؛ تضادهای زندگی، پوچ بودن توهمی که قبل از به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در میان اکثر مردم وجود داشت (متأسفانه هنوز هم دارد) که دولت "کردی"، دولت همه "اکراد" است را در همه عرصه ها اثبات کرد. پیش از سرنگونی حزب بعث و اشغال عراق، توده مردم به راه حل حکام فعلی توهم داشتند. اما اکنون صف طبقه کارگر با همان منطق و زبانی در مقابل احزاب "کردی" و حاکمان کردستان می ایستد که طبقه کارگر در هر کشور سرمایه داری با حکومت های بورژوازی و میلیونرهای روبرو هستند. اگر چه حکومت اقلیم به ستم ملی در کردستان عراق پایان داد، اما ستم ملی پایان ستم کثی طبقاتی مردم نیست. بنای آزادی را باید بر پایه مادی آن ساخت. وطن، دولت و ملت در جامعه طبقاتی، اهرم و ابزار طبقه حاکم هستند و انتظار آزادی و برابری در پیشگاه آنها عکس تمام حقیقت تاریخی مبارزه طبقاتی است.

بعکس طرفداران امروزی استقلال کردستان، طرح این شعار در تداوم شرایطی نیست که ما طرح رفتارند را مطرح کرده و خود از استقلال کردستان دفاع کردیم. هدف طرح استقلال کردستان در آندوره اساساً تعیین تکلیف هویت سیاسی اقتصادی کردستان عراق بود، نه تشکیل دولت کردی! چیزی که احزاب ناسیونالیست کرد آنرا نمیخواستند چرا که ادامه وضعیت نابسامان و بلاتکلیف کردستان به نفعشان بود و این زمینه را برای افشای ماهیت آن ها مهیا میکرد. از آن پس همه این سالها کردستان دست آنها بود، پارلمان داشتند، جلال طالبانی رئیس جمهور عراق و بارزانی رئیس اقلیم کردستان بودند. اما در مقابل هر خواست و مطالبه کارگری و افشار زحمتکش

است. هر چند باید حساب کو مه له را جریاناتی مانند حککا "با پرچم فرصتی برای حل مساله کرد کردن رهبری جنبش ناسیونالیسم بر مردم کردستان، قبولی طرح مثلث امپریالیستی کردها در شمال، سنی ها در مرکز و شیعه ها در جنوب است که در خود تداوم سیاست امپریالیستی و طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا است. در مطلب قبلی " شعار استقلال کردستان- نقطه مقابل منافع مردم!" به این فاکتورها اشاره کردم که شعار استقلال کردستان از سوی بارزانی در این شرایط فرصت طلبی محض بورژوازی، از سوی کمونیسم بورژوازی- جهت سر درگم کردن طبقه کارگر و از سوی پوپولیست های منتقد جناح راست جنبش ناسیونالیسم هم مسلک خویش و همیشه دنباله رو آن مکتب- امثال کومه له، دشمنی آشکار و پنهان با منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در منطقه

است. هر چند باید حساب کو مه له را جریاناتی مانند حککا "با پرچم فرصتی برای حل مساله کرد کردن رهبری جنبش ناسیونالیسم بر مردم کردستان، قبولی طرح مثلث امپریالیستی کردها در شمال، سنی ها در مرکز و شیعه ها در جنوب است که در خود تداوم سیاست امپریالیستی و طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا است. در مطلب قبلی " شعار استقلال کردستان- نقطه مقابل منافع مردم!" به این فاکتورها اشاره کردم که شعار استقلال کردستان از سوی بارزانی در این شرایط فرصت طلبی محض بورژوازی، از سوی کمونیسم بورژوازی- جهت سر درگم کردن طبقه کارگر و از سوی پوپولیست های منتقد جناح راست جنبش ناسیونالیسم هم مسلک خویش و همیشه دنباله رو آن مکتب- امثال کومه له، دشمنی آشکار و پنهان با منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در منطقه

است. هر چند باید حساب کو مه له را جریاناتی مانند حککا "با پرچم فرصتی برای حل مساله کرد کردن رهبری جنبش ناسیونالیسم بر مردم کردستان، قبولی طرح مثلث امپریالیستی کردها در شمال، سنی ها در مرکز و شیعه ها در جنوب است که در خود تداوم سیاست امپریالیستی و طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا است. در مطلب قبلی " شعار استقلال کردستان- نقطه مقابل منافع مردم!" به این فاکتورها اشاره کردم که شعار استقلال کردستان از سوی بارزانی در این شرایط فرصت طلبی محض بورژوازی، از سوی کمونیسم بورژوازی- جهت سر درگم کردن طبقه کارگر و از سوی پوپولیست های منتقد جناح راست جنبش ناسیونالیسم هم مسلک خویش و همیشه دنباله رو آن مکتب- امثال کومه له، دشمنی آشکار و پنهان با منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در منطقه

است. هر چند باید حساب کو مه له را جریاناتی مانند حککا "با پرچم فرصتی برای حل مساله کرد کردن رهبری جنبش ناسیونالیسم بر مردم کردستان، قبولی طرح مثلث امپریالیستی کردها در شمال، سنی ها در مرکز و شیعه ها در جنوب است که در خود تداوم سیاست امپریالیستی و طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا است. در مطلب قبلی " شعار استقلال کردستان- نقطه مقابل منافع مردم!" به این فاکتورها اشاره کردم که شعار استقلال کردستان از سوی بارزانی در این شرایط فرصت طلبی محض بورژوازی، از سوی کمونیسم بورژوازی- جهت سر درگم کردن طبقه کارگر و از سوی پوپولیست های منتقد جناح راست جنبش ناسیونالیسم هم مسلک خویش و همیشه دنباله رو آن مکتب- امثال کومه له، دشمنی آشکار و پنهان با منافع طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در منطقه



جوان مجبورند به سوالاتی که هیچ ربطی به کار و تجارب کاری آنها ندارد بلکه برای کنکاش در زندگی خصوصی و شخصی و نقشه و برنامه ریزی برای سوء استفاده های غیراز کار، تهیه‌شده است، پاسخ دهند.

بدلیل سانسور و لاپوشانی های دولت از دادن آمل شوهرانشان، مجبورند نتشان را برای تامین‌مخلرج و زندگی و پوشاک و خوراک فرزندانشان، بفروشند. زنانی که وقتی پای صحبتشان بنشینیم علاوه بر آسیب های روانی و احساس شدید عذاب وجدان، در معرض خطر بیماری های لاعلاج ایدز و عفونت های واژنی و بیماری های دیگر قرار دارند. این زنان در هیچ کجای آماری بعنوان زنان کارگر قرار ندارند و یا از هرگونه حمایتی محرومند و آینده ی تاریک و دردناکی در انتظارشان است. و دولت بیشرمانه در قبال اینهه فساد و تباهی ، سکوت کرده و منکر وجود این زنان بعنوان کارگران تن فروش است...

تجارب کاری زنان کارگر نشان داده که اختلاف دستمزد زنان نسبت به مردان ۲۳ درصد است و گویا این اختلاف دستمزد چیز ابدی و ازلی بوده‌که تمامی کارفرماها چه در مکان های دولتی و چه در کارگاه ها و کارخانه ها و ... به زنان تحمیل می کنند و آن را برای زنان کارگر هم به امری عادی و قابل پذیرش تبدیل کرده اند. بیشتر زنان کارگر به علت عدم آگاهی از قوانین و گاه ترس از اخراج، به ستم جنسیتی و نابرابری مثل کار بدون امنیت شغلی و تامین اجتماعی، شکایت نکردن از کارفرما درصورت اخراج از کار، پذیرش راحت تر کارهای تکراری و خسته کننده مثل کار با چرخ خیاطی که بدون وقفه و حتی استراحتی کوتاه ساعت های طولانی در یک حالت پشت ماشین می نشینند، پرستاران و کارگرانی که در شیفت شب که جزء مشاغل سخت محسوب می شود کار می کنند ولی کارفرما تمام حقوق و مزایای اضافی را نمی پردازند و کارگران زن تمام این تبعیض ها را برای حفظ کارشان میپذیرند و با هر شرایط سختی کنار می آیند.

بنابر قانون کار ایران، زن کارگر نباید کارهایی را که برای سلامت جسمی او سخت و زیان آور است، انجام دهد. در قانون کار، از کار در کنار کوره‌ها، به شکلی که کارگر در معرض بخار و گرمای کوره باشد، کار در معادن و تونل ها، کشتارگاه ها، جوشکاری، شن پاشی به عنوان نمونه‌های این دسته از مشاغل نام برده شده است.

ولی این ها فقط در قانون و بر روی کاغذ آمده که دولت ها را از زیر فشار اذهان عمومی و حقوق بشری برهاند و هرگز در عمل اجرا نمی شود. کافی ست سری به کوره پزخانه های قیام دشت، خاتون آباد و کرج بزینم تا زنان بردار و یازنئی که کودکان خردسالشان را به کمرشان بسته اند و همراه کودکان زیر ۱۰ سال، در این جهنم اتش کوره پزخانه ها می سوزند. زنانی که ۱۵ ساعت در روز کار می‌کنند ولی هرگز خودشان دستمزدشان را از کارفرما نمی گیرند بلکه دستمزد آنها فقط به مردانی که طرف صحبت برای کار زنانشان در این مکان بوده، پرداخت می شود. نه از اضافه کار خبری ست و نه سختی کار. این شرایط یک جنگل بی قانون تمام عیار است که نظام سرمایه داری از گرده زن و مرد و کودک کارگر می کشد و استثمار می کند.

زنان و دختران کارگر و متقاضی کار بعلاوه با شرایط تحقیر آمیز و تجاوز به حرمت و کرامت انسانی شان از طرف کارفرمای مرد، روبرو هستند. بی احترامی، اهانت و خشونت هایی که دختران و زنان نه تنها در منزل توسط همسر و پدر، برابر و ... همراه زن است بلکه در محیط کار هم از آن در امان نیستند. بدلیل نگاه مردسالار و سنتی که در جامعه حاکم است، زنان از تحقیرهای کلامی مثل خراب شدن کار و تعمیم دادن آن به بی عرضگی و ناتوانی زن و یاشوخی های جنسی و ... و گاه درخواست ها و تقاضای نامتعارف و تعرض جنسی از سوی کارفرمایان که یا باید برای حفظ شغل شان به آن تن در دهند و یا شغلشان را ترک کنند. حتی در بسیاری از شرکت های خصوصی دیده شده برای استخدام، دختران

- بعلاوه، تحقیقات و مستندات نشان می دهد که با تعطیلی کارخانجات و اخراج های گروهی و زندگی خصوصی و شخصی و نقشه و برنامه ریزی برای سوء استفاده های غیراز کار، تهیه‌شده است، پاسخ دهند.

بدلیل سانسور و لاپوشانی های دولت از دادن آمل شوهرانشان، مجبورند نتشان را برای تامین‌مخلرج و زندگی و پوشاک و خوراک فرزندانشان، بفروشند. زنانی که وقتی پای صحبتشان بنشینیم علاوه بر آسیب های روانی و احساس شدید عذاب وجدان، در معرض خطر بیماری های لاعلاج ایدز و عفونت های واژنی و بیماری های دیگر قرار دارند. این زنان در هیچ کجای آماری بعنوان زنان کارگر قرار ندارند و یا از هرگونه حمایتی محرومند و آینده ی تاریک و دردناکی در انتظارشان است. و دولت بیشرمانه در قبال اینهه فساد و تباهی ، سکوت کرده و منکر وجود این زنان بعنوان کارگران تن فروش است...

تجارب کاری زنان کارگر نشان داده که اختلاف دستمزد زنان نسبت به مردان ۲۳ درصد است و گویا این اختلاف دستمزد چیز ابدی و ازلی بوده‌که تمامی کارفرماها چه در مکان های دولتی و چه در کارگاه ها و کارخانه ها و ... به زنان تحمیل می کنند و آن را برای زنان کارگر هم به امری عادی و قابل پذیرش تبدیل کرده اند. بیشتر زنان کارگر به علت عدم آگاهی از قوانین و گاه ترس از اخراج، به ستم جنسیتی و نابرابری مثل کار بدون امنیت شغلی و تامین اجتماعی، شکایت نکردن از کارفرما درصورت اخراج از کار، پذیرش راحت تر کارهای تکراری و خسته کننده مثل کار با چرخ خیاطی که بدون وقفه و حتی استراحتی کوتاه ساعت های طولانی در یک حالت پشت ماشین می نشینند، پرستاران و کارگرانی که در شیفت شب که جزء مشاغل سخت محسوب می شود کار می کنند ولی کارفرما تمام حقوق و مزایای اضافی را نمی پردازند و کارگران زن تمام این تبعیض ها را برای حفظ کارشان میپذیرند و با هر شرایط سختی کنار می آیند.

بنابر قانون کار ایران، زن کارگر نباید کارهایی را که برای سلامت جسمی او سخت و زیان آور است، انجام دهد. در قانون کار، از کار در کنار کوره‌ها، به شکلی که کارگر در معرض بخار و گرمای کوره باشد، کار در معادن و تونل ها، کشتارگاه ها، جوشکاری، شن پاشی به عنوان نمونه‌های این دسته از مشاغل نام برده شده است. ولی این ها فقط در قانون و بر روی کاغذ آمده که دولت ها را از زیر فشار اذهان عمومی و حقوق بشری برهاند و هرگز در عمل اجرا نمی شود. کافی ست سری به کوره پزخانه های قیام دشت، خاتون آباد و کرج بزینم تا زنان بردار و یازنئی که کودکان خردسالشان را به کمرشان بسته اند و همراه کودکان زیر ۱۰ سال، در این جهنم اتش کوره پزخانه ها می سوزند. زنانی که ۱۵ ساعت در روز کار می‌کنند ولی هرگز خودشان دستمزدشان را از کارفرما نمی گیرند بلکه دستمزد آنها فقط به مردانی که طرف صحبت برای کار زنانشان در این مکان بوده، پرداخت می شود. نه از اضافه کار خبری ست و نه سختی کار. این شرایط یک جنگل بی قانون تمام عیار است که نظام سرمایه داری از گرده زن و مرد و کودک کارگر می کشد و استثمار می کند.

زنان و دختران کارگر و متقاضی کار بعلاوه با شرایط تحقیر آمیز و تجاوز به حرمت و کرامت انسانی شان از طرف کارفرمای مرد، روبرو هستند. بی احترامی، اهانت و خشونت هایی که دختران و زنان نه تنها در منزل توسط همسر و پدر، برابر و ... همراه زن است بلکه در محیط کار هم از آن در امان نیستند. بدلیل نگاه مردسالار و سنتی که در جامعه حاکم است، زنان از تحقیرهای کلامی مثل خراب شدن کار و تعمیم دادن آن به بی عرضگی و ناتوانی زن و یاشوخی های جنسی و ... و گاه درخواست ها و تقاضای نامتعارف و تعرض جنسی از سوی کارفرمایان که یا باید برای حفظ شغل شان به آن تن در دهند و یا شغلشان را ترک کنند. حتی در بسیاری از شرکت های خصوصی دیده شده برای استخدام، دختران

گرفته اند و یا شوهرانشان بدلیل نقص عضو در محیط کار و یا دردهای عضلانی و یا بیماری های دیگر ناشی از شرایط سخت کار، دیگر قادر به کار نیستند و از خدمات اجتماعی هم بی بهره اند. این دسته اززنان کارگر، علاوه بر نگهداری از افراد ناتوان در منزل، مخارج زندگی فرزندانشان را تامین کنند.

کمسیون طرح اجتماعی در ایران برای حل معضل زنانی که شاغل هستند و در عین حال دارای فرزند معلول یا همسر از کار افتاده هستند، لایحه کاهش ساعت کاری را پیشنهاد داده که نه تنها مشکلی را حل نمی کند بلکه دست کارفرما را باز می کند تا راحتتر این زنان را از کار اخراج یا به راحتی مبالغی از دستمزدها را به بهانه ی کار کم و استفاده از مرخصی های ساعتی کاهش دهند. اکثر کارفرمایان از استخدام و بکار گرفتن نیروهایی که چنین مشکلاتی دارند خودداری می کنند و این خود مشکل بزرگی برای زنانی بوجود آورده که بدنبال شغل می گردند.

طبق آمار رسمی سازمان آمار ایران در سرشماری سال ۹۰، ۲۱ میلیون و ۱۱۰ هزار و ۴۸۱ خانوار شناسایی شد که ۱۲ درصد یا یک هشتم آنان، خانواده های با سرپرست زن هستند. یعنی بر اساس سرشماری های انجام شده دو میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار در کشور وجود دارد که در حال حاضر تنها ۱۸ درصد از آنها شاغل و ۸۲ درصد از آنها بیکار هستند. البته این آمار به گفته کارشناسان مستقل از دولت، نقیق نیست و زنانی که شوهران معتاد و از کار افتاده و زندانی دارند، در این سرشماری به حساب نیامده‌اند و سرپرست پنهان خانواده‌ها هستند. طبق تحقیقاتی ارزش کارهای غیر رسمی زنان معادل ۵ ممیز ۳ درصد میلیارد دلار است و سالانه معادل ۱۵۶ میلیون ساعت از وقت زنان صرف مراقبت از کسانی می شود که توانایی جسمی رسیدگی به امور شخصی خود را ندارند و بیمار یا معلول هستند و در منزل از آنها مراقبت می شود که این مقدار زمان معادل ۷۷ هزار شغل تمام وقت است.

در کشورهای پیشرفته ی اروپایی، برای نگهداری از افراد معلول جسمی و یا مریض، دولت موظف است پرستارانی را استخدام کند که صبح تا شب ز این افراد نگهداری می کنند و یا اگر مادر خودش بخواهد در منزل از فرزند بیمار یا معلولش نگهداری کند، دولت بابت وقت وزمانی که زن برای نگهداری از فرد معلول می گذارد حقوق می پردازد.

- از سوی دیگر زنانی هم که در کارگاه های کوچک تولیدی و کارخانه ها کار می کنند وضعیت بهتری ندارند. محدودیت هایی که براشتغال زنان از شرع و قانون حاکم بر جامعه و نگاه جنس دومی بودن که بر سر زنان کارگر سلیه افکنده، باعث شده از کل نرخ مشارکت اقتصادی در ایران که ۳۵ ممیز ۷ درصد است، ۵۵ ممیز ۳ درصد به مردها و ۱۴ ممیز ۴ درصد به زنان متعلق باشد. علیرغم این وضعیت زنان کارگر، باتوجه به سیاست ها و تفکرات زن ستیزانه از سوی مرتجعین قانون گذار در مجلس و تصویب لایحه ی تشویق افزایش جمعیت از سوی دولت، طرح دورکاری و افزایش مرخصی های زایمان ، رژیم تماما تلاش می کند تا زنان را از چرخ های اقتصادی و بازار کار و اجتماع دور کرده و خانه نشین کنند.

قراردادهای موقت و یا تعدیل نیرو هم، نقش بسیزل مهمی در کاهش امنیت شغلی زنان دارد و زنان کارگر اولین قربانیان قانون تعدیل و اخراج کارگران هستند.

- همچنین، زنان کارگر دستفروش هستند که پاتوق اصلی شان متروهایی ست که از زور فشار جمعیت جای نفس کشیدن نیست و مثل بمب در حال انفجار است. این زنان هر روز از صبح تا شب با ترس از نیروهای انتظامی داخل متروهاکه مانع از کار و توقیف وسایل آنان میشود امرار معاش می کنند. تقریبا تمام روزشان را باید داخل متروها بگذرانند از این سر شهر به آن سر شهر مسیری را ده ها بار بروند و برگردند تا بتوانند پولی برای مخارج زندگی خود و خانواده شان درآورند.

## نگاهی به موقعیت زنان

## کارگر در ایران

**مونا شاد**

کارگران زن علاوه بر اینکه همانند مردان کارگر مورد استثمار وحشیانه ی سرمایه داران قرار می گیرند، اما تبعیض و نابرابری و تحقیر زنان بدلیل جنسیتی مضاعف و حتی چنگانه ای است که زنان کارگر از آن رنج می برند.

با توجه به بحران وضعیت اقتصادی و فلاکت موجود در ایران هر روز خانواده های کارگری در فقر و گرسنگی بیشتر فرو می روند و آمار نشان می دهد تقاضای شغل از سوی زنان بالا رفته ولی آمار تعداد زنانی که شاغل هستند نه تنها بالا نرفته بلکه در سال های ۹۰ و ۹۱، نرخ بیکاری زنان دوبرابر نرخ بیکاری مردان بود. افزایش نرخ بیکاری زنان، به نقل از سایت مرکز آمار ایران، از ۳۳ درصد در سال ۸۴ به ۴۳ درصد در سال ۹۰ نشانگر این واقعیت است. و نرخ بیکاری در میان زنان حدود سه برابر میانگین جامعه است. همچنین از ۲۴ میلیون شاغل موجود در ایران، فقط ۵ میلیون نفر زن و از ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بیکار کشور نیز یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر زن می باشند. در جوامع اسلام زده و مرد سالار این نابرابری در اشتغال زنان قوی تر است. زیرا بنا به قوانین حاکم ضد زن که توسط دولت های اسلامی بصورت قانون بر جامعه و زنان تحمیل می شود، فرصت های کمتری را برای اشتغال زنان مهیا می کند. طبق اطلاعات واشنگتن پست“ براساس داده‌های بانک جهانی از وضعیت اشتغال زنان ارائه داده: در میان کشورهای اروپایی ایتالیا که به داشتن فرهنگ دیرینه ی مردسالار در قاره اروپا معروف است در رده ی کشورهایی قرار می‌گیرد که نرخ اشتغال زنان کمتر از ۳۵ درصد است. دیگر کشورهای قاره‌ی اروپا مثل هلند، آلمان ، اسپانیا و پرتغال در گروهی قرار گرفته‌اند که تقریبا نیمی از جمعیت زنانی که در سن کار به سو می‌برند به شغلی اشتغال دارند. و دربریتانیا زنان بیش از ۵۵ درصد نیروی کار را تشکیل داده‌اند. کشورهای حوزه‌ی اسکاندیناوی نیز در گروهی جا دارند که بین ۵۵ تا ۶۵ درصد زنان اشتغال دارند. وضعیت قاره‌ی آفریقا از کشوری به کشور دیگر بسیار متفاوت است. در حالی که برای مثال در نامیبیا یا زیمبابوه بیش از ۵۵ درصد زنان شاغل‌اند، در الجزیره این رقم به کمتر از ۳۵ درصد می‌رسد.آفریقای جنوبی بین ۳۵ تا ۴۵ درصد نیروی کار زن دارد و در تانزانیا نزدیک به ۷۰ درصد زنان شاغل‌اند. در ادامه این اطلاعات گزارش شده، آمده که در کشورهای بلوک شرق سابق و کشورهایی با نظام "کمونیستی" فعلی وضعیت اشتغال زنان از دیگر نقاط جهان بهتر است. در روسیه نزدیک به ۷۵ درصد زنانی که در سن کار به سر می‌برند، شاغل‌اند. ( دویچه وله - ۲۸ بهمن ۱۳۹۲)

***قوانین حمایتی دولت از زنان کارگر در عمل پوچ و توخالی هستند و هیچ کارفرمایی به آن اعتنایی نمی‌کند.***

**کار زنان در ایران عرصه ها و محیط های گوناگونی را در بر می گیرد. از جمله:**

- میلیون ها زن خانه دار کارگران بی اجر و مزد نظام سرمایه داری هستند و در منزل خود مجانی کار می کنند و مردان کارگر را تر و خشک و مواظبت می کنند تا بتوانند فردا به سر کار بروندو فرزندان خود که کارگران آینده ی بازارکار سرمایه داری است بزرگ می کنند و دستمزدی نمی گیرند. زنان خانه دار حتی جزو کارگران بیکار محسوب نشده و بیمه ی بیکاری نمی گیرند. زنان خانه دار، این کارگران مجانی نظام سرمایه داری، در مقابل جامعه و حتی خانواده و همسران خود که مردان کارگر و سرپرست خانواده محسوب می شوند، موقعیت شکننده و تحقیر آمیزی دارند.

- اکثریت زنان کارگر خود به تنهایی سرپرست خانواده هستند. یعنی زنانی هستند که یا طلاق

## در افشانی های یک "چپ" لیبرال

جوابی به "گزارشهای" رضا مقدم

خالد حاج محمدی



عقب افتاده ای که حول این مسئله از جمله از جنب جمع آزرین - مقدم راه افتاد، قبلا به روشنی توضیح داده ایم. در مورد این مسائل ممکن است نظرات ما از زاویه هایی با افرادی از شرکت واحد یا هر فعال کارگری و... در ایران یا خارج ایران، دوری و نزدیکی هایی وجود داشته باشد. دوری و نزدیکی هایی که موضوع بحث این نوشته نیست. اما تا جایی که به محفل "اتحاد سوسیالیستی" و تلاش های آنها در این پروسه برگردد، یک بار دیگر و در جواب ادعاهای پوچ جناب مقدم چند نکته را برای چندمین بار یادآوری میکنم.

در زمان سولیداریته سنتر ما شاهد یک کمپین پلیسی علیه کل شرکت واحد و نه تنها اسالو از جانب این جمع بودیم که صاحبان کمپین تلاش میکنند آنرا در خدمت کاسبکاری سیاسی خود، دفاع از شرکت واحد نام بگذارند. در این مورد مشخص، اینجانتها به یک گفته از آقای مقدم اشاره میکنم که میگویند:

"اسالو باید توضیح بدهد که رابطه اش با ..... چه است؟ رابطه اش یا سولیداریته سنتر چه است و چرا در زمان ریاست ایشان یکی از کارمندان رسمی سولیداریته سنتر دارای مسئولیت و مقام شد در سندیکای واحد." (به نقل از مصاحبه رضا مقدم در مورد شرایط بازگشت اسالو به جنبش کارگری). خط تاکیدها از من است

آنچه در بالا آمده است تنها یک نمونه از دهها نمونه از این تیپ فعالیت سیاسی است. در همان زمان فعالین این جمع تهدید کردند که لیست کسانی که در ایران با سولیداریته سنتر ارتباط داشته اند را علنی منتشر میکنند. توجه داشته باشید این کمپین از جانب این جمع زمانی راه افتاد که اسالو در ایران بود. فضای پلیسی و احضار و بگیر و ببند علیه هیئت مدیره شرکت واحد و فعالین آن چون ابری سیاه بالای سر آنها در گشت و گذار بود. ما این گونه "فعالیتها" و فعالیت های مشابه شان در مورد داب، را نه کار سیاسی بلکه کار پلیسی علیه کل سندیکای واحد و دانشجویان کمونیست دانسته و میدانیم. این اقدامات تنها علیه اسالو نیست، بلکه پرونده ای بزرگ امنیتی علیه کل هیئت مدیره شرکت واحد است. همین اتهام و پیدا شدن شاهدان شرافتمندی چون آقایان مقدم و آزرین، برای مرکز اطلاعات جمهوری اسلامی جهت تخته کردن کل سندیکای شرکت واحد کافی بود.

آیا هر آدم با انصافی خود را جای کارگری بگذارد که عضو سندیکای واحد است و ادعاهای رضا مقدم و تهدیدات فعالین آنها برای اعلام اسامی مورد ادعایشان را ببیند، اگر این ادعاها به گوش آنها برسد که عده ای آنهم نه در مراکز رسمی پلیسی بلکه در اپوزیسیون و به نام کارگر و کمونیست، مدعی وجود پرونده ای مبنی بر صلح مقام شدن کارمند سولیداریته سنتر در شرکت واحد است، مرعوب نخواهد شد! آیا عضو مورد نظر ما جرات میکند عضو آن تشکل بماند؟ آیا چنین ادعاهایی نه تنها شهادتی در خدمت وزارت اطلاعات علیه کل هیئت مدیره و راس این سندیکا، بلکه تهدید و خطری بالای سر هر کارگر عضو این تشکل نیست؟ و در ثانی بر چنین اعمالی در کشوری با حاکمیتی که دهها هزار انسان را با پرونده های مشابه و البته بسیار کوچکتر و ساخته شده توسط حقوق بگیران مراکز امنیتی و پلیسی ایران، به نام پول گرفتن از اسرائیل و آمریکا به زندان انداخته و شکنجه و اعدام کرده است، چه میتوان نام گذاشت؟ کار آقای مقدم و همراهانش کجای رابطه طبقه کارگر و طبقه حاکم قرار میگیرد؟ قضاوت را به خوانندگان میسپارم.

اما آیا واقعا این جمع عوارض چنین اقداماتی را نمیدانند؟ کودکانه خواهد بود اگر تصور کرد که نمی دانند! این ها کاربرد سیاسی پاپوش دوزی های امنیتی، پرونده سازی نوع بخصوصی از رابطه مالی را خوب میدانند. در این راستا کارکشته و باتجربه اند. این دور هم از هیاهو و تهدید های جمع آزرین - مقدم بسیار آگاهانه و با اهداف کاسبکارانه صورت میگیرد. این ها چشم طمع دوخته اند به جلب نیرو، نه از طریق یک مبارزه سیاسی سالم و متمدنانه که از طریق باد زدن خصومت های شخصی و اختلافات غیر سیاسی و ایجاد کینه میان فعالین این سندیکا. آقای مقدم در همان مطلبی که مورد نقد این مقاله است، گفته اند که:

"از نظر قوه ضد انسانی قضائیه رژیم اسلامی حتی کمک مالی اندک به خانواده کارگران زندانی، یاری به باصطلاح "مجرم" است و "جرم" محسوب می شود." پس بحث نادانی نیست! و آقای مقدم به جرایمی که قوه قضائیه برای کمک به خانواده کارگری قائل است کاملا "آگاه" است، چه رسد به عواقب "پول گرفتن از آمریکا و مقام و مسئولیت دار شدن کارمند رسمی سولیداریته سنتر در شرکت واحد".

رضا مقدم بسیار رندانه تلاش کرده است با علم به خصومتی که میان فعالین شرکت واحد و از جمله اسالو و تعدادی دیگر در یک دوره پیش آمد، برای منزوی کردن یا خراب کردن اسالو، کار پلیسی خود را مبارزه با اسالو و نلسوزی برای بقیه قلمداد کند! چنین اعمالی علاوه بر امنیتی و پلیسی بودن در بهترین حالت فرصت طلبی و توبه هم زنی مضمّن کننده ای بیش نیست. رفتاری که دیگر به مشخصه هویتی این جمع تبدیل شده است. در پروسه کنار گذاشتن اسالو عینا تلاش کردند با شایعه پراکنی علیه اسالو و به نام نلسوزی با همکاران او بر فضای دشمنی گور، کینه توزی میان آنها بیفزایند تا شاید از میان این دوستان به محفل آقای آزرین - مقدم به چشم نلسوز و دوست نگاه شود. نوشته اخیر رضا مقدم از این زوایه حاوی یک اپورتونسیسم عمیق کاسبکارانه و یک شیادگی سیاسی جدی است که به آن اشاره خواهم کرد.

چرا چنین جهت ارتجاعی و ضد کارگری جریان شما در تقابل با موضع ما و بخش اعظم فعالین کارگری و از جمله کل شرکت واحد و هیئت مدیره آن، شما را در جایگاه خود ساخته تان به عنوان "شورای نگهبان" جنبش کارگری باقی گذاشته است؟ در ثانی شما و حمید تقوایی در آن دوره و در طول کل جنبش سبز در یک جبهه شمشیر میزدید، در یک جنبش بودید، یک موضع داشتید! و ما و بسیاری از فعالین کارگری ایران در مقابل جبهه مشترک شما! این ریاکاری و فرصت طلبی را جز شیادگی سیاسی چه میتوان نام گذاشت؟

"دروغگوی" ما یا حقه بازی سیاسی شما؟ در دوره قبل و در دل تهدید فعالین کارگری در ایران توسط فعالین جمع آزرین - مقدم به جرم ادعایی آنها، مبنی بر پول گرفتن از سولیداریته سنتر و متعاقبا حکم "اخراج اسالو از جنبش کارگری" از جانب آقای مقدم به جرم "فساد مالی" مورد ادعایی گروهشان، ما گفتیم که مشکل این جمع نفس گرفتن پول نیست. گفتیم آنها مشکلی با پول گرفتن ندارند و ماجرای "پول گرفتن" بهانه ای برای تصفیه حساب با مخالفین سیاسی خود و از جمله با شخص اسالو است. یاد آوری کردیم که ایرج آزرین و رضا مقدم سالها در حزب کمونیست ایران و به عنوان اعضای کمیته مرکزی آن حزب بوده اند. در آن دوران ما و بسیاری از احزاب و گروه های سیاسی اپوزیسیون از دولت عراق پول و امکانات گرفته ایم. آن زمان هم شرط ما این بود که گرفتن این امکانات بی قید و شرط باشد و اکنون هم به آن اقدام وقت انتقادی نداریم. گفتیم که اگر این جمع پرنسیپا مخالف پول گفتن هستند پس چرا به آن دوره انتقادی ندارند. در دوره ای ما در حزب کمونیست ایران خواهان قطع رابطه با عراق و خاتمه دادن ادامه گرفتن امکانات مالی و... بدلیل سیاسی روشنی بودیم که اینجا جای پرداختن به آن نیست. اما از آن زمان تاکنون بیش از دو دهه می گذرد و هنوز هم حزب کمونیست ایران و تشکیلات کردستان آن حزب (کومه له) از دولتها پول میگیرند و هیچ زمانی هم آنرا مخفی نکرده اند و این جمع هم با آن مشکلی نداشته اند. مسئله پول نیست. مسئله بی بضاعتی جماعتی است که خلا و ناتوانی سیاسی شان در مبارزه با مخالف سبلیسی را با پرونده سازی مالی و امنیتی، پر میکنند.

"آنچه اکنون جریان دارد تبدیل اصل استقلال سیاسی و مالی جنبش کارگری به یکی از معیارهای مهم قضاوت فعالین کارگری در قبال احزاب و سازمانهای چپ و نشان برجه نزدیکی و دوری این احزاب از جنبش کارگری است"

باز اشاره کرده اند که: ضوابط دریافت کمک مالی یکی از دستورات روز جنبش کارگری برای تعیین تکلیف با جریاناتی است که از طریق پول قصد فاسد کردن جنبش کارگری را دارند (خط تاکیدها از من است)

به این ترتیب رضا مقدم به شیوه اسلامی ها با کربلا حسینی درست کردن از موازین متمدنانه، شفاف و زمینی کمونیسم کارگری در دفاع از دسترسی به امکانات مالی، با المفسد و الفاسدین کردن و نوشتن حل المسائل مربوط به قواعد پول گرفتن طبقه کارگر، یک شبه و یک تنه همه احزاب کمونیستی و شخصیت های کارگری را تکفیر و به این شیوه متفکرانه و فلسفی، از جنبش کارگری اخراج میکنند. جدا از معلم شان حشمت

جمع آزرین- مقدم یک بار دیگر علیه حزب حکمتیست به میدان آمده اند. این بار به بهانه اسلو و پول گرفتن او برای جنبش کارگری. این بار نیز رضا مقدم پا پیش گذاشته است و به روال همیشگی همراه مشتاقان افترا یکسری ادعای پوچ را به عنوان "مدارک جدید" که ظاهرا نتیجه فعالیت "سیاسی" این دوره اش است کشف کرده و علیه ما رو کرده است.

"نوشته" رضا مقدم زیر عنوان "دوراهی تعیین تکلیف: دفاع از جنبش کارگری یا دفاع از پول گرفتن اسالو"، حاوی هیچ بحث سیاسی جدی نیست. مطلب او یک نسخه دیگر سر هم بندی شده و به هر دری زدن است برای مسموم کردن فضای شایعه پراکنی های همیشه مردود و بسیار کودکانه جهت تشویش اذهان و ماهی گرفتن از آب گل آلود.

این شیوه از فعالیت به نام "سیاست" و "سوسیالیست کارگری" تقریبا بخش عمده واسلسی کار این جمع از زمانی است که روی پای خود مستقلا از سال ۱۹۹۹ شروع به کار کردند. بعلاوه نوشته آقای مقدم علاوه بر زبان و ادبیات دور از نزاکتشان حاوی یک کینه توزی غیر قابل وصف و نفرت عمیق و کور و خارج از تناسبی علیه حزب حکمتیست است که تعجب هر ناشناسی را بر می انگیزد. اینها جواب سمپاشی های شخصی شان را از طرف طیف وسیعی از کسانی که دوستی دیروز و عداوت هیستریکی امروز این طیف را خوب می شناسند، گرفته اند.

آنچه در این نوشته مهم است آفتابی شدن لیبرالیسم "چپ" ملی ایران در دفاع از ناسیونالیسم کرد و نفی مبارزه طبقاتی در کردستان و نفی وجود طبقه کارگر در این جامعه است، به بهانه احترام پدرسالارانه شان به وجود ستم گری ملی!

در این نوشته به نکاتی از کار "سیاسی" امروز رضا مقدم در مورد موضوع پول گرفتن و جنبش کارگری، خواهم پرداخت. همزمان نکاتی را در مورد نتیجه "تحقیقات کارآگاهانه" آنها علیه حزب حکمتیست توضیح میدهم و بعلاوه در مورد "دروغ" بزرگ مورد اشاره و توجیهات پوپولیستی "چپ" لیبرال ایرانی در مورد "جنبش رفع ستم ملی" و تئوری های آشنای چپ ملی ایران در برخورد به ناسیونالیسم کرد، توضیح خواهم داد. بعلاوه به چرایی نفرت نامه های پر از کینه و چرکین و شانناژ شخصی او علیه حزب حکمتیست و جریاناتی که به نام کمونیسم کارگری فعالیت دارند، میپردازم.

### ماجرای سولیداریته سنتر و پول گرفتن اسالو

در مورد پول گرفتن اسالو برای جنبش کارگری و ماجرای سولیداریته سنتر و در عین حال ماجرای کنار گذاشتن اسالو از راس سندیکای واحد و کمپین



## در افشانی های یک ...

پول میگیرند و هیچ وقت هم مخفی نکرده اند، نقی ندارند؟ و چرا به همین دلایل اسالو به حکم آقای مقدم از جنبش کارگری "خارج است"؟ اما دوستان این جمع در کومه له که تا امروز هم از دولتها پول میگیرند، نه تنها حکم "خارج از جنبش کارگری" نمیگیرند، بلکه رابطه حسنه آنها با محفل آزرین- مقدم هم، بدلیل پول گرفتن لطمه ای هم نمیخورد؟ این ها پیامبران و سخنرانان شهر نابینایان و ناشنویان قرون وسطی اند!

آقای مقدم در نوشته اخیر خود "دوراهی تعیین تکلیف" در تلاشی ناموفق سعی کرده اند جریان خود را از این تناقض گونیا نجات بدهد. اجازه بدهید از زبان خود آقای مقدم بخوانیم که چه خواهند گفت:

"یکی از روش های هر دو حزب حکمتیست برای دفاع از قرار اصول رابطه با دولتها"، تکرار دروغ رابطه حزب کمونیست ایران با دولت عراق است و اخیرا از این دروغ چماقی ساخته اند علیه فعالین جنبش کارگری که بر استقلال مالی جنبش خود، و بر اتکای مالی بر طبقه خود پافشاری می کنند."

باز فرموده اند:

"توضیح تفاوت اینکه چرا فعالیت کومه له رابطه با عراق را ایجاب می کرد اما فعالیت حزب کمونیست ایران رابطه با عراق را ایجاب نمی کرد، تماما علیه حکمتیستهاست. به همین دلیل حکمتیستها از رابطه کومه له با عراق بعنوان چماق علیه فعالین جنبش کارگری استفاده نمی کنند و یک رابطه دروغین برای حزب کمونیست ایران تراشیده اند و آنرا بعضا با لونگی علیه طرفداران اتکا به خود مالی جنبش کارگری بکار می گیرند. ( همه نقل قولهای بالا از نوشته "دوراهی تعیین تکلیف" است و تمام تاکیدها از من است)

ابتدا اجازه بدهید یکی دو نکته کوتاه در مورد اتهامات واهی و ساخته و پرداخته جناب مقدم و موش دوانی های او را بیان کنم و بدنبال به توجیبات ناسیونالیستی او و تقدیس "جنبش رفع ستم ملی" میپردازم.

فرموده اند حزب کمونیست ایران با عراق رابطه ای نداشته اند و کومه له رابطه داشته است. ما را متهم به دروغگویی و تراشیدن رابطه برای حزب کمونیست با عراق کرده اند. از این عجیب تر کشف کرده اند که روشن کردن دلیل رابطه کومه له با عراق و عدم رابطه حزب کمونیست ایران با آن تماما علیه حکمتیستها است!! چرایی آنرا فقط آقای مقدم میدانند. گفته اند:

"حکمتیستها از رابطه کومه له با عراق بعنوان چماق علیه فعالین جنبش کارگری استفاده نمی کنند و یک رابطه دروغین برای حزب کمونیست ایران تراشیده اند"

ابتدا بگویم که "حمله" ما به فعالین جنبش کارگری و حربه کردن رابطه حزب کمونیست ایران با عراق علیه آنها، بخشی از شایعه پراکنی های جناب مقدم است. ما بر سر پول گفتن و نگرفتن و سیاست دوگانه و نسبیست سیاسی عیان گروه "اتحاد سوسیالیستی" یقه آنها را گرفته ایم و تناقض گویی این جمع را برملا کرده ایم. آقای مقدم به جای جدلی سالم سیاسی و توضیح در جواب منقدین، خود محفل خود را به عنوان مرکز عالم و در جایگاه فعالین کارگری گذاشته است. هر کس نقدی از آنها داشته است، به عنوان کخدای جنبش کارگری و با چماق اینکه به "فعالین کارگری" حمله شده است، فحشنامه علیه اش صادر میکنند. سرانجام با داستان سراسری و اکروبات بازی تلاش میکنند، رابطه ای کینه ای، غیر سیاسی و ناسلمرا

میان مخالفین سیاسی خود با فعالین کارگری مهندسی کنند. لذا ادعای ایشان مبنی بر حمله ما به فعالین کارگری و با "چماق" رابطه حزب کمونیست ایران با عراق کذب است. این دست کم گرفتن شعور فعالین کارگری و مخاطبین و کسانی است که مقدم تلاش میکنند به این شیوه آنها را از کمونیسم حکمت دور کند.

در مورد اینکه حزب کمونیست ایران با عراق رابطه ای نداشته اند و اتهام "دروغ پراکنی" به ما، نکاتی را به اطلاع میرسانم. حزب کمونیست ایران تا زمانی که ما در آن حزب بودیم به عنوان حزب کمونیست با دولت عراق رابطه ای نداشت. این رابطه و تامین امکانات مختلف از مالی تا تسلیحاتی و... نه مستقیم از طریق حزب کمونیست بلکه از طریق تشکیلات کردستان آن حزب یعنی کومه له پیش میرفت. اما بر خلاف باندبازیهای کودکانه جناب مقدم، کومه له بخشی از حزب کمونیست ایران و کمیته مرکزی کومه له، کمیته منطقه ای حزب کمونیست ایران بود نه سازمان و حزبی دیگر. آقای مقدم با جدا کردن کومه له از حزب کمونیست تلاش دارند بگویند ایشان که آن زمان همراه ایراج آزرین عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بوده اند رابطه ای با عراق نداشته و لزوم چنین رابطه ای حتی طرح هم نشده است.

رابطه با عراق در سطحی بسیار محدود قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران توسط کومه له در جریان بود، دامنه این رابطه بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران بسیار از آنچه حتی خود ما در آن حزب تصور میکردیم فراتر رفت. ارگانهای مرکزی ما از جمله رهبری حزب کمونیست و تشکیلات کردستان آن، امکانات زیستی، رادیو، انتشارات و... همگی در عراق و از جمله با استفاده از امکاناتی که از عراق میگرفتیم تامین میشد. و همچنانکه گفتم کومه له تشکیلات کردستان حزب کمونیست بود نه سازمانی مستقل از آن حزب. حزب کمونیست ایران احتیاجی نبود رابطه امکاناتی و مالی مستقل با عراق بگیرد، زمانی که این رابطه از جانب یکی از تشکیلاتهای آن حزب، که تشکیلات کردستان آن باشد تامین بود. خلاصه اینکه کل امکانات مالی تدارکاتی و هر چه از عراق گرفته شده، کل آن حزب با تشکیلات کردستان تا تشکیلات مخفی، انتشارات ارگانهای مختلف آن و کمیته مرکزی آن حزب که آقایان آزرین- مقدم نیز عضو آن بودند استفاده میشد. اینکه حزب کمونیست رابطه نداشت و کومه له رابطه داشت توضیحات پوچ جناب مقدم مبنی بر "دروغگویی حکمتیستها"!! و تراشیدن رابطه "جعلی" برای حزب کمونیست ایران!! را باید به حساب جعلیات آقای مقدم گذاشت. اگر تناقض گویی و سیاست یک بام و دو هوا را دنبال میکنید، لطفا پای عوارض آنهم بشینید. باور بفرمائید علیرغم اینکه سرتان را زیر برف کرده اید، مردم شما را میبینند و ما حکمتیستها گناهی نداریم. مردم عاقلتر و فهیم تر از آن هستند که این اکروبات بازی و حقه بازی سیاسی را به نام حقایق از شما بپذیرند. هر آدم شرافتمندی با هر درجه دوری از حزب حکمتیست میتواند نگاه کند و همین جعلیات گروه شما را ببیند و بفهمد که چه اهداف پلیدی را میخواهید با این صحنه سازیها به خوانندگانتان بفروشد.

ضمنا رابطه امکاناتی و مالی کومه له و حزب کمونیست با عراق در ۲۲ سال قبل، که ما هنوز از آن دفاع میکنیم و نقدی نه به کومه له و نه به حزب کمونیست ایران بر سر این رابطه و پرنسبیهایی بالایی که آن حزب و تشکیلات کردستان آن (کومه له) در این رابطه داشت، نداریم، هر چه باشد به ۲۲ سال قبل مربوط است. اما امروز چه؟ در ۲۲ سال گذشته رابطه دولت عراق با کومه له ادامه داشته و هنوز هم برقرار است. امروز در دنیای واقعی نه مبارزه مسلحانه ای عملا در کردستان ایران در جریان است و نه جنگی مسلحانه صورت میگیرد. در ۱۵ سال گذشته نه حزب دمکرات و نه کومه له فعالیت نظامی در ایران نداشته اند. آنها به بارزانی و طالبانی تعهد داده اند که علیه جمهوری اسلامی از طریق کردستان عراق وارد ایران نشوند و فعالیت نظامی نکنند. حال میفرمائید نیازهای مبارزه مسلحانه ایجاب میکند!!! در تمام این مدت تنها

جریانی که مسلحانه رهبران و فعالینش به شهرهای کردستان رفته اند، حضور علنی داشته اند، جریانی ما بوده است که البته ما نیز کار نظامی را در دستور کار نگذاشته ایم. امروز نزدیک به دو دهه است که حزب کمونیست ایران و تشکیلات کردستان آن و انواع کومه له های جدیدی که تشکیل شده اند، همراه دو حزب دمکرات و... همگی هنوز هم از عراق و در دوره اخیر از دولت اقلیم کردستان پول میگیرند. چرا نقد جنابعالی شامل حال آنها نیست؟ چرا جنابعالی و گروهتان در همه دورانی که با کومه له خوش بش داشتید از تلویزیون و سایت و امکانات آنها که از جمله با همان پولهای که "جنبش کارگری را فاسد میکند" استفاده کردید و هنوز هم کلیددار "جنبش کارگری" و تازه "جناح چپ" آنرا یدک میکشید؟

زمانی که بیش از ۵۰ نفر از دانشجویان آزادیخواه و برابری در زندان بودند، زمانی که زیر شکنجه بازجویان مرکز اطلاعات بودند و شکنجه گران دنبال کسب اطلاعات و شناسایی حکمتیستها میگشتند، جریانی شما با استفاده از همان پول و امکانات "فاسد" دولتها بر روی "سرور" اینترنتی کومه، سایت کذایی "تریبون مارکسیسم" را گذاشتید و به روال سابق با اسامی جعلی شروع به گزارش دهی به مراکز اطلاعات ایران علیه ما کردید. اکنون نیز در کمال وقاحت میفرمائید به شما در دوره داب "اتهام" زده شده است. فراموش فرموده اند که نه تنها بر حکمتیست بودن دانشجویان شهادت میدادند، بعلاوه اسلحه و گارد آزادی را نیز زیر بغلشان دادند. در همان زمان و به همین دلیل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب رسماً اطلاعیه دادند و گزارش دادن به مراکز پلیسی را محکوم کردند. یادتان رفته است که بعد از اتهام کذایی پول گرفتن ما از اسراست با اسامی جعلی که طی اطلاعیه ای زیر عنوان "در پاسخ پیمان نعمتی، ایرج آزرین و رضا مقدم" جوابتان را دادیم، و سرانجام آقای آزرین آقتابی شد و رسماً فرمودند کورش مدرسی با پول اسرائیل میخواهد انقلاب کند! آقای مقدم لطفا بنشین سر جای!

**"چپ" لیبرال وطنی و "جنبش رفع ستم ملی"**

آقای مقدم سرانجام و در ادامه بحثهای خود بر نیژ کومه له به رابطه با عراق پرداخته اند. آنچه در این بخش مهم است نه نفس این رابطه بلکه تئوریهای جناح راست چپ ناسیونالیست ایرانی در توجیه این رابطه است. آقای مقدم دست در خورجین تئوری های راست امثال حزب توده و اکثریت، طیف فدایی و وحدت کمونیستی در سال ۵۷ و در تقدیس ناسیونالیسم کرد برده است. حال خواهیم دید که "سوسیالیسم کارگری" این جمع چه اندازه جعلی، ملی و از تولیدات تاریخ مصرف گذشته جناح راست چپ ۵۷ ایرانند. آقای مقدم میگوید:

"جنبشهای اجتماعی نظیر کارگری، زنان، دانشجویی و رفع ستم ملی و غیره اصول، اهداف، اشکال مبارزاتی و نیازهای متفاوتی دارند. این جنبشها برای تامین نیازهای خود و از جمله نیاز مالی، راههایی را انتخاب می کنند که با اهداف، اصول، سنتهای مبارزاتی و تاریخی آنها خوانایی داشته باشد. روش های تامین نیازهای جنبش های رفع ستم ملی، هم نوع مسلحانه توده ای و یا نوع سیاسی و شهری، طبعاً یا اهداف، سنتهای تاریخی و منافع شان مطابقت دارد و نمی توان همانها را برای جنبشهای اجتماعی دیگر کپی کرد."

در بخش دیگری در همین نوشته و در ادامه میگویند:

"فعالتهای حزب کمونیست ایران رابطه با عراق را ایجاب نمی کرد. اما در مورد کومه له چنین نبود. کومه له (همچنین حزب دمکرات) یکی از دو نیروی در هم تنیده در جنبش مسلحانه توده ای مردم کردستان علیه ستم ملی بود، بگونه ای که تفکیک منافع کومه له

از منافع جنبش مردم کردستان اغلب غیر ممکن بود. جنبش مسلحانه توده ای مردم کردستان بدون تسهیلاتی که فقط از طریق رابطه با عراق، (ترکیه منتفی بود) تامین میشد، دوام نمی آورد. به این اعتبار بحث بر سر مخیر بودن کومه له در ایجاد این ارتباط و یا درستی یا نادرستی این رابطه نبود. در آنزمان برای دوام جنبش مردم کردستان، رابطه کومه له با عراق یک انتخاب ناگزیر بود"

باز و بدنبال میگویند:

بعلاوه و مهمتر اینکه، این ناگزیری برای جنبش رفع ستم ملی در کشور ترکیه و عراق و ایران مشترک بود. اپ ک ک" با دولت ترکیه می جنگید و با رژیم اسلامی و سوریه رابطه داشت. اتحادیه میهنی با دولت عراق می جنگید و با دولت ایران رابطه داشت و احزاب کرد ایران نیز با رژیم اسلامی می جنگیدند و با دولت عراق رابطه داشتند. در عین اینکه بعنوان مثال هیچکدام از احزاب کرد ایران به احزاب کرد عراق انتقاد نداشتند که چرا با رژیم اسلامی که مردم کردستان ایران را سرکوب میکند، رابطه دارند و کمک دریافت می کنند و بلعکس. در پایان اینکه، اگر حکمتیستها نه از حزب بلکه از کومه له بعنوان چماق استفاده می کردند، پاسخ می گرفتند که هم نیازهای جنبش علیه ستم ملی و آنهم نوع مسلحانه توده ای آن با نیازهای جنبش کارگری متفاوت است و هم راههای تامین آن با هم توفیر دارد. (نقل قولهای بالا از نوشته "دوراهی تعیین تکلیف" است و تمام تاکیدها از من است)

در توجیبات جناب مقدم که در بالا آمده است، بخوبی و آشکارا میتوان دید که "کمونیسم" مورد ادعایی محفل "اتحاد سوسیالیستی" چه میزان جعلی، عقب مانده، شرقی و سرهم بندی شده است. تئوری های دست دوم جناب مقدم را در مقابل هر نوجوان محصل جامعه کردستان در ۳۰ سال قبل بگذارید، به آن میخندند. نوجوان فرضی ما نه بر اساس خواندن مارکس و لنین و انقلاب و ضد انقلاب و تاریخ کمونیسم و...، که بر اساس یک مبارزه روزمره طبقاتی در آن جامعه و بر اساس دو نیروی متضاد و متخاصم، کومه له کمونیست ۳ دهه قبل با حزب دمکرات ضد کمونیست و بورژوازی آن جامعه، به این تئوریها جواب میدهد. نوجوانی که شاهد یک طبقه بورژوا در آن جامعه و یک طبقه کارگر و وجود دو نیروی سیاسی کمونیستی و بورژوایی (کومه له و حزب دمکرات) که هر کدام نماینده یکی از آنها را دارند هست، و میان این دو نیرو ۸ سال جنگ صورت گرفته است. ۸ سالی که کارگر کردستان و مردم شرافتمند شاهد قلدری و جنگ طلبی حزب دمکرات و حملات این حزب به طبقه کارگر و حزب سیاسی آن بود. نوجوانی که شاهد ترور فعل کمونیست توسط حزب دمکرات در جریان اعتصاب کارگر کوره پز خانه و در دفاع از صاحبانه کوره بوده است. نوجوانی که شاهد بود که حزب دمکرات درست مانند رضا مقدم وجود طبقه کارگر را انکار میکرد و از کومه له میخواست بپذیرد که آن حزب برای رفع ستم ملی مردم کردستان مبارزه میکند و با کومه له از یک جنبش است و حزبی انقلابی است، چیزی که آقای مقدم به بورژوازی کرد و از کیسه کارگر و کمونیست ارزانی بخشیده است. کمونیستهای جامعه کردستان، ما و کومه له کمونیست آن زمان، این زورگویی و این انکار مبارزه طبقاتی و وجود "یک جنبش واحد و انقلابی" در کردستان که همه با هم در آن هستیم را از آن حزب علیرغم تحمیل یک جنگ تمام عیار ۸ ساله نپذیرفتیم، تا امروز از جناح راست چپ ناسیونالیست "اتحاد سوسیالیستی" و آقای مقدم اش بپذیریم.



## در افشانی های یک ...

آقای مقدم نفس وجود طبقه کارگر در جامعه کردستان و وجود مبارزه طبقاتی در این جامعه را نفی کرده است. در آن جامعه یک جنبش را ترسیم فرموده اند که "جنبش رفع ستم ملی" است و حزب دمکرات و کومه له دو نیروی اصلی آن جنبش و در هم تنیده با آن هستند. واقعا بر این همه نکوت و بر این همه "جانبداری" از "کارگر و کمونیسم" باید زنده باد گفت! انگار نه انگار در آن جامعه کارگری موجود است، بورژوازی موجود است و کردستان یک جامعه طبقاتی است که تخصص و جنگ و جدال میان این دو طبقه روزانه در جریان است. انگار اعتراضات وسیع کارگری در این جامعه، مراسمهای بزرگ اول مه در اوج اختناق سیاسی سالهای ۶۷ و ۶۸ و... اتفاق نیفتاده است. انگار ۸ سال جنگ تمحیلی توسط نمایندگان بورژوازی کرد بر علیه طبقه کارگر و حزب سیاسی آنها در قامت کومه له آن دوران روی نداده است. انگار هر لیبیک حزب دمکرات به جمهوری اسلام همراه با کمونیست کشی برای نشان دادن ظرفیت ضدانقلابی و ضد کارگری آن حزب همراه نبوده است. اصلا کارگر چه، جامعه طبقاتی چه؟ یک "جنبش رفع ستم ملی" هست با دو نیروی اصلی آن جنبش! و همه با هم کمونیست و بورژوا، کومه له و حزب دمکرات متعلق به "یک جنبش" هستند و آنها "جنبش رفع ستم ملی" است!!

ادعاهای جناب مقدم و تئوریهای لیبرالی نوع وحدت کمونیستی سال ۱۳۶۳ آنها قرار است ابراز نجات جمع آخرین مقدم از تناقض گونیاها، شانزدها و شایعه پراکنی آنها علیه مخالفانشان باشد.

تئوریهای جناب مقدم به مراتب از ادعاهای وحدت کمونیستی سال ۶۳ عقب مانده تر و پوچترند.

منصور حکمت ۳۰ سال قبل جواب وحدت کمونیستی را که مدعی بود "مبارزه طبقاتی و کارگر و بورژوازی در کردستان موجود نیست" را داد. آنزمان به تئوریهای سانتیمانثال راست این جریان که لباس "اومانیزم" را تن کرده بود و با نصیحت کردن ما کمونیستها میگفتند در جنگ کومه له و حزب دمکرات انسان کشته میشود را به عنوان دفاع رسمی آنها از حزب دمکرات و بورژوازی کرد دادیم. جناب مقدم اکنون و با گذشت سی سال از آن تاریخ از تئوری پوچ وجود یک جنبش واحد به نام "جنبش رفع ستم ملی کردستان" و کومه له و حزب دمکرات به عنوان "دو نیروی اصلی آن جنبش" اسم برده اند. فراموش کرده اند که در آن زمان جواب بحث عبدالله مهدی که جنگ حزب دمکرات با کومه له را بر سر هژمنی در جنبش کردستان میدانست داده شد، که انصافا بحث آنزمان عبدالله مهدی با آنچه جناب مقدم امروز میگویند، هزار قدم جلو بود. آقای مقدم حداقل سی سال به عقب هجرت فرموده اند.

جناب مقدم یک "ملت واحد" را ترسیم کرده اند که تحت ستم است و در میان این ملت "جنبشی برای رفع ستم ملی" در جریان است که حزب دمکرات و کومه له آنرا نمایندگی میکنند. پرچم آشتی طبقاتی آقای مقدم و انکار نفس وجود طبقه کارگر در این جامعه، خجالت آور است. ایشان کومه له را، نه سی سال قبل و نه امروز، نه یک نیروی کمونیست و نماینده یک طبقه کارگر موجود و واقعی، که نماینده آن "ملت کرد" برای رسیدن به حق ملی، میدانند. در تصور آقای مقدم اینها "کردها" هستند، نیروهای "کرد" هستند، "احزاب کرد" هستند که در عراق و ترکیه و سوریه با کارت "رفع ستم ملی" و بر اساس نیازهای جنبش ملی فعالیت دارند. و به همین دلیل این نیروها برای نیاز "جنبش رفع ستم ملی" میتوانند و حق دارند وارد هر بند و بست و معامله ای بشوند و کسی هم به آنها (کومه له، دمکرات، بارزانی، پ ک ک و...) بدلیل چنین رابطه ای انتقادی ندارد!

آقای مقدم لباس یک "فارس" را به تن کرده اند و بر کومه له آن زمان هم لباس "کرد" کومه را از سی سال قبل تا به امروز نیرویی در یک جنبش که "جنبش رفع ستم ملی" میدانند. در تصور

"کمونیست فارس" ما بر "ملت کرد" ستم ملی میروید و تحولات آن جامعه، شکل گیری احزاب سیاسی آن، سنتهای مبارزاتی و... آن بر اساس نیازهای "جنبش رفع ستمگری ملی" میچرخد. البته عنایت فرموده و خود او نیز خواهان رفع این ستم است و بر این اساس با "پاترونایز" کردن به سبب همیشگی و برای آوانس به کومه له کنونی، دستی بر سر کومه له هم کشیده است. کومه له را از یک جریان کمونیستی و از بخشی از یک حزب کمونیستی تاریخ سیاسی ایران، به نیرویی از "جنبش رفع ستم ملی" و از یک جنس و یک خانواده با حزب دمکرات تقلیل مییابد!!

از منظر امروز ایشان، سی سال قبل مقدم و آثرین، بعنوان دو پناهنده سیاسی "فارس" که خود را به طبقه کارگر منتسب کرده بودند، در پناه این نیروی غیرکمونیست، کومه له، و در اردوگاههای آن، معلوم نیست مشغول چه کاری بوده اند! لاید چسبیدن "کنه وار" به پیکر یک سازمان "کردی" پر پول و پرامکانات تلویزیونی و ... برای ارتزاق! در تقسیم کار جنبشی رضا مقدم، قرار بر این است که کومه له بعنوان یک سازمان جنبش ملی و کردی، خفت و فساد رابطه با دولت عراق و دریافت کمک مالی از دولتها را حمل کند، و این شاهزادگان ملت بالا دست با حفظ موازین استقلال طبقه کارگر، از آن ارتزاق کنند. این جایگاه سی سال قبل نه آنها و نه هیچ یک از شخصیت های حزب کمونیست ایران و کومه له نبود. اما جایگاه امروز رضا مقدم و ایرج آثرین است. آیا کومه امروز بابت زحمات کمونیستی گذشته، یک معنرت خواهی به این طرفداران نوین اش، بدهکار نیست؟

آقای مقدم با یک قلم تاریخ چند دهه مبارز طبقاتی در آن جامعه با ۸ سال جنگ خونین حزب ضد کارگری و ضد کمونیستی علیه کارگر و کمونیست آن جامعه را قلم گرفته و همه را در کیسه "جنبش رفع ستم ملی" گذاشته اند. تاریخی که هنوز هم بخش زیادی از کاراکترها و شخصیتهای اصلی آن از هر دو طرف (هم بورژوازی کرد و هم طبقه کارگر و کمونیسم آن) در قید حیاتند.

نگرش آقای مقدم و انکار عملی وجود طبقه کارگر، انکار مبارزه طبقاتی و کمونیسم در آن جامعه چیزی جز دفاع از بورژوازی کرد و خاک پاشیدن به چشم کارگر و کمونیست و دهن کجی به آنها نیست.

بعلاوه معلوم نیست بر اساس کدام حقایق تاریخی حزب دمکرات خواهان رفع ستم ملی است؟ بر اساس کدام حقایق تاریخی ناسیونالیسم کرد در ترکیه و عراق و ایران دنبال حل ستمگری ملی است و با کمونیستها بخشی از یک جنبش اند؟ تاریخ ناسیونالیسم کرد در تمام این کشورها، تلاش برای بند و بست با دولت مرکزی با کارت ستم گری ملی و تلاش برای ابدی کردن انشقاق ملی و ماندگاری این ستم گری است. در تمام این کشورها

و بر خلاف ادعای آقای مقدم، وجود ستم ملی ابزاری در دست ناسیونالیسم کرد و کارتی برای بازی و زدو بند با دولتهای مرکزی به منظور شراکت در قدرت و کسب امتیاز بوده است. بر خلاف ادعای جناب مقدم ناسیونالیسم کرد در هیچکدام از این کشورها خواهان رفع ستم ملی نبوده و نیست. ماندگاری ستم ملی و ماندگاری یک انشقاق میان طبقه کارگر و مردم به نام کرد، و وجود چنین دمل چرکینی، ابزاری برای حیات این ناسیونالیسم و کارتی در بازی قدرت با دولتهای مرکزی بوده و هست.

آقای مقدم وجود ستمگری ملی را با آوانس دادن به ناسیونالیسم کرد و با نفی طبقه کارگر و جامعه طبقاتی و کمونیسم آن، توجیهی برای آزادی هر بند و بستی با دولتها کرده است. گویا نیازهای "جنبش ملی و رفع ستم ملی" ایجاب و محق میکند که با هر دولتی وارد بدوستان شد. فرموده اند ناگزیری نیاز "جنبش رفع ستم گری" و نیروهای آن جنبش(با کمونیسم و ضد کمونیسمش) را محق به هر گونه رابطه ای با دولتهای منطقه میکند. اشاره کرده اند که نیاز و سنتها و روشهای این جنبش با جنبش زنان و کارگری و... متفاوت است. و گفته اند

نیروهای کرد عراق، ایران، ترکیه و ... با دولتها رابط داشته اند و مورد انتقاد نیروهای کرد آن کشورها قرار نگرفته اند!! در مورد وجود جنبش مشترک و واحد "رفع ستم ملی" تزه های جناح راست چپ ایران سال ۵۷ که آقای مقدم نجویده تکرار میکنند، را قبلا اشاره کردم. اما در مورد رابطه با دولتها و گرفتن امکانات از آنها که بر اساس ادعای رضا مقدم مورد انتقاد کسی نبوده است توضیح کوتاهی بدهم.

در آن زمان و در حزب کمونیست ایران و کومه له، ما نقدی به نفس رابطه نه تنها این احزاب، که هیچ حزبی با دولتهای مورد اشاره و استفاده از امکانات آنها را نداشتیم، مشروط به اینکه امکاناتی که این دولتها به احزاب مورد بحث میدهند، بی قید و شرط باشد. در آن دوره نه تنها کومه له و حزب دمکرات که شاخه های مختلف فدایی، راه کارگر و ... نیز با دولت عراق رابطه داشتند و پول و امکانات میگرفتند. اینکه آنها "تنیده" در چه جنبش بودند را باید از جناب مقدم پرسید. اما بحث ما این بود و هست که نفس استفاده از امکانات مشکلی نیست اگر در قبال آن امکانات این احزاب به پادوی سیاسی و سازمانی آن دولتها تبدیل نشوند. گفته ایم نقدی اگر هست باید به سیاست آن احزاب از جمله در رابطه با این دولتها باشد، چیزی که هنوز به آن پایبند هستیم.

اما اولاً و بر خلاف ادعای جناب مقدم اگر پول گرفتن از دولتی برای جنبش کارگر فساد بیار می آورد، برای کمونیستها حال فعال جنبش زنان بشند یا "جنبش دانشجویی" یا در کردستان باشد و خواهان رفع ستمگری ملی هم باشد، این رابطه بڑ فاسد است. پرنسیب کمونیستها بر اساس عرصه فعالیت آنها در یک جا فساد و در جای دیگری ملیه مباحثات نیست. بعلاوه بر خلاف ادعای آقای مقدم که گویا کسی به رابطه احزاب ناسیونالیست کرد با دولتها انتقادی نداشته است، در خیلی موارد این رابطه و بدوستان میان آنها مورد اعتراض جدی قرار گرفته است. حزب دمکرات کردستان عراق و رابطه اش با ایران و همزمان رابطه اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی و باج دادن این جریانات و اعمال شنیع آنها بار ها مورد اعتراض نه تنها کمونیستها بلکه مردم متمدن در ایران و عراق بوده است. دولت شاه به حزب دمکرات کردستان عراق (جریان بارزانی) کمک میکرد و در جمهوری اسلامی این کمک ادامه یافت. این کمک ها بی قید و شرط نبود. و دیدیم که در مقابل و برای جلب اعتماد سیاسی جمهوری اسلامی ایرانو حتی رژیم شاه، چگونه جریان بارزانی علیه کمونیستها به میدان آمد و در ازا کمک های دریافتی، از جاسوسی تا جنگ و کشتار از کمونیست ها دریغ نکردند.

اتحادیه میهنی کردستان و رابطه اش با ایران تا جایی پیش رفت، که برای خوش خدمتی به جمهوری اسلامی علیه کمونیستها و از جمله حزب ما دست به حمله نظامی زد. حمله به مقر حزب کمونیست کارگری عراق در سلیمانیه و تیرباران رفقای ما، تعقیب و جستجوی خانگی بدنبال کمونیستهای کارگری ایران در شهرهای عراق، جزو این اقدامات بود که آقای مقدم از فرط بغض و کینه به ما، ظاهرا همه را فراموش کرده است. همین جریان به دستور دولت جمهوری اسلامی شب هنگام و برای رد کردن نیروهای نظامی سپه پاسداران از مرکز شهر سلیمانیه جهت حمله به حزب دمکرات کردستان ایران، برق شهر را خاموش کردند و سپاه پاسداران را از شهر سلیمانیه و دور از چشم مردم عبور دادند. خوش خدمتی اتحادیه میهنی به ایران، پیامهای تعریف و تمجید از شخص خمینی و حمله به کمونیستها در سلیمانیه، چنان فضایی را در کردستان ایران ایجاد کرده بو، که طالبانی جسارت نمیکرد علنی وارد شهرسندج بشوند.

علاوه بر این پ ک ک در دوره ای که با جمهوری اسلامی رابطه حسنه داشت و امکانات مگیرفت، اعتراضات وسیع مردم در شهرهای کردستان در اعتراض به ربودن عبدالله اوجلان را رسماً و طی بیانیه ای کار صهیونیستها نام گذاشت و آن را محکوم کرد. به این دلیل ساده که این اعتراضات

در ایران، همزمان مطالبات آزادیخواهانه ای هم علیه جمهوری اسلامی را هم منعکس میکرد! از این نمونه ها کم نیستند و جناب مقدم در این زمینه هم حقیقت را کتمان کرده اند.

آقای مقدم در برخورد به آنچه "جنبش رفع ستم ملی" نام گذاشته است، مانند همه چپهای مهجور ناسیونالیست و هذیان گرو، با ارفاق و بدهکاری به آن رفتار میکنند. از کیسه کمونیسم و طبقه کارگر به عنوان کسی از "ملت بالا دست" میبخشد. وجود

طبقه کارگر و انکار آن، وجود جامعه طبقاتی و انکار آن و ارفاق به ناسیونالیسم کرد و احزاب آن به عنوان احزاب ملت تحت ستم و ناسیونالیسم ملت تحت ستم از جانب چپ ناسیونالیست ایران، قیمتی به اندازه تاریخ این چپ دارد. تاریخ رفتار و برخورد راه کارگر، وحدت کمونیستی شاخه های فدایی در دوران حمله حزب دمکرات به کمونیستها در کردستان و نقش به ظاهر بی طرفانه آنها و دفاع عملی آنها از حزب دمکرات بر کسی پوشیده نیست. سکوت و مامشات این جریانات در مقابل قلدری آشکار حزب دمکرات و حمله نظامی این حزب به طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه و تحزب سیاسی آن که کومه له باشد، و در مقابل نصیحت کردن ما که علیه حزب دمکرات تبلیغات تند میکنیم، همانی است که امروز رضا مقدم تکرار میکنند. تفاوت در این است که مقدم سی سال عقب است.

حزب دمکرات زمان خودش همین حرفها و ادعاها را میکرد که لیبرال "اتحاد سوسیالیستی" با پرچم "کمونیسم" به تکرار آن پرداخته است. آقای مقدم به عنوان "کمونیستی" از "ملت بالا دست" در مقابل ناسیونالیسم "ملت تحت ستم" احساس بدهکاری میکند و به آن آوانس میدهد و آنرا در هاله تقدس "جنبش رفع ستم گری ملی" میپسجد. جناب مقدم هر انتخابی را که میخواهد میتواند بکند، اما اجازه نمیدهم به نام کمونیسم و طبقه کارگر، و از کیسه این طبقه و جنبش اعتراضی و کمونیستی آن، به دشمنان این طبقه بخشندگی کند. محفل اتحاد سوسیالیستی یک بار دیگر باید "ترمزهایش را چک کند". نه در رابطه با احتمالاً کارگری بودن، که در سرعت سرسام آور سقوط به قعر یک سکت مخرب!

### از نفرت شخصی تا تحریک احساسات

نوشته های رضا مقدم چه مورد اخیر و چه نوشته های قبلی ایشان، تا جایی که به حزب حکمتیست و حتی احزابی که به نام کمونیسم کارگری فعالیت دارند، علاوه بر فحاشی و زبان دور از نزاکت او، حاوی تحریکات و یک نفرت عمیق و کور شخصی است. تردید دارم هیچ اختلاف سیاسی با هر میزان فاصله با مخالف سیاسی، این درجه از توهین و تحقیر و تهمت و افترا و تحریک احساسات را بدنبال بیارد. ما و گروه اتحاد سوسیالیستی زمین تا آسمان تفاوت داریم. ما به روشنی گروه ایشان را یک فرقه توطئه گر و پروند ساز میدانیم، که با هر کسی اختلاف پیدا کنند، پای پلیس سیاسی را علیه او به میدان میکشند. تا جایی که بخود ما بر گردد، دوره "درخشانی" از پرونده سازی را علیه ما داشته اند، که بخشا در این نوشته به آن اشاره شد.

نوشته اخیر ایشان در این زمینه یکی دیگر از "شاهکارهای" این محفل است، که هر آمی بایک بند انگشت شعور، نیت "خیر" آنها و ابعاد شیدایی سیاسی محفلشان را میفهمد. ظرفیت منفی این جریان، ظرفیت تهمت و افترا و پرونده سازی آنها متأسفانه بسیار بالا است.

آقای مقدم دوره قبل بحث نفوذی در رهبری ما را که مرکز اطلاعات جمهوری اسلامی برای اقرار گرفتن از دانشجویان در زندان و برای امنیتی کردن رابطه با حکمتیستها راه انداخت را چسبیدند

و به تکرار همان احکام پرداختند. آنها در دل این پرونده سازی پلیسی، و برای تحریک و کور کردن خوانند، نوشتند که "محمود قزوینی هم از این ماجر اطلاعات کامل دارد". تلاش کردند با آوردن اسم محمد قزوینی که مدت مدیدی با حزب ما کار





## در افشانی های یک ...

کرد، جلایی به ادعاهای شنیع خود و مرکز اطلاعات بدهد و آنرا گزارشی از "درون و دقیق" قلمداد کند. امروز با رندی و در دل بحث در مورد پول گفتن از دولتها به نام اینکه محمو قزوینی گفته است، نوشته اند:

"کما اینکه وقتی کمکهای مالی ۴۰۰ هزار دلاری حکمتیستها ته کشید، تلویزیونشان خوابید".

در کنار این ادعاهی پوچ نقل قولی از محمود قزوینی مبنی بر ۴۰۰ هزار دلار کمک مالی جریانات چپ و ضد جنگ و اتحادیه های کارگری، در ژاپن و کره جنوبی به حزب کمونیست کارگری عراق را ضمیمه کرده اند. اگر این کمکها از اتحادیه های کارگری، جنبش ضد جنگ و جریانات چپ در ژاپن و کره شده است، آنهم به حزب کمونیست کارگری عراق، به بحث پول از دولتها و حزب حکمتیست چه مربوط؟ قاعدتا برای هر آدم باوجدانی باید مایه خوشحالی باشد، که حزبی کمونیستی در ایران یا عراق توانسته است توجه اتحادیه های کارگری، جنبش ضد جنگ و جریانات چپ را در ژاپن و کره جنوبی بخود جلب کند تا به او کمک مالی کنند. و اینکه رفیق امان کفا از رهبری حزب حکمتیست برای این روابط و جلب این کمکها به ژاپن رفته است چرا منفی است؟ کمک مالی ای که به دولتها مربوط نیست به شما چه مربوط؟ شما که کارتان پیدا کردن خرده اطلاعات حتی با استفاده از ادعاهای مراکز پلیسی و در رابطه با دولتها و پرونده سازی برای مخالفانتان است، چرا این مورد که در این چهارچوب نمیگنجد را ضمیمه کرده اید؟ این چه افشنگری است که جناب مقدم علیه ما کرده اند؟ آنهم زمانی که میخواهد گرفتن پول از دولتهاو سولیداریته سنتر و... را مدتی علیه مخالفین خود کند. و ثالثا محمود قزوینی یا هر رفیقی اگر جایی چیزی گفت، چرا شما فوری به عنوان مدرک علیه یک جریان دیگر علم میکنید؟ آیا اگر فردا کسی مدعی شود و بگوید که شنیده است جریان شما لیست مورد ادعای فعالین جریانتان و ماجرای پول گرفتن آنها از آمریکار را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده اید، چه خواهید گفت؟ بلاخره شما و جریانتان مسئول اعمال و کردار خود هستید یا شایعه پراکن و طوطی ای هستید که هر شنیده و نشنیده ای را علیه مخالف خود به عنوان "حقیقت" در بوق میزنید؟ آیا اینگونه سیاست کردن چیزی جز تلاش برای راپورت دادن به شهربانی محل در دل هر دعوی با مخالف سیاسی تان است یا نه؟ شما در تمام دنیا چرا یافتن مدرک و راپورت دادن به نام دیگران را علیه ما پیشه کرده اید؟ شغل شریف دیگری را سراغ ندارید؟

جهت اطلاع خوانندگان نوشته آقای مقدم، حزب حکمتیست نه از ژاپن و نه از اتحادیه های کارگری آن کشور و کره جنوبی طلب کمکی نکرده است و پولی هم متاسفانه نگرفته است. ضمنا این حق ما و بخشی جدی از فعالیت کمونیستی ما است که از چنین جریاناتی کمک مالی بگیریم و به چنین کاری افتخار خواهیم کرد و به هیچ کس و جریانی هم بدهکار نیستیم و به جنب مقدم و محفل "اتحاد سوسیالیستی" هم مربوط نیست. اما متاسفانه چنین اتفاقی نیفتاده است. اتحادیه های کارگری ژاپن و جنبش ضد جنگ و نیروهای چپ با کنگره آزادی عراق در زمان اشغال آن کشور رابطه حسنه داشته اند، از آن کنگره دفاع کرده اند، و به آن کنگره هم اگر کمکی کرده باشند، به کسی مربوط نیست. هر کس سوالی دارد میتواند به آن رفقا مراجعه کند و جواب خود را بگیرد. جعلیات آقای مقدم هم مثل همه ادعاهای جعل دیگرش و اهداف ناسالم او نیز برملا تر از آن است که توضیح بیشتری بطلبد.

### خصوصتهای شخصی این محفل و چرایی آن

همچنانکه اشاره کردم کینه و خصومت این جمع علیه هر جریانی که با کمونیسیم کارگری نداعی شود و چنین اسمی بر آن باشد، حد و مرز ندارد.

یک کلام سیاسی از آنها نسبت به این جریانات نخواهید یافت. افترا، تهمت و فحشنامه با اتکا به شنیده ها و گفته ها و تکه پاره هایی از زندان و... اساس کارشان بوده است. داستان نفرت نامه های آقای مقدم علیه حزب حکمتیست نمونه بارز این "سیاست" کردنها است.

اینها کار سیاسی نیستند، تحریک احساسات با اتکا به عقب افتاده ترین فرهنگ شرقی اسلامی است. آنها هر وقتی حرف سیاسی زده اند یا از آخور دو خرداد سر در آورده یا جنبش سیزی شده اند یا لیبرال چپی که مدافع "خلقها" و "جنبش" آنها برای "رفع ستم ملی" و انکار طبقه کارگر و کمونیسیم آن شده اند.

اتکای آنها بر تحریک و همزمان بر ریاکاری و چاپلوسی کارگر پناهی برای تحمیق است و نه چیزی دیگر. توجه داشته باشید که فحشنامه اخیر آقای مقدم و تکرار مرتب و نابجای اسامی تعدادی از فعالین کارگری در زندان در کنار ادعاهای پوچ خودش، یک نمونه بارز و راستش یک بی احترامی عمیق حتی به خود این انسانها است.

از این شنیعتر این فحشنامه بلند بالا که اساسا علیه ما است، را تقدیم به رضا شهابی کرده است. معلوم نیست تقدیم کردن فحشنامه و پاپوشدوزیهای آقای مقدم و "موش دوانی ها" او چرا اصلا باید به کسی تقدیم شود! آنهم به کسی که در زندان است. آنها فکر میکنند با این دوستی خاله خرسه و جعلی میتوانند توجه جلب کنند! همه را خراب کنند تا خود مطرح شوند. دلیل این مسئله به نوع "عروج" آنها و رفتن آنها از حزب کمونیست کارگری در آوریل سال ۱۹۹۹ بر میگردد.

این رفتار تنها و تنها فوران چرک عقده و ناخن جویدن های پنهانی آنزین و مقدم است، تا منصور حکمت زنده بود! اینها نتیجه سکوت تاریخی مقدم و آنزین است که به بهانه فعالیت در جنبش کارگری به شکل دیگری، برای جبران گذشته!

آن زمان رضا مقدم و ایراج آنزین حرفی نداشتند و رفتند. کسی شاهد بحثی از آنها، نقد و جلی از آنها در مقابل سیاست و بحثهای مختلف آن حزب نبود. دوره سکوت و قهر کردن آنزین با رفتن رضامقدم و بهمن شفیق و.. خاتمه یافت و او هم یار جمع شد. در آن زمان با این جمع و به بهانه رفتن آنها حدود ۱۰۰ نفر حزب کمونیست کارگری را جا گذاشتند.

از این صد نفر تعدادی همراه جمع آنزین و مقدم و بهمن شفیق بودند و بخشی هم دنبال مشغله های دیگر خود و با اصلا با این جمع نرفتند. حزب کمونیست کارگری با هزیمت این جمع تکانی نخورد، هیچ ارگان و تشکیلاتی روی دست نماند، هیچ نشریه و کاری برای یک روز هم متوقف نشد، علاوه بر این آن حزب از دل این ماجرا سر بلند و هوشیار تر و متحد تر بیرون آمد و در مدت کوتاهی بزرگتر و مطرح تر شد.

همان زمان به آنزین-مقدم و همراهان آنها گفته شد، که شما اهل حزب ساختن نیستید، نه کالیبر آنرا دارید و نه مسئولیت پذیر هستید. حزب ساختن احتیاج به فرهنگ حزب سازی، به توان حزب سازی و به مسئولیت پذیری دارد که شما ندارید.

در اولین جلسه مشترک این جمع و با فاصله کوتاهی از آن هزیمت، خود جمع چند شقه شد و هر چند نفر دنبال کار و سیاست خود رفتند. جمع آنزین مقدم تازه شروع به نوشتن بحثهای ناگفته خود کردند که اولینش تزه های راست دوحردادای ایرج آنزین بود که اینجا جای پرداختن به آن نیست. با زبان گشودن آنزین ساکت، و طرح تزه های دوحردادای او پس از مرگ منصور حکمت، همه به صحت ارزیابی منصور حکمت از سکوت دیروز آنزین - مقدم و منسب کردن آنها به "دوحردادای شدن"، عملا پی بردند.

ترک یک حزب، تشکیل یک حزب یا گروه و جمعی، رفتن از یک جریان و پیوستن به جریانی دیگر همگی اتفاقات سیاسی بر اساس تصمیم سیاسی آنها است. این گونه اتفاقات در تاریخ

سیاسی جهان، در تاریخ سیاسی ایران و احزاب سیاسی آن به کرات اتفاق افتاده است و در آینده هم اتفاق خواهد افتاد. آنها خط و جهت سیاسی عوض میکنند و خوب یا بد آنرا سیاسی توضیح میدهند و مردم هم قضاوت میکنند. اما نوع کار و سیاست این جمع به جای اینکه این مسیر را طی کند، راهی دیگر رفت که اکنون عوارض آنرا می بینیم.

توقع بی جای آنزین و مقدم مبنی بر اینکه با رفتن آنها که حتی یک کلمه حرف رسمی چه شفاهی و چه کتبی نگفته بودند، آن حزب زمین میخورد، پوچ از آب در آمد و در عوض جمع آنها ناکام ماند. این ناکامی را هر آدم عاقل و سالم و سیاسی ای میتواند توضیح دهد، کار خود را بازبینی کند و دلایل آنرا سیاسی توضیح و راه درست تر را میتواند مقابل خود قرار بدهد.

انسانهای سیاسی راست یا چپ معمولا چنین میکنند. اما اینها در بغض و کینه از ما بلبلیل ناکامی خود ماندند و هنوز هم در آن غلط میخورند. متاسفانه اینها از آن جدایی سالم جان ببر نبردند و در همان فضا ماندند. به جای اختلاف سیاسی و توضیح اختلاف و نقد سیاسی، بر اسلس بغض و نفرت شخصی محفل خود را بنیان نهادند و حول همان بغض و کینه "فعالیت" کردند.

ما را و شخص منصور حکمت و هر کس که خود را مدافع او دانست را دشمن خود و عامل ناکامی سیاسی خود دانستند. دلیل فحشنامه های این جمع و توصل آنها به هر خش و خاشاکی علیه ما، دست بردن آنها در کیسه مراکز پلیسی و تکرار نخراشیده ادعاهای آنها، شبنامه پخش کردن و مسئول نبودن در قبال اعمال و ادعای خود و اتکا به میگویند و شنیده ایم و دانشجویان گفتند، برای رونق دادن به کار پلیسی و امنیتی علیه ما و رعایت نکردن نرهمای یک جامعه منمدن و عدم حفظ پرنسیبهای برسमित شناخته سیاسی علیه ماژ اینجا ناشی میشود.

این شیوه از "فعالیت" متاسفانه به نرم فعالیت آنها و به سنتی در مبارزه سیاسی این جمع تبدیل شده است، تا جایی که علیه دیگر مخالفان سیاسی خود نیز هر جا از نظر سیاسی کم می آورند به آن متکی هستند. شرنوشت رقت بار، تلخ و تراژیک این جمع نتیجه همین است و ما و دیگران مقصر نیستیم.

### در خاتمه:

همچنانکه به تفصیل اشاره شد، این جمع یک محفل عقده ای و یک عنصر ناسالم در سیاست ایرانند. چنانچه اشاره کردم نوشته آقای مقدم ادامه احکام گذشته و تکراری او در مدح کار قبیح محفلشان نسبت به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، دو بهم زنی آنها در شرکت واحد، از سولیداریته سنتر تا پول گرفتن و نگرفتن است.

سیاستهای راست این جمع در مباحثات "تئوریک" ایرج آذین و پرونده سازیهای این محفل و کار کثیف راپورت دادن و اطلاعاتی آنها و نفرین کردن ما بلبلیل ناکامی سیاسی آنها است. اپورتونیسیم تمام عیار آنها و رنگ عوض کردن هر روزه و باج دادن به بورژوازی ایران روزی زیر چتر "جنبش دوم خرداد" و روزی با پیوستن به "جنبش سبز" و امروز در مدح ناسیوالیست کرد، بیانگر نامربوطی آنها به کارگر و کمونیسیم و همزمان بی ریشه ای، حاشیه ای بودن و غیر مسئول بودن آنها است. مقدم و آنزین در انتخابی که کرده اند آزادند، اما هر نوع ارزان فروشی مبارزه کارگر و کمونیست در لباس چپ، و موشدوانی آنها و پرونده سازیهای این جمع علیه مخالفین سیاسی شان را به عنوان یک عنصر اپورتونیسیم و ننوتوده ای در سیاست ایران، درقلب خواهیم گرفت و به گردن آنها آویزن و در معرض دید عموم قرار خواهیم داد.

## اطلاعیه تشکیل دفتر

## کردستان حزب

## حکمتیست (خط رسمی)

دفتر کردستان حزب حکمتیست با هدف

گسترش حضور حزب در مهمترین

عرصه های مبارزه سیاسی و

اجتماعی در کردستان، گسترش دخالت

عملی، مستقیم در مبارزات جاری

کارگران و مردم در کردستان، تشکیل

شد.

دفتر کردستان حزب با اتکا به نفوذ

حزب حکمتیست و شخصیتها و

کادرهای با نفوذ حزب در کردستان

تقویت کمونیسیم، رادیکالیسم وچپ و

ارائه افقی روشن و کمونیستی به

کارگران و مردم آزادیخواه و تقابل با

افقهای بورژوایی و ارتجاعی در

کردستان و ایفای نقش دراعتراضات

مردم را مهمترین وظیفه خود میداند.

اعضا دفتر کردستان حزب رفقا مظفر

محمدی، جمیل خوانچه زر، محمد

راستی و محمد فتاحی و نشریه رسمی

این دفتر نشریه نینا است.

## حزب کمونیست کارگری- حکمتیست

### (خط رسمی)

ژوئیه ۲۰۱۴



**Radio Neena**

حزب کمونیست کارگری ایران - جنبش  
Workers' Communist Party of Iran  
Hikmatist

www.hekmatist.com

راديو هر روزه نينا از تاريخ ۱۵ ژوئيه شروع به کار میکند

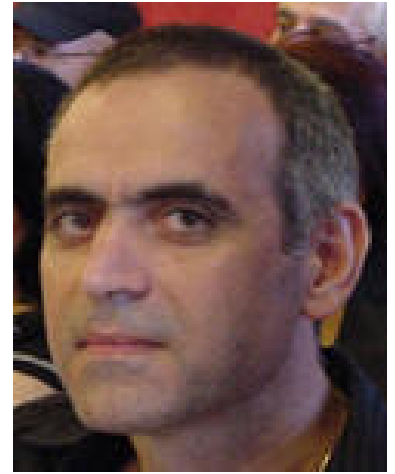
راديو نينا هم شب ساعت ۱۵ تا ۹ شب به وقت تهران از طريق ماهواره هابارد پخش میشود

راديو نينا صلاي صبح، صلاي آرزوهاي و پلوي طلي را کيش کويد و آنرا به دوستان و آشنايان خود معرفي کويد

لوگوس پش:

Satellite: Entelsat HOTBRD 13A 13°  
Frequency: 12597  
POL: V  
FEC: 3/4  
Symbol rate: 27500  
Audio PID: 2130

## مهندسی فلاکت در ایران



### مصطفی اسدپور

میشود پرسید کدام پوپولیسیم؟ گیریم در شهر هرت دنیای ژورنالیستی جمهوری اسلامی، لابد بلاخره یک مثال ناقابل وجدان جایی پیدا میشود که بپرسد مگر در دوران احمدنژاد چیزی نصیب کارگر شد؟ دو دوره حکومت ایشان خط فقر مثل طاعون بجان طبقه کارگر افتاد، سال پس از سال دستمزدهای سالانه زیر خط فقر رسمیت پیدا کرد، اخراج کارگران بدون دستمزدها عملاً رنگ قانونی گرفت، سال پس از سال با انواع طرحهای وام مسکن و سهام عدالت و امثالهم به ریش کارگر خندیدند، سختترین قانون کار ضد کارگری چهارمیخه شد، گرانی و تورم رسماً به ابزار حکومت برای تراز بیلانهای مالی بکار گرفته شد. کسی فراموش کرده است که احمدنژاد با خط بطلان بر پیرانه‌ها به قهرمان ابدی بورژوازی ایران ملقب گردید؟ دست مرکز پژوهشهای مجلس اسلامی برد نکند که با گزارش منتشره جلوی دهان اقتصاد دانان فرهیخته را گرفت وگرنه هنوز کسانی بودند که پیرانه پرداختی و یا کیسه‌های سیب زمینی اهدایی را بعنوان ولخرجی زیادی برای زحمتکشان جامعه جار بزنند.

میشود پرسید کدام سرزمین سوخته؟ دوران حکومت احمدنژاد مصادف با یک دوران طلایی برای بخش بزرگی از سرمایه در ایران بود. مراکز تولیدی وسیعاً به بخش خصوصی واگذار گردید، احداث راهها و ساختمانها بسیاری را به ثروت‌های نجومی رساند. ارتش و نژادی و فساد زندگی را بر مردم تلختر ساخت. احمدنژاد را باید لایقترین فرزند بورژوازی ایران لقب داد چرا که چهره طبقاتی آن جامعه را رسمیت بخشید، ایران هر جهنی برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش از آب درآمد، اما سرزمین سوخته بورژوازی ایران نبود. ایران، سرزمین میداننداری پست فطرت‌ترین طبقه بورژوا گردید که در سود پرستی و حمله به طبقه کارگر هیچ مرزی را نمیشناسد و بعلاوه در رذالت خندیدن به ریش قربانیانش از هیچ دخیره لمپینی - اسلامی فروگذار نیست.

میشود پرسید در کدام سیاست و کدام لایحه و کدام قانون دوره احمدنژاد توسط راه و روش عقلانی دولت جدید تجدید نظر شده است؟ حقیقت اینست که دولت‌ها یکی پس از دیگری، همه ارگانهای حکومت در همکاری با هم دارند بحران اقتصادی گریبانگیر را به نفع طبقه حاکم حل میکنند. این بحران تنها به قیمت عقب نشینی بزرگ طبقه کارگر و مردم زحمتکش و بر روی بی حقوقی مطلق آنها قابل حل است. سرمایه باید به سود آوری مورد نیاز خود متکی شود. کارگر باید چشم بورژوا و حاکمین اسلام علیه کارگر و مردم زحمتکش میتواند بکار بیاید.

"سرزمین سوخته" توصیفی است که برای وضعیت بجا مانده اقتصادی ایران در پی دو دوره دولت احمدنژاد بکار برده شده است. این ارجاع به گرانی و تورم و بیکاری لگام گسیخته‌ای است که آن جامعه را در خود بلعیده است. اینکه گویا سرزمینی هست که "سوخته" است و گویا سیاستهای احمدنژاد مسبب آن بوده است؛ مخرج مشترک مجموعه عظیمی از تبلیغات و توجیهات مسخره‌ای است که هر روزه توسط مسئولان حکومتی و خیل رسانه‌ها و متخصصین قد و نیمقدشان به سمت جامعه پمپژ میشود. مضحکتر از آن، صحنه‌ایست که حسن روحانی با پرچم مقابله با گرانی و تورم رو به مردم زحمتکش ناجی روق اقتصادی و رهایی از فقر قلمداد می‌گردد. ظاهراً بودجه زیادی صرف مردم زحمتکش شده است، ظاهراً فقیر نوازی افراطی جناب احمدنژاد ضربه سختی به اقتصاد مملکت زده است. ظاهراً اینکه سختگیرهای دولت فعلی بدهی قبلی خود مردم زحمتکش است؛ ظاهراً اینکه مردم باید بلاخره بفهمند مضایقات کار و زندگی برای پاسداری از منافع خود آنهاست! آخر چقدر باید دولت فعلی حرص بخورد تا این مردم دوستان "واقعی" خود را بشناسند!؟

اینکه احزاب و دارو دسته‌های مختلف طبقه حاکم کاسه و کوزه فجایع اجتماعی را سر رقیب بکوبند، اینکه مقامات حاکم خود را منجی قلمداد کنند و ضد مردمی‌ترین سیاستهایشان را در جلد منافع مردم قالب کنند، قاعده عمومی همه جوامع سرمایه‌داری است. جمهوری اسلامی نه یک استثنا بلکه از کثیفترین نمونه‌هاست. معرکه‌گیری دو قطبی "پوپولیسیم احمدنژاد" و "عقل‌گرایی روحانی" یک پدیده ژورنالیستی پوک و آنقدر توخالیست که فقط بیشتر از هر چیز افشاگر دشمنی مشترک کل طبقه بورژوا و حاکمین اسلام علیه کارگر و مردم زحمتکش میتواند بکار بیاید.

هضم کند ... کارگر باید دور مسئولیت دولت در مقابل درمان و بهداشت را خط بکشد ... کارگر باید بیکاری دو رقیمی و نامنی کار را فرض بگیرد ... کارگر باید منطق بازار و سود سرمایه را در شکل گرانی و تورم را درست مشابه مشیت الهی گردن بگذارد ...

بحران موجود بخشی از واقعیت حکومت سرمایه است، حل آن با تحمیل فلاکت به طبقه کارگر مقدور است و دولت سرمایه‌داران در ایران در حال مهندسی این فلاکت است. اگر بحران هست، اگر رقابت میان بخشهای سرمایه شدت گرفته است، اما در عین حال روزانه یازده میلیون کارگر در واحدهای تولیدی کار میکنند و سود حاصل کارشان به جیب سرمایه‌داران میرود. این زمینه مادی شور و هیجان و اشتها و اعتماد بنفسی است که در میان طبقه سرمایه‌دار ایران موج میزند. ایران برای این طبقه سرزمین سوخته نیست، ککشان برای میلیونها فقیر و گرسنه و معتاد و خودفروش نمیگردد، میلیونها بیکار برای آنها مانع نیست. برعکس اینها قواعد بازی، نعمات و امکانات، جزو داده‌هایی است که بهترین شکل ممکن سازمان یابد.

شناخت این حقایق برای کارگری که هر روز تاوان حکومت نکبت سرمایه را با گوشت و خون خود و فرزندانش میپردازد ایداً دشوار نیست. در آن جامعه به فراوانی ثروت و امکانات انباشته است، این واقعیت غیر قابل انکار مقابل هر کسی است وجدانی در توشه دارد. گره گاه و پیچیدگی پایان بخشیدن به دور باطل بحران و فلاکت، دور باطل تولید و بی حقوقی در این نهفته است که دست سرمایه و منطق سرمایه را از سر تولید و تقسیم ثروت در جامعه کوتاه کرد.

دیگر بس است! دیگر نباید تحمل کرد. جامعه و تولید و سرنوشت انسانها میتوانند و باید نگرگون شود. این چرک و کثافت و تباهی روحی و فیزیکی دهها میلیون جمعیت زحمتکش این جامعه باید پایان یابد. جامعه ایران تشنه یک حق طلبی طبقاتی کارگری است. در این سی سال یک طبقه بورژوازی ثروتمند و یک حکومت گسترده بورژوازی بر دوش طبقه کارگر شکل گرفته است. مگر کارگر و مردم چه گناهی کرده اند که زندگی انگلی این طبقه بورژوا را باید همچنان بدوش بکشند؟ مگر زندگی خود و فرزندان خود، مگر آینده و سرنوشت و شایستگیهای خود را به نشخوار چند شیاد دیگر امثال احمدنژاد و روحانی میتوان سپرد؟

چهارم اوت ۲۰۱۴

### دفتر کردستان حزب حکمتیست ...

است. این کمونیسم با این سنت سیاسی فعلی، قادر به ایجاد تغییری در جامعه نیست. این کمونیسم، بدون پوست اندازی نه فقط ناتوان از انجام کار جدی است بلکه باید همیشه ناظر میدان پیشروی دیگران؛ ناسیونالیست‌های سکولار و چپ و راست و اسلامی (سلفی و...) و غیر اسلامی باشد.

لذا فراخوان اول من به کمونیست‌ها در کردستان پیوستن به حزب حکمتیست نیست. این کمونیسم با این ویژگیها و با این سنت‌ها و روش کارها که در حال حاضر دارد، بدون تغییر در تمام نقش خود، ابزار کار موثر هیچ نیروی جدی نیست و برای حزب حکمتیست هم منشا کاری نخواهد شد. تعداد رفقای که خود را حکمتیست میدانند ولی در عمل رزمره همراه بقیه غرق سنن غیر کارگری و سوزانده انرژی خویش اند کم نیست. به همین خاطر فراخوان من به کمونیست‌ها و رهبران کارگری کمونیست، از آنها که به احزاب چپ و منجمله حزب حکمتیست تعلق سیاسی دارند یا ندارند، از منفرد و "متحزب" این است که این ضعف کمونیسم در کردستان را به رسمیت بشناسد و برای بیرون آمدن از این برزخ تکان بخورد. فراخوانم این است که بعد از سی و چند سال زندگی سیاسی برای یکبار هم که شده از خود بپرسد که چکاره است؟ از خود بپرسد که برای بیرون رفتن از ناتوانی فعلی حاضر به ترکاندن پوسته‌ها و موانع هست یا نه؟

با زبان دیگر فراخوانم به کمونیست‌ها و چپ‌ها در کردستان پیوستن به تقلاهای حزب حکمتیست و همراهی سیاسی و عملی با ما برای تبدیل کمونیسم منتظر و دنباله‌رو و هیچکاره در کردستان به یک کمونیسم دخالتگر و نقش‌آفرین است. تولد یک جنبش کارگری قدرتمند زیر رهبری کمونیست‌ها و رهبری کارگران کمونیست محصول این تغییر در سنت کار کمونیست‌ها و تغییر شیفت از کمونیسم ناسیونالیستی به یک کمونیسم پرولتری و با لاده و تغییر ایجاد کن است. کارگران و زحمتکشان در کردستان بعد از این تغییر شیفت در کار کمونیستی است که میتوانند امیدهای واقعی به پیروزی داشته باشند. تاثیرات چنین تغییری شیقی چنان عظیم خواهد بود که کردستان را وارد یک دوره از حیات سیاسی خود خواهد کرد که با تمام گذشته متفاوت است. تقلاهای دفتر کردستان حزب حکمتیست در مسیر رسیدن به چنین روزهای با شکوهی است.

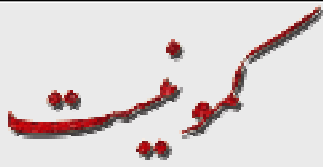
## آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و امتناع سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی فلاقیت‌های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین‌کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در برافورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست





**نشریه ماهانه کمونیست**  
**نشریه ای از حزب کمونیست کارگری**  
**- حکمتیست (خط رسمی) است.**

**سر دبیر: خالد حاج محمدی**  
[khaled.haji@gmail.com](mailto:khaled.haji@gmail.com)

## تماس با حزب حکمتیست

**دبیر خانه حزب، شیوا امید**

[hekmatistparty@gmail.com](mailto:hekmatistparty@gmail.com)

**دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی**

[shahabi.soraya@gmail.com](mailto:shahabi.soraya@gmail.com)

**دبیر کمیته سازمانده: سهند هسینی**

[sahand.sabet@gmail.com](mailto:sahand.sabet@gmail.com)

**دبیر کمیته تبلیغات: امان کافا**

[aman.kafa@gmail.com](mailto:aman.kafa@gmail.com)

**تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی**

[khaled.hajim@gmail.com](mailto:khaled.hajim@gmail.com)

**تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست**

**انگلستان:** نظیره معماری: ۰۰۴۴۷۵۱۳۹۵۰۶۵۱

[nmehmari@gmail.com](mailto:nmehmari@gmail.com)

**استکهلم:** آسو فتوحی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۸۹۸۱۴۸

[roza.yaqin@yahoo.com](mailto:roza.yaqin@yahoo.com)

**یوتبری:** وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

[verya.1360@gmail.com](mailto:verya.1360@gmail.com)

**آلمان:** لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

[ladann@netcologne.de](mailto:ladann@netcologne.de)

**دانمارک:** ابراهیم هوشنگی

[ebi\\_hoshanqi@hotmail.com](mailto:ebi_hoshanqi@hotmail.com)

**نروژ:** آرام خوانچه زر: ۰۰۴۷۹۸۸۹۴۲۸۵

[aram.202@gmail.com](mailto:aram.202@gmail.com)

**بلژیک:** کیوان آذری

[keyvan\\_1966@yahoo.com](mailto:keyvan_1966@yahoo.com)

**سونس:** پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

[sunshayn2@gmail.com](mailto:sunshayn2@gmail.com)

**تورنتو:** احمد مطلق: ۰۰۱۶۴۷۹۹۶۶۷۲۵

[amotlagh20@yahoo.ca](mailto:amotlagh20@yahoo.ca)

**وانکوور:** دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

[shashasur1917@gmail.com](mailto:shashasur1917@gmail.com)

**آمریکا:** اسد کوشا

[akosha2000@gmail.com](mailto:akosha2000@gmail.com)

**حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب**

**حکمتیست دوشنبه ها منتشر می شود**

**حکمتیست را بخوانید**

[www.hekmatist.com](http://www.hekmatist.com)



## دفتر کردستان حزب حکمتیست شروع بکار کرد

مصاحبه کمونیست با محمد فتاحی

**کمونیست:** حزب حکمتیست (خطر رسمی) جمعی را به عنوان دفتر کردستان حزب سازمان داده است. ماجرا از چه قرار است؟ چرا دفتر کردستان را سازمان داده اید، چه نیازی وجود چنین ارگانی را ایجاب کرده است؟

**محمد فتاحی:** تحولات سیاسی در کردستان علیرغم شباهت به کل جامعه ایران، اما از ویژگی های معینی برخوردار است. حضور احزاب سیاسی ناسیونالیست در این منطقه و بازی اینها با مسئله کورد یکی از این ویژگی های مهم است. از طریق این احزاب، مسئله کورد در کردستان ایران به یک ابزار بازی و بند و بست و معاملات قدرت های منطقه ای و جهانی تبدیل شده است. نتیجه این وضعیت تاثیر مخرب بر اعتراضات مردم کارگر و زحمتکش در هر عرصه ای از مبارزه شان است.

وجود مسئله کورد در بخش هایی از کشورهای منطقه هم به ابزاری در دست نیروهای مختلف ارتجاعی و قدرت های منطقه ای است که به نوبه خود بر کردستان ایران تاثیر مخرب دارند. عکس العمل متناسب و دخالت سیاسی در بعد ماکرو خارج از توان و حیطه تشکیلات محلی حزب حکمتیست در محل است. برای چنین دخالتی، به تشخیص رهبری حزب، یک ابزار تشکیلاتی لازم بوده است.

علاوه بر حضور ناسیونالیسم، کمونیسم و چپ هم از سابقه تاریخی سی و چند ساله فعالیت در این منطقه بهره مند است، به اضافه جمعیت وسیعی از فعالین چپ و کمونیست که تاریخا در اوضاع سیاسی کردستان ایفای نقش جدی داشته اند. اما علیرغم تمام تقلای این چپ و این کمونیسم، به دلیل سنگینی سنت های عملی و سیاسی ناسیونالیستی بر شانه های این چپ و این کمونیسم، کردستان ایران شاهد یک جنبش سوسیالیستی کارگری نیست. گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری برای تبدیل به یک جنبش مستقل به سنت ها، روش کار و افق روشن نیاز دارد. چنین پروسه ای در گرو نقد تاثیرات ناسیونالیسم و ضد رژیم گری ناسیونالیستی حاکم بر حیات سیاسی آن است. چنین کاری در گرو ایفای نقش رهبری حزب برای ناسیونالیسم زدایی در زندگی و مبارزه کارگر است. این کار به ظرفیت و توان سیاسی بالاتری از تشکیلات حزبی ما در محل نیاز دارد.

در کنار دو فاکتور منکور، مسائل زنان و جوانان هم اضافه میشود که ناسیونالیسم کورد زیر عنوان زن کورد و جوان کورد، در مقابل مبارزه و اعتراض این بخش های مهم جامعه به تبعیض و نابرابری مانع ایجاد میکند. مردسالاری و ناموس و اسلامگرایی حکومت اسلامی انگار کافی نیست و نوع کوردی ناموس پرستی و مردسالاری و غیرت و شرف کوردی هم توسط ناسیونالیست های رنگارنگ کورد به جامعه تزریق میشود. بالا بودن ختنه دختران و زنان در کردستان تنها یکی از نشانه های این عملکرد مشترک ناسیونالیسم کورد و اسلام گرای حکومت اسلامی علیه زن در بعد وسیع است. تشکیلات حزبی ما در محل، در مبارزه علیه چنین پدیده هایی به کمک احتیاج دارد.

و بالاخره دز بالای خصومت مردم علیه جمهوری اسلامی و ضرورت نشان دادن مسیر درست پیشرفت این مبارزه هم یک ابزار دخالت سیاسی در سطح ماکرو لازم دارد.

در کنار چنین نیازهایی، رهبری حزب تصمیم گرفت تا برای دخالت سیاسی در سیر تحولات این جامعه دفتر کردستان را سازمان دهد.

**کمونیست:** اولویتهای این دوره این دفتر چه هست؟

**محمد فتاحی:** الویت های دفتر کردستان همین وظایف روتین است. توجه کنید که دفتر کردستان ارگان سازماندهی حزبی نیست. ارگان حزب برای رهبری تشکیلات محلی در شهرهای کردستان نیست. نمیشود در سوئد و انگلیس و آلمان زیست و کمیته تشکیلات مثلا در شیر سندانج و مهاباد بود. نمیتوان از یک قاره دور رهبر مبارزه در خود محل بود. چنین توقعاتی از دفتر کردستان حزب غیر واقعی است و هر نقشه عملی بر این مبنا چیزی در حد نقشه ای بر کاغذ است. اینها جزو وظایف تشکیلات محلی حزب است. تا آنجا هم که به سازماندهی تشکیلات حزب در محل برمیگردد، کمیته های سازماندهی حزبی و رهبری حزب مسئول اند و شکل و شیوه و کانال های خود را دارد. خارج از این دو عرصه، دفتر حزب در کردستان خود را در مقابل هر رویداد سیاسی در کردستان مسئول میدانند تا در مقابل آن عکس العمل سیاسی متناسب نشان دهد. انتشار نشریه نینا یکی از این راههاست.

**کمونیست:** با این صحبتها آیا فراخوانی به کمونیستها، رهبران کارگری و زن و جوان آزادیخواهان در کردستان برای همکاری با این دفتر و حزب دارید؟

**محمد فتاحی:** نقش محوری دفتر کردستان جنگ علیه موانع سیاسی سازماندهی یک جنبش سوسیالیستی کارگری در کردستان است. چنین جنبشی علیرغم حضور گرایش سوسیالیستی، هنوز وجود خارجی ندارد. برعکس ادعاهای مطرح، علیرغم متحزب بودن سیاست در کردستان، گرایش سوسیالیستی هنوز متحزب نیست، مستقل از عملکرد ناسیونالیسم و سنن بورژوازی نیست و روی پای خود ناتوان ایفای نقش موثر و روشن و نقشه مند است و زیر هژمونی سنن ناسیونالیستی دست و پا میزند. در غیبت این روشن بینی گرایش سوسیالیستی، کارگر در این جامعه نه تشکل علنی دارد، نه تحزب سیاسی. به عنوان افراد و جمع به احزاب مختلف چپ سمپاتی و تعلق سیاسی دارند، اما به عنوان کل و در عمل روزمره مسیری را طی میکنند که به تغییر در شرایط کار و زندگی خودشان منتهی نمی شود. کارگر کافی نیست فقط خود را کمونیست و سوسیالیست بداند و یا در یک حزب چپ عضویت داشته باشد. کارگر کمونیستی که مسیر روشن، افق روشن، شیوه کار کمونیستی بر فعالیتش مسلط نیست، در عمل مبارزاتی سرباز جنبش های دیگر و لذا در ایجاد تغییر در محل کار و زندگی خود ناتوان است. تصور کنید صف وسیعی از کارگران کمونیست در احزاب مختلف متشکل اند، اما این کار به جای کمک به سازماندهی کارگری برای تغییر در شرایط کار و زندگی، آنها را از سوخت و ساز فعال سیاسی در جهت سازماندهی یک جنبش سوسیالیستی کارگری محروم کرده است. کارگر کمونیستی را تصور کنید که در دوره رژیم گذشته به چریک پیوسته و فداکاری اش او را به گذاشتن قرص سیانور لای دندان کشانده است. اقدام آن کارگر کمونیست، علیرغم تمام فداکاری هایش برای سنت چریکی، به سوخت و ساز گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری نه تنها بیربط است بلکه در آن خلل هم ایجاد میکند و موجبات سردرگمی را هم فراهم میکند. کارگر کمونیستی که امروز با یک حزب یا گروه کمونیست ضد رژیمی همراه است و فعالیت هایش را طبق رهنمودها و سنت های ضد رژیمی و ناسیونالیستی آن گروه سازمان میدهد، به اندازه آن کارگر خزیده در خانه های تیمی گذشته به جنبش کارگری و زندگی و سرنوشت کارگر بیربط شده است. فنلکاری های سالهای اخیر تعداد زیادی از کارگران کمونیست در کردستان، به جیب سنت های سیاسی دیگر و اساسا به جیب سنت ناسیونالیستی در کردستان ریخته شده است.

محصول چنین معضلی، ناتوانی کارگر در به میدان کشاندن نیروی طبقاتی خود برای رسیدن به مطالباتش است. نتیجتا ما در کردستان لشکری از رفقای را داریم که خود را کمونیست میدانند اما محصول کار این لشکر به ساختن یک خشت دیوار ساختمان جنبش سوسیالیستی کارگر هم منتهی نشده است. نتیجتا کارگر تا این لحظه توسط این کمونیسم و این چپ صاحب تشکل و قدرت و جنبش توانای خود نشده است

میلیون ها زن زیر ستم و تبعیض مردسالاری در خانواده ها و در جامعه اند و از این کمونیسم خیری ندیده است. میلیون ها جوان میلیتنت و عاشق رهای در این جامعه زندگی میکنند که کمونیسم حاضر در کردستان قادر به کمک به آنها برای پشت سر گذاشتن این وضعیت نبوده

# زنده باد سوسیالیسم